ع ۱۱۲

کتاب امامیه

کتاب اجوبه در بحث امامت





بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین المستقیم

حمدی که حامدان ملاء اعلی و ذاکران کرهٔ غبرا از ادای آن عاجز اند محمودی را سزا است که بموجب ان من شیء
الا یسبح بحمده هیچ ذره از ذرات موجودی از موجودات از ذکر او غافل و عاطل نیستند و شکری که قدسیان صوامع
ملکوت و مقربان جوامع جبروت در تقضای آن بتقصیر معترفند معبودی را لایق است که بمضمون لا احصی ثناء
علیک ملک مقرب و انبیاء مرسل و حکما و دانا و عرفا و بینا با همه قرب و عزت و دانائی و بینائی از دریافت
کنه کمال او ما عرفناک حق معرفتک معترفند سبحانه ما اعظم شانه هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و هو بکل
شیء علیم از دست و زبان که بر آید کز عهده شکرش بدر آید و بعد از سپاس و ثنای آفریدگار جل
ذکره درود و ثنا محدود بر زمره انبیا و اوصیا خصوصا بر روح پاک سرور موجودات و خلاصه مخلوقات یعنی سیدی
و مهتری که هدایت را بنقد و شفاعت را بوعده باطنیت او سرشته اند و رهنمای خاص و عام و مقتدای جن و انس
در ازل بنام نامی او نوشته و بر داماد و ابن عم و جانشین او که عالم از لوث کفر و ضلالت ببرکت وجود با جود او
و بضرب ذو الفقار صاعقه کردار این پاکی یافت صد هزاران سلام و ثنا از ساکنان ارض و سما بر ایشان و بر اهل بیت
و خویشان و بر تابعان ایشان باد اما بعد چون مسئله امامت اهم و اتم مطالب است در احکام دین و از فروع
مسایل است بعد از توحید و نبوت سید المرسلین و علمای شیعه و سنی در اثنای مباحث کتب کلامی این مسئله را
ذکر نموده اند و از طرفین بر مطلب خود دلایل ایراد فرموده این قلیل البضاعت را نیز بموجب من تشبه بقوم فهو منهم
بخاطر فاتر رسید که رساله جداگانه در اثبات امامت امام بحق و پیشوای مطلق ساقی حوض کوثر امیر المومنین حیدر صلوات الله علیه

ونفی خلافت دیگران [illegible] بعد از آیات واربعین مطلب واحادیثی که مجمع علیه فریقین بوده باشد با مقدمات

ولواحق وآنچه متعلق باین مبحث است بر وجه ایجاز واختصار بعبارت فارسی مبرا از تکلفات لازمه تالیفات

ومبرا از الفاظ غریبه نامانوسه وارده در تصنیفات از کتب ورسایل مخالف وموالف از هر خرمنها خوشه و از هر سفره ها توشه کرده

آورد و آنرا وسیله فوز نجات ووصول باعلی درجات سفر پرخطر راه محشر وموجب تقرب بخدمت حضرت

امیر المومنین حیدر ساز د و چون مدتی و عهد بعید است که در بلده حیدر آباد صانها الله عن الآفات

الی یوم التناد در سلک بندگان و در سلسله چاکران و در زیر سایه بلند پایه پادشاه دین پناه یعنی سلطان

اعظم مالک رقاب امم فیض بخش طوایف عرب و عجم مهر منیر آسمان عظمت و اقبال بدر مستنیر فلک جاه و جلال

قطب سپهر جهانبانی شاه سریر کشورستانی مروج احکام شریعت قوام ملک و ملت باسط بساط امن وامان ناشر

آثار خیر و احسان اعنی عدالت گستری که ندای السلطان العادل خیر من مطر وابل بگوش هوش ساکنان این دیار بلکه

جمیع بلاد و امصار رسانیده درست اعتقادی که از برکت ذات با برکاتش ملتهای باطل چون لفظهای سهو

[illegible] از صفحه ورق حیدر آباد حک شده چگونه در وصف این سرافراز که هست آفتاب از صفت بی نیاز الخصوص

[illegible] نامر بالعدل والاحسان المنصور علی الاعادی بقول لطع الرحمن ابو المنصور ابو المؤید ابو المظفر عبد الله

قطبشاه ابد الله ظلال [illegible] ایته علی رؤس المومنین محمد و آله الطاهرین الی یوم الدین آمین رب العالمین

همه روزش خجسته باد [illegible] ل پادشاهیش را مباد زوال برفاهیت خاطر و خاطر جمع پاینده زادگان و متعلقان

از تصدق فرق مبارک [illegible] و دام ظله العالی اوقات میگذراند و بدعای دوام دولت روز افزون آنحضرت

قدر دان مشغول بوده و میباشد همچو موری که پای ملخی نزد سلیمان برد این رساله را تحفه مجلس بهشت آیین

[illegible] منیش جسارت زد اگر در نظر آن خردمند خرده دان محلی لایق از قبول یابد فهو المراد کلاه گوشه عزت

[illegible] الی سایم و الا چون غرض اصلی ذکر مناقب و نشر مآثر و مراتب شاه ایوان اهل اتی و ماه آسمان لا فتی

و مقرب خلوتخانه وحدت و جلیس بساط احدیت مشکوة انوار قدم و واسطه ابداع عالم مقصود ایجاد و تکوین

مطلوب خطاب طه و یس وصی مصطفی امیر المومنین علی مرتضاست بی بهری و نوالی نخواهد بود باعث تخفیف گناه

خواهد شد شعر من خود چه کسم که در شماری باشم یا در صف اهل دل سواری باشم مقصود همین است که در شان علی

کویم سخنی چند ولکاری باشم امیدواری بدرگاه باری انکه خوانندگان و شنوندگان از این رساله استفاع یابند و باعث
یاد آوری مومنان و محبان و غلامان آنحضرت شود تحفه حاکم صحرای محشر و توشه راه پر خطر کردد والله الهادی الی الصواب
و الیه مرجع و المآب و این رساله انشاء الله تعالی مرتب میشود بر مقدمه و بابی و خاتمه در بیان مقصود از لفظ امام و احتیاج
بوجود او علیه السلام باب در افضلیت و اولویت آنحضرت صلواة الله علیه و در آن دوازده فصل است باین ترتیب
فصل اول در بیان انکه نصب امام لطف است و بر حق تعالی واجب و بیان عصمت امام علیه السلام فصل
دوم در انکه امام باید که افضل از رعیت باشد و قبح تقدیم مفضول بر فاضل فصل سیوم در طریق تعیین امام
علیه السلام فصل چهارم در تعیین امام علیه الصلواة و السلام فصل پنجم در ادلهٔ و آلهٔ بر امامت آنحضرت
مستنبط از حالات ظاهری و کمالات باطنی فصل ششم در مطاعنی که اهل سنت در حق خلفای ثلثه ذکر
کرده اند که منافی منصب امامت است فصل هفتم در مطاعنی که اهل سنت در شان خلیفه اول ذکر نموده اند
فصل هشتم در مطاعنی که در کتب قوم مخصوص بخلیفه دوم است فصل نهم در مطاعنی مخصوصه بخلیفه سوم
فصل دهم در آیات و احادیثی که مفسران و محدثان اهل سنت در حق صحابه روایت نموده اند مثل اصحاب
معویه و بنی امیه لعنهم الله فصل یازدهم در قضایا و احکام و معجزات و کرامات امیر المومنین علیه السلام
از محل تولد تا هنگام رحلت فصل دوازدهم در بیان انکه عدد اوصیا بعد از حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و اله دوازده است و اسامی و القاب و کنای هر یک منقول از کتب فریقین خاتمه
در نکت متفرقه امید که از فاتحه تا خاتمه بنحوی که قابل شنیدن و خواندن اهل فضل و کمال باشد صورت
اتمام پذیر دکنه وجود ده و چون بموجب التزامی که کرده است که هر مسئله را از کتب اهل خلاف نقل نماید
تا حجت باشد از این چند کتاب که مشهورترین کتب قوم است استخراج دلایل و مسایل میتماید تا ورد ... عقلی
حجت تواند بود صحیح مسلم بخاری جمع بین الصحیحین مشکوة الانوار مسند احمد حنبل کتاب اخطب الخطبا
موفق احمد مکی خوارزمی که از اکابر علمای اهل سنت است کتاب فصول مهمه فی معرفة الائمه تصنیف نور الدین
علی بن محمد بن احمد مالکی کتاب کشف الغمه که از تصنیفات وزیر سعید علی ابن عیسی اربلی است و انچه در آن کتاب
مستطاب مذکور است مقبول طبع موافق و مخالف است احیای علوم که بهترین مصنفات علمای ایشان است

دار تفاسیر تفسیر استا ... ثعلبی تفسیر کشاف زمخشری تفسیر نیشابوری تفسیر کبیر امام فخر رازی را که از کتب شیعه نقل
میکند حدیثی است که جمیع علما طرفین ان متفق علیه فریقین باشد مستخرج از کتب اربعه وکتب ابن بابویه وکتب شیخ
طوسی وکتاب الکاشف عن الیقین فی مناقب ائمة الطاهرین بامول اکبر برادران دین وشیعیان امیر المومنین
بعین رضا درین رساله نظر نموده وجود جامع آنرا دره ایست بمقدار در میان مدینه قابل ولایق ریزند آنند
که مقصود ذکر مناقب امیر المومنین است بغرضی دیگر و در کتب مناقب ائمه الطاهرین مسطور است که حضرت رسالت
صلی الله علیه وآله فرموده ان الله جعل لاخی علی فضایل لا تحصی کثرة فمن ذکر فضیلة من فضایله مقرا بها غفر الله ما تقدم
من ذنبه وما تاخر ومن کتب فضیلة من فضایله لم تزل الملئکة تستغفر له ما بقی لتلک الکتابة رسم ومن استمع فضیلة
من فضایله غفر الله له الذنوب التی اکتسبها بالاستماع ومن اتی کتاب من فضایله غفر الله له الذنوب التی اکتسبها بالنظر
یعنی بدرستی که گردانیده است حق تعالی از جهت برادرم علی ابن ابی طالب آنقدر از کمالات وزیادتیهای که اورا
بر مردمان است که بشمار در نمی آید پس اگر کسی توفیق یابد که یاد کند یک فضیلت از فضایل اورا در مجلسی واقرار
بآن داشته باشد واعتقاد او باشد می آمرزد حق تعالی آنچه از گناهان گذشته وآینده او واگر شخصی توفیق یابد که بنویسد
فضیلتی از فضایل اورا تا از آن نوشته نشانی باشد ملایکه آسمانها از برای او طلب آمرزش از حق تعالی میکنند
وکسی که بشنود یک فضیلت از فضایل او از هر گناه که بسبب شنیدن بهم رسانیده حق تعالی می آمرزد وکسی
نگاه کند بنوشته از فضایل آنحضرت حق تعالی می آمرزد هر گناهی که بدیدن سبب آن شده باشد امید
واری بدرگاه باری آنکه الله تعالی گناهان خواننده ونویسنده وشنونده این رساله را بکرم
ولطف بی نهایت خود بیامرزد بحق محمد وآله الطیبین الطاهرین مقدمه ودر آن دو اصل است
اصل اول در بیان مقصود از لفظ امام واحتیاج بوجود او علیه الصلواة والسلام امام در زبان
عرب بمعنی پیشوا وسردار ومقدم در کارها است لهذا پیشنماز جماعت را امام گویند ودر اصطلاح فرقه
ناجیه اثنا عشریه شخصی را گویند که از جانب خداوند تعالی جل ذکره بخلافت ونیابت رسول صلی الله علیه
وسلم تعیین شده باشد چه باعتقاد ایشان نصب امام بر حق تعالی واجب است عقلا از آنجهت که سردار جمیع بندگان
مسلمین وصاحب اختیار در امور دین باشد چه خلافت رسول صلی الله علیه وآله در نفس امر نیابت حق تعالی است

در روی زمین پس البته هر که بجای پیغمبر قرار گیرد باید که بر حضرت الله تعالی باشد در [illegible] خدا او را از برای

این مهم تعیین کرده باشد لفظ امام و وصی و خلیفه و نایب و ولی و جانشین همه یک معنی است اگر کسی گوید که

حق تعالی در قرآن کریم خلیل خود ابراهیم را علی نبینا و علیه التحیة والتسلیم امام خوانده آنجا که میفرماید انی جاعلک

للناس اماما و داود نبی را علیه السلام خلیفه نامیده و در خطاب با او فرموده که انا جعلناک خلیفة فی الارض پس

مخصوص بوصی و نایب نباشد گوییم که امام و خلیفه درین اطلاق بموافقت وضع لغوی مستعمل شده نه اصطلاحی

از عرف گفته اند مراد از امام و خلیفه کسی است که از جانب حق تعالی بواسطه کارسازی و رهنمائی خلقان

معین شده باشد و بجهت انتظام امور دینی و دنیوی بندگان منصوب گشته اعم از آنکه نبی باشد یا وصی خواه

این معنی در ضمن رسول تحقیق یابد یا در ماده خلیفه و مولانا احمد اردبیلی در رساله اثبات واجب فرموده

که امام شخصی است که حاکم باشد بر خلق از جانب حق تعالی بواسطه آدمی در امور دین و دنیای ایشان مثل پیغمبر

از خدای تعالی بی واسطه آدمی نقل میکند و امام بواسطه آدمی که آن پیغمبر است و جمعی که از اهل کشف و ارباب

ذوقند و معتقدان آنست که حق تعالی پیغمبر را از آنجهت خلیفه و امام خوانده که دقیقه شناسان الفاظ

قرآنی و رمزدانان آیات فرقانی فهم کنند و دریابند که در حقیقت و نفس امر تفاوتی و تغایری که میان انبیا

و رسل و خلیفه و امام هست بمجرد نبوت و محض پیغمبریست و هر فایده که بر وجود رسول و نبی مترتبست بر وجود ولی

و نایب مترتب و از یکدیگر بنبوت امتیاز یافته چنانچه مقبول فرق انام ابن حسام در مدح خلیفه و وصی مطلق امیر المؤمنین

و امام المتقین صلوات الله علیه و آله در بیتی از قصیده میفرمایند مجموع منزلات و کمالات انبیا موجود در وجود تو الا پیمبری

بنابرین واجبست که هر کس امام خود را بشناسد و اعتقاد بامامت او کند کسی را درین ظاهر اختلاف نباشد و عامه

و خاصه احادیث باین مضمون ایراد کرده اند و این در کتب طرفین مذکور است و اعتقاد دلیل همه است که من مات

و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة احتیاج بوجود امام در وقت که رسول موجود نباشد آنکه چنانچه رحمت

شامله الهیه اقتضای برانگیختن و فرستادن نبی و رسول نمود تا آنچه مقصود اوست از اوامر و نواهی بی

زیاده و کم به بندگان رساند و بندگان خدا در هر چه محتاج الیه ایشان است از مصالح و مفاسد و هر چه

ایشان را نفع و نقصان رساند به پیغمبران رجوع نمایند غرض الهی بعد از رحلت پیغمبران بحال خود باقی است

تا پیغمبری را بعد از آنکه از دار دنیا رحلت نماید نایبی و خلیفه و جانشینی بحکم خدا در کار است که احکام شریعت را
پاسبانی نماید تا زیاده و نقصان بدان راه نیابد که دزدان راه و شیاطین جن و انس که در کمین اند و منتظر فرصت
که در بنای ایمان بندگان خللی اندازند با آن احکام دست نیابند و همچنانکه پیغمبران باید که معصوم و مطهر باشند
از همه آلایشهای ظاهری و باطنی و صوری و معنوی تا بندگان ببرکت اطاعت و انقیاد ایشان نجات یافته
در دنیا و آخرت رستگار باشند همچنین بعد از آنکه زمان نبوت تمام شد چون احتیاج مذکور باقیست ناچار آن
شخصی که قایم مقام باشد باید که بعصمت و طهارت و جمیع صفات مستحسنه متصف باشد تا بر مسند خلافت
و نیابت رسول علیه السلام متمکن تواند بود و مقیم مقام رسالت تواند شد و بر تمامی مقاصد و ارادتهای
الهی اطلاع داشته باشد و باوصاف پیغمبری متصف باشد چه او جانشین پیغمبر است و حفظ شرع بعد از پیغمبر باو
تعلق دارد چنانچه ارشاد بندگان میکرد و احکام الهی بایشان میرسانید امام همان کار میکند پس باید
که هر چه گوید و کند موافق خواهش الهی باشد و هر فایده که از جانب رسول بخلق عاید میشد در زمان
خلیفه و امام نیز همان فایده به بندگان خدا عاید گردد و شریعت مطهره او از نقص نقصان و عیب
زیادتی مبرا و منزه باشد از ینجهت باید که خدا و رسول او تعیین امام کنند و دلایلی که دلالت امامت
آن شخص کند بر بندگان ظاهر سازند چون قرآن و حدیث تا این دلایل بجای معجزه پیغمبر باشند و هیچکس
در آن شبه و شکی نماند و فرق میان رسول و نایب نباشد مگر در پیغمبری چنانچه مولوی در مثنوی گفته
چونکه شد از پیش دیده وصل یار نایبی باید از و مان یادگار گی غلط گفتم که نایب با منوب گر دو پنداری قبیح
آید نه خوب و از ینجا ظاهر میشود که باعتقاد مولوی نیز میان رسول الله صلی الله علیه و آله و امیر المومنین علیه السلام
تفاوتی که هست در نبوت مخصوص است و الا دوئی در میانه راه نداشتی و در قرآن عزیز چندین جا اشاره
بانکه هیچ زمانی از وجود امام معصوم خالی نشو اند بود شده یکی آنجا میفرماید فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون
یعنی هر چه ندانند از ادله مسایل دین و شریعت از اهل ذکر سوال کنید و پرسید و مراد از اهل ذکر چنانکه
مفسران تفسیر نموده اند جمعی اند که علم بمعانی قرآنی و ارادههای ربانی داشته احکام ایشان موافق اراده
الهی باشد چرا که حق تعالی امر باطاعت شخصی که از اراده او خبر نداشته باشد و عمل بظن فاسد خود کند نخواهد کرد

وحکم بسوال کردن از ایشان نخواهد فرمود و بعضی از مفسران ذکر در این ایت هدایت تفسیر
صلی الله علیه و آله نموده اند و بنا بر این تفسیر که مراد از اهل ذکر اهل بیت آنحضرت باشند صلوات الله علیهم و بهر تقدیر
مطلب ثابتست و در ایت دیگر فرموده که آمنوا بالله و رسوله والنور الی الخلق واقع گشته و این
هم صریح است در انکه زمانه ناچار هست از امامی که بندگان به برکت او هدایت یابند و بعضی
از اهل سنت را عقیده آنست که احکام الهی را بعد از رحلت رسول از قران استنباط میتوان
کرد و با او احتیاجی با امام نیست و این شبهه را جوابها گفته اند یکی از جمله فوایدی که بر وجود امام مترتب است
یکی آنست که ببرکت او اختلاف از میان امت برخیزد و همه را براه راست هدایت نماید و اگر
قران تنها کافی بودی بایستی که همه امت بر یک مذهب و ملت باشند بالکلیه خلاف در میان ایشان پدید نیاید
و حال انکه اختلاف بسیار است تا بحدی که هفتاد و سه مذهب شده اند اگر کسی اعتراض کند که پس با وجود
امام که نیز بایستی که خلاف پدید نیاید و حال انکه هست جواب انکه اگر شیاطین الانس مکید اشتند
و بفرموده خدا و رسول عمل میکردند و احکام الهی را از شخصی که عارف با داب شریعت بود فرا میگرفتند
مطلقا خلاف نمیبود چنانکه اهل کتابهای سابقه با وجود انکه اعجاز رسول را مشاهده کردند ایمان نیاوردند
و بر کفر باقی ماندند جواب دیگر انکه هفتاد و سه ملت همه قران میخوانند و همه را گمان بلکه ظن آنست که عمل
ایشان موافق و مطابق قرانست بنابر این اگر قران تنها باعث حیرت و ماده اختلاف باشد سبب
اتفاق خود نیست پس بوجود امام معصوم که مشکلات را از و بپرسند از و نفع توان یافت
چرا که عجایب اسرار قران بیش از آنست که فهم هر کسی بآن تواند رسید و کدام دلیل بر احتیاج بوجود
امام بهتر ازین است که هرگاه عادت الله باین جاری شده باشد که هیچ موجودی از موجودات را بی سرکرده و سرداری
نگذارد حتی انکه در بدن انسان از برای حواس ظاهر و باطن فرمانده را که دلست قرار داده که اگر انها را
غلطی افتد باو رجوع نمایند و اگر او صحیح و سالم است تمامی اعضا و اجزا صحیح و سالمند و اگر او را فساد
روی دهد تمام جوارح و اعضا را حال نفس خامیره موجب خرابی معموره بدن انسانی گردد و یقین که از زمان
رحلت پیغمبر تا روز آخر دنیا اینهمه مردم را بی سردار و سرکرده و بی رهبر و دلیل نخواهد گذاشت و اینهمه خلق را

در نمیدت در ... ر و در ضلالت و حیرت نخواهد پسندید و حق تعالی جل ذکره خود در قرآن مجید میفرماید که ایحسب

الانسان ان یترک سدی یعنی ایا گمان میکنند آدمیان که انسان را بی سرداری و صاحب اختیاری گذاشته اند

که آنجا اراده نماید و مطلوب نفس ایشان باشد بعمل آرند چنین نیست و این خیال فاسد است و بوجود امیری و سرکرده

که مقاصد خدا از بندگان و مطالب بندگان از حق تعالی صورت می بندد و اگر امر بندگی و بنده پروری بی

وجود شخصی که بان صفات مذکوره متصف باشد صورت یافتی و عقل تنها کافی بودی به پیغمبران نیز احتیاج نبودی

و از امام جعفر صادق علیه السلام نقل است که اگر در زمانه نماند الا دو کس البته که از آن دو کس یکی باید که امام باشد

و دیگری رعیت و یکی امام بود و دیگری ماموم و چون علت احتیاج بوجود امام و نایب است پس مادام که تکلیف

برجاست از امام و نایب و سرکرده و صاحب اختیاری گزیری و چاره نبود و نیست و اهل سنت و جماعت

رانند که بعد از انقراض زمان نبوت بر بندگان واجب است که نصب امام کنند نه بر خدای تعالی و بدلیل سمعی

واجب است نه بدلیل عقلی چنانچه مذهب شیعه اثنا عشریه آنست و عمده دلیل ایشان اجماع صحابه است

میگویند صحابه را انقدر اهتمام درین مهم بود که بعد از فوت پیغمبر صلی الله علیه و آله بیفاصله مشغول بتعیین امام شدند

و آنرا بر همه کاری حتی بر کفن و دفن رسول الله صلی الله علیه و آله مقدم داشتند و همان لحظه ابوبکر بر منبر رفته گفت

هر که محمد را پرستش میکرد او از دنیا رفت و هر که خدای محمد را می پرستید بداند که او حی لایموت است پس شما باید

که از برای خود امامی و پیشوای تعیین نمایید و هیچ احدی منکر قول او نشد و نگفت ما را احتیاج بامام نیست و هر

خلیفه در وقت رفتن دیگری را بجای خود نصب کرد و کسی منع ننمود پس نصب امام بر امت واجب باشد

والله تعالی اعلم اصل دوم در بیان حضرت امیر المومنین علی علیه السلام چون روشن شد که اهل زمان محتاجند

بوجود خلیفه و نایب نبی زمان باید است که آن شخص معصوم و مطهر و اعلم و اشجع و ازهد ناس باشد و عقلا

نقلا اسناد خطا و خلل در قول و فعل باو نتوان کرد چرا که هادی و رهنمای خلایق اگر جایز الخطا باشد

در متابعت اقوال و افعال او و ترجیح او بر سایر علما و مفسرین ترجیح بلا مرجح لازم آید و چون بعد از

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بغیر از علی ابن ابی طالب علیه السلام هیچکس از اصحاب متصف نبودند چنانچه

بتفصیل مبیّن خواهد شد و هیچکس از اهل خلاف منکر این نیست چنانچه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه در

چندین موضع بیان آن نموده و ملا سعد الدین در شرح مقاصد و ملا علی قوشچی در شرح تجرید میگوید که هیچکس را درین

حرفی نیست که علی بن ابی طالب بعد از رسول الله اعلم و اشجع و ازهد و اسخی و اشرف ناس است لیکن چون قدمای

علمای ما بر رأیی رفته اند ما را نیز لازم است که بر عقب ایشان برویم و شاید که خلفای ثلث را از حق تعالی درجه

و منزلتی باشد که علی را نباشد انتهی و هرگاه این صفات در وی باشد و در غیر او نباشد باید که نایب و جانشین

او باشد بنابرین مقدمات درین اصل بیان اسم و نسب آنحضرت علیه السلام مینماید هر چند که

که آنحضرت از شناختن و شناسانیدن مستغنی است اسم آنحضرت علی ابن ابی طالب بن عبد المطلب است

و اسم ابی طالب عبد مناف و اسم عبد المطلب شیبة الحمد و کنیت او ابو الحارث و چون پسر او عبد مناف طالب

نام داشت بابی طالب شهرت یافت و از طالب عقبی نماند و غیر او سه پسر دیگر داشت عقیل و جعفر و علی و هر یک

از آن چهار پسر ده سال بزرگتر از دیگری بودند و مادر او فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف است و آنحضرت پیغمبر رسول

بمدینه رفت پیغمبر بدست مبارک خود لحد او را راست کرد و پهلوی مبارک در قبر او بر زمین نهاد و پیراهن

خود را کفن او ساخت و تلقینش نمود و لهذا گفته اند حضرت امیر هاشمی است که از دو هاشمی متولد شد و علی نامی است

که حق تعالی او را باین نام خوانده چنانچه خوارزمی نقل نموده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که در شب معراج

چون بمقام قاب قوسین رسیدم بمن خطاب فرمودند که اقرء منی علیا السلام و قل له انی احبه و احب

من یحبه یا محمّد من حبّی لعلی اشتققت له اسما من اسمی فانا العلی العظیم و هو علیّ انا المحمود و انت محمد یعنی ای

محمد علی را از من سلام برسان و بگو من او را دوست دارم و هر که او را دوست دارد دوست دارم

و از دوستی که مرا با اوست نام او را از نام خود برآوردم من علی عظیم و او علی است و من محمودم و تو

محمدی و ملایکه نیز آنحضرت را باین نام خوانده اند و در حکایت روز احد خواهد آمد ان شاء الله تعالی و یک نام

او حیدر است چنانچه خود در روز فتح خیبر در وقتی که مرحب یهودی در برابرش آمد گفت انا الذی سمتنی

امی حیدره یعنی منم که مادر مرا نام حیدر کرده است و ظاهر آنکه حضرت این مصراع را مراد خوانده باشد و نام دیگرش

اسد است و اسد الله الغالب و اسد الاله در مدح او بسیاری از مخالف و موافق گفته اند حتی ملا جامی

ملا جامی در سبحه میگوید شعر: شیر خدا شاه ولایت علی، صیقلی شرک خفی و جلی، و آنحضرت را کنیت بسیار است
و از آنجمله ابو الحسن و ابو الحسین است که خوارزمی نقل کرده که علی علیه السلام فرمود تا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
در حیات بودند حسن مرا ابو الحسین و حسین مرا ابو الحسن میخواندند و رسول را پدر خود میدانستند و چون
آنحضرت رحلت فرمود مرا پدر میگفتند و رسول خدا علی را علیه السلام بکنیت ابو الریحانتین خوانده خوارزمی
نقل کرده که روزی رسول الله صلوات الله علیه و آله و سلم بعلی علیه السلام خطاب نموده گفت السلام
علیک یا ابا الریحانتین علیک بریحانتی من الدنیا فعن قلیل سیهدم رکناک و الله خلیفتی علیک یعنی سلام
بر تو ای پدر دو ریحانه من بر تست که از این دو ریحان من باخبر باشی و عنقریب دو رکن حیات تو شکسته
خواهد شد مراد آنحضرت از دو رکن یکی وجود با جود خود است و یکی فاطمه ع و لهذا چون حضرت رسالت پناه
از دنیا رفت فرمود یکی از آنکه رسول فرموده بود منهدم شد و چون فاطمه علیها السلام از دنیا رفت فرمود که این
رکن دوم بود که آنحضرت مرا خبر داده بودند و لقب دیگر آنحضرت باعتراف خوارزمی امیر المومنین است
که در روز غدیر خم جبرئیل علیه السلام از جانب ملک جلیل آمد و او را باین کنیت مخصوص ساخت و رسول
بموجب حکم الهی فرمود سلموا علی علی بامرة المومنین یعنی سلام کنید ای مومنان و مسلمانان
بر علی با میر المومنین گفتن و کسی که اول بار باین لقب بر امیر علیه السلام سلام کرد عمر بود گفت بخ بخ
لک یا علی صرت مولای و مولی کل مومن و مومنة یعنی ای امیر المومنین پیشوای من و پیشوای همه مومنان
و مولای من و مولای همه مومنان شدی و بعضی از مجتهدین را اعتقاد آنست که اطلاق این لقب بر غیر
آنحضرت مطلقا روا نیست و بعضی میگویند بر غیر ائمه معصومین روا نیست در کتاب کافی محمد بن یعقوب
کلینی مذکور است که حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه از میان ائمه معصومین بلفظ امیر المومنین
مختص است و اطلاق بر سایر حضرات ائمه علیهم السلام جایز نیست حتی آنکه نقل نموده از عمر بن زاهر
از امام جعفر صادق علیه السلام که مردی از آنحضرت پرسید که قائم آل محمد را بامرة المومنین بر او سلام
توان کرد در جواب فرمود که لا ذاک الاسم سمّی الله به امیر المومنین لم یسم به احد قبله و لا یتسمی به بعده الا کافر
پس پرسید که بچه چیز بر او سلام کرد فرمود بگوید السلام علیک یا بقیة الله و این آیه را خواند که بقیة الله

خیر لکم ان کنتم مومنین و دیگری ابو تراب است خوارزمی نقل کرده در وجه تسمیه آنحضرت بابی تراب که روزی
رسول الله صلی الله علیه و آله بخانه فاطمه آمد و علی را بخانه ندید پرسید که پسر عمت کجاست فاطمه فرمود که میان من و او
دلگیری بود از خانه بیرون رفت حضرت رسول کسی را بتفحص احوال او فرستاد آن مرد خبر آورد که در مسجد خوابیده است
حضرت رسول صلی الله علیه و آله بمسجد آمده دید که علی علیه السلام پهلو بر زمین نهاده و ردا از دوش مبارک افتاده
و گردی بر وی نشسته بدست مبارک خود گرد از وی دور میکرد و میگفت قم یا ابا تراب یعنی برخیز ای پدر خاک و
ازین جهت که رسول این کنیت را در آن حال فرموده بود هیچ کنیتی را ازین دوستر نمیداشت و دیگری ابو محمد است
چون یک پسر آنحضرت محمد نام داشت و دیگری ابو السبطین است چون پدر دو سبط رسول الله است که حسن
و حسین باشند علیهما السلام و دیگری ابو الشهداست چه شهدا همه از اولاد آنحضرت اند و از القاب آنحضرت
آنچه صاحب کشف الغمه و خوارزمی و صاحب فصول مهمه و دیگران نقل کرده اند مثل یعسوب الدین و قاتل الناکثین
و قاتل القاسطین و قاتل المارقین و مولی المومنین و المرتضی و نفس الرسول و زوج البتول و سیف الله المسلول
و امیر البرره و قاتل الفجره و قسیم الجنة و النار و صاحب اللواء و سید العرب و خاصف النعل و کشاف الکروب
و صدیق الاکبر و فاروق الاعظم و باب مدینة العلم و مولی و وصی و ولی و قاضی دین الرسول و منجز وعد الرسول
و کرار غیر فرار و کاسر اصنام الکعبه و رفیق الطیر و هازم الاحزاب و قاصم الاصلاب و داعی و شاهد و هادی و
ذو القرنین و قائد الغر المحجلین و مذل الاعداء و معز الاولیا و اخطب الخطبا و قدوة اهل الکسا و امام
ائمة الاتقیا و ممیت البدعة و محیی السنة و اللاعب بالاسنة و الحصن الحصین و خلیفة الامین و لیث
الثری و غیث الوری و مفتاح الندی و مصباح الدجی و شمس الضحی و اشجع من رکب و مشی و اهدی
من صام و صلی و مولی کل من رسول الله له مولی و المعتصم بالعروة الوثقی و الفتی اخو الفتی و الذی انزل
فیه هل اتی و اکرم من ارتدی و اشرف من احتذی و افضل من راح و اغتدی الهاشمی المکی المدنی
الابطحی الطالبی الرضی المرضی القوی الجری اللوذعی الاریحی الوفی الذی صدق رسول الله الذی تصدق
بخاتمه فی الرکوع الکواکب الازهر الصارم المذکر صاحب براة غدیر خم و ساقی کوثر و مصلی القبلتین و اعلم من فی الحرمین
و الضارب بالسیفین و الطاعن بالرمحین و ابن عم مصطفی و شفیع النبی المجتبی تا قریب بانصد لقب ذکر شده باشد

در اینجا بهمین قدر اکتفا نمود و اگر خواهد همه بشنود به آن کتابها رجوع نماید و صاحب کشف الغمه نقل کرده که ابن

خشاب و ابن وضاح هر دو از اعیان اصحاب احمد حنبل اند و با آنکه دیگرانند ابو الحضرت تفضیل میدهند در تصنیف

خود در فصلی از کنی و القاب آنحضرت را شمرده از جمله آنها ابو الحسن و ابو الحسین و سید الوصیین و امیر المؤمنین

و قسیم الجنة و النار و ابو تراب و صدیق اکبر و فاروق اعظم و وصی و حیدر و قاید الغر المحجلین و غیر ها را ذکر کرده اند

و عجب تر ازین چه باشد که رتبه دیگران را برتر از رتبه او دانند و مع هذا او را صدیق اکبر و فاروق اعظم نامند

تا اینجا کلام اوست و تولد آنحضرت در حرم حق تعالی بوده بطریقی که موافق و مخالف نقل کرده اند و هیچکس را از انبیا

و اوصیا پیش از آنحضرت و بعد ازین رتبه بلند و مرتبه ارجمند دست نداده از آنجمله ابن مغازلی باسناد خود نقل نموده

از ابن عماره بنت مالک بن عجلان ساعدی که روزی در مسجد الحرام با جمعی از قریش نشسته بودیم که ابو طالب آمد غمناک

بود پرسیدند که چرا غمگینی گفت فاطمه بنت اسد در درد وضع حمل گرفتار است و بعد از آن محمد صلی الله علیه و آله رسید

و از وی همان سوال کرد و همان جواب شنید و بعد از لحظه فاطمه رسید و ابو طالب دست او گرفته به درون خانه برد و بعد

از آن ما همه حاضر بودیم که از درون خانه بر آمدند فاطمه پسری لطیف نظیف در دست داشت و ابو طالب گفت

او را علی نام کردم و محمد صلی الله علیه و آله او را بر داشته بخانه ابو طالب رفتند و صاحب کشف الغمه نقل کرده

که در کتاب بشارة المصطفی مسطور است که یزید بن قعنب گفته با عباس بن عبد المطلب و جمعی از قریش در برابر

خانه کعبه نشسته بودیم که فاطمه بنت اسد آمده طواف خانه نمود و اثر وضع حمل بر و ظاهر شده مجال بیرون

رفتن از مسجد نیافت و روی نیاز بدرگاه ملک بی انباز آورده گفت ای صاحب و معبود یگانه

من ایمان آورده ام بتو و بنبوت رسولان تو و در عقاید دینیه تابع جد خود ابراهیم خلیلم بحق این خانه و بحق

حرمت بانی خانه و بحق فرزندی که در شکم من امانتی است از تو که این ولادت را بر من آسان کنی یزید گفت

چون دعای فاطمه تمام شد دیدیم که فی الفور پشت خانه معظمه منشق گردیده فاطمه به درون خانه رفته از نظر ما

غایب شد و دیوار بحال اول باز آمد بمرتبه که اثر شکاف نمود و بعد از ملاحظه این امر غریب جمعی را داعیه نمودند

که در خانه بگشایند و هر چند سعی کردند فتح باب روی نداد دانستند که رمزی است از حکمتی خالی نه و روز چهارم

دیدیم که فاطمه علیها السلام از خانه بیرون آمده علی را بر روی دست داشت و فخر میکرد و میگفت من از جمیع زنان سابق

افضلم چه مرا در خانه خود در آورد و مرا از طعام و میوه‌های جنت روزی کرد و چون فرزندم متولد شد از هاتف
غیب ندای لاریب شنیدم که گفت این مولود را علی نام کن که رفیع القدر است و نام او از نام خود اشتقاق
کردم و غامض علم خود با کرامت نمودم او و در این خانه کسر اصنام خواهد کرد و اذان خواهد گفت الی آخر القصه
و تولد آنحضرت در شب یکشنبه بیست و سیوم ماه رجب بوده بعد از آنکه از عمر مبارک حضرت سید کائنات صلی الله علیه و آله و سلم
بیست و هشت سال گذشته بود که خدیجه رضی الله عنها صلوات الله علیها بعقد آن سرور در آمده بود و بعضی روز جمعه سیزدهم ماه رجب نیز
گفته اند بعد از آنکه از عمر صلی الله علیه و آله سی سال گذشته بود و راوی حدیث یزید بن قعنب گوید که رسول صلی الله علیه و آله و سلم
از تولد امیر علیه السلام بغایت مسرور گشته مهد او را نزد خود و فراش خود نهادی و در خواب بجنبانیدی و سخنانی
که اطفال را بخواب کنند گفتی و شیر و شربت در گلوی او ریختی و او را شستی و بر دوش و سینه نشاندی و بنفس
نفیس او را تربیت فرمودی و همیشه گفتی این برادر و ولی و ناصر و صفی و پشت پناه و وصی و خلیفه و زوج کریمه منست
و او را بر دوش مبارک نشانیده در کوه‌ها و کوه‌ها گردانیدی صلوات الله علی الحامل و المحمول باب
سیم در اولی بودن امیر المؤمنین علی علیه السلام بامامت و در آن نیز دوازده فصل است فصل اول
در بیان آنکه نصب امام لطف است و بر حق تعالی جل ذکره واجب بدان هداک الله و ایانا که امامت
چنانچه در مقدمه مذکور شد ریاست عامست و امام شخصی است که حاکم باشد بر خلق از جانب حق تعالی بوساطت
آدمی که آن پیغمبر است در همه چیز و همه کار در دین و دنیا شیعه امامیه را اعتقاد آنست که امامت لطفی است
از حق تعالی در حق بندگان چه بر هر عاقل پوشیده نیست که هرگاه بندگان را رئیسی و مهتری و حاکمی باشد از جانب
خدا و رسول خدا که امر کند ایشان را بطاعت و عبادت و باز دارد از معصیت و ناشایسته و محافظت
نماید دین خدا و شریعت رسول خدا را تا تغییر و تبدیل و زیاده و نقصان بدان راه نیابد و داد مظلوم
از ظالم بگیرد و اهل ظلم را از تعدی و جور منع نماید و در حل مشکلات که رو نماید و در قضایا و احکامی که
واقع شود رجوع با او نمایند البته و بی شک شبهه آن مردم بطاعت و خدا پرستی نزدیکتر و از معصیت [illegible]
دورتر خواهند بود پس نصب کردن و قرار دادن چنین شخصی را که مصلحت همه بندگان در آنست یقینی [illegible]
چه مراد از لطف در شرع همین است که نزدیک سازد بندگان را بطاعت و دور دارد از معصیت و چون

نصب امام لطف است ولطف واجبست پس بر خدای تعالی نصب امام واجب باشد واهل سنت
بر این مطلب اعتراض کرده اند وافضل المتقدمین والمتاخرین خواجه نصیر الدین محمد طوسی نور الله مرقده در متن تجرید
از هر جواب گفته اعتراض اول آنکه لطف بودن امام را وقتی ما قبول داریم که هیچ مفسده نداشته باشد
واین محل منع است چرا که هرگاه بندگان واجبات را بجا آرند واز گناه باز ایستند بوجود امام یقین که
ثواب ایشان بیشتر وباخلاص نزدیکتر خواهند بود وبا وجود امام شاید که ارتکاب عبادت یا ترک معصیت
از ترس امام باشد جواب گفته که والمفاسد معلومة الانتفاء یعنی بدیهی است وبر همه کس معلوم است که جمیع مفسد
ها منتفی است یعنی هیچ مفسده نیست وبا وجود امام یقین است که مردم را رغبت بطاعت زیاده است
واز گناه دورتر اند اعتراض دوم آنکه تسلیم کنیم که نصب امام لطف است گاهی واجب باشد که در
عوض آن لطفی دیگر نباشد شاید حق تعالی در حق بندگان لطفی دیگر کند در یکزمان جمیع بندگان را معصوم
بیافریند هرگاه همه معصوم باشند از امام مستغنی خواهند بود واحتیاجی بامام نخواهند داشت واین لطف
بجای آن لطف خواهد بود جواب گفته که والحصر اللطف فیه معلوم للعقلا یعنی یقین است که لطف
منحصر در وجود امامست وعوضی که میگویند محض فرض است وهر عاقل میداند که هیچ لطفی بجای آن لطف
نمیشود وآن فرض محالیست که زمانی باشد که همه معصوم باشند واحتیاج امام نداشته باشند اعتراض سوم
آنکه نصب امام گاهی لطف باشد که ظاهر باشد ومردمان را از امور ناشایسته منع کند وقدرت بر اجرای
احکام داشته باشد ورایت اسلام را بلند تواند ساخت واین خود نزد شما لازم نیست در این مدت مدید
باعتقاد شما امام هست ومخفی است پس آنچه شما از لطف میدانید واجب نباشد جواب ابدا باین عبارت
بیان فرموده که وجوده لطف وتصرفه لطف آخر وعدمه منا یعنی وجود امام لطف است خواه تصرف کند وخواه
نکند چنانچه از امیر المومنین علیه السلام منقولست که فرمود لا یخلو الارض من قائم لله بحجة اما ظاهرا مشهورا
او خائفا مغمورا لئلا یبطل حجج الله وبیناته یعنی هرگز روی زمین از نصب کرده خدا وحجت حق تعالی بر خلق
خالی نمی باشد خواه آن امام ظاهر ومشهور باشد وخواه مخفی ومستور که اگر چنین نباشد حجتهای حق تعالی وآیات
وعلامات او باطل میگردد وتصرف کردن امام لطف دیگر است نسبت به بندگان وآنکه تصرف نکند یا ظاهر نشود

و مخفی باشد آنرا سبب ظالمان و عاصیان شد اگر همراهی میکردند و نصرت و اعانت او مینمودند ظاهر میبود و اجرای احکام الهی مینمود و از بدی اختیار ما و افعال بندگان است که از این لطف محروم شده اند چون ظاهر شد که بعد از انقراض زمان نبوت بر خدای تعالی واجب است که امامی نصب کند که او نیز مثل پیغمبر ارشاد بندگان نماید و احکام الهی بایشان رساند و حفظ شریعت کند باید دانست که شخص مذکور باید که بصفت عصمت و طهارت باشد و از نسبت خطا و خلل در قول و فعل منزه و مبرا چه امام بجای نبی است و هادی و رهنما اگر در رهنمائی مثل دیگران جایز الخطا تواند بود متابعت اعمال و اقوال او درینصورت و ترجیح دادن اطاعت و فرمان برداری او بر علما و صلحا و زهاد و اتقیا بی زیادتی دینی مرجحی خواهد بود و ترجیح بلا مرجح لازم آید یعنی زیادتی دادن کسی را بر دیگران بی آنکه او زیادتی داشته باشد و این باتفاق علما باطل است وجه دیگر آنکه احتیاج امام از برای آنست که داد مظلوم از ظالم بگیرد و رفع فتنه و فساد کند و اقامت حدود نماید پس اگر بر وهم خطا و معصیت جایز باشد آن فواید بر طرف میشود و بموجب آنکه برسم طبیب را طبیبی باید محتاج بامام دیگر خواهند بود و همچنین اگر آن امام هم معصوم نباشد همان محذور لازم آید و بتسلسل منجر شود و خواجه نصر الدین در متن تجرید باین دلیل اشاره نموده میگوید و امتناع التسلسل یوجب عصمته یعنی محال بودن تسلسل باعث است بر وجوب عصمت امام علیه السلام وجه دیگر آنکه امام حافظ و نگهبان شرع است و اگر نعوذ بالله نسبت خطا و دروغ باو توان داد ازو ایمن نخواهند بود که چیزی از شریعت بکاهد یا بر آن بیفزاید پس حافظ شرع نباشد و باین دلیل خواجه اشاره نموده گفته است و لانه حافظ للشرع یعنی و از جهت آنکه امام حافظ شریعت است واجب مینماید که معصوم باشد وجه دیگر آنکه بر بندگان واجبست که اطاعت و انقیاد او نمایند و فرمان برداری او کنند و حق تعالی درین باب فرموده که اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم یعنی اطاعت کنید ای مومنان خدا و رسول را و صاحبان امر را که امامان و جانشین پیغمبر اند پس هر هنگامی که امام نعوذ بالله مرتکب معصیتی شود یا اقدام بر ناشایستی کند بموجب امر بمعروف و نهی از منکر واجبست که برو انکار کردن منافات با اطاعت کردن دارد و غرض و مطلب که فرمان برداری امامست از میانه فوت میشود

باین دلیل خواجه علیه الرحمه اشارت نموده تصغیر باید کرد و لوجوب الانکار علیه لو اقدم علی المعصیة فینافی
امر الطاعة و یفوت الغرض من نصبه یعنی و از آنجهت که واجبست انکار کردن برو اگر اقدام بر معصیت نماید
و این منافاتست با امر باطاعت او دارد و غرض فوت میشود واجبست که معصوم باشد وجه دیگر آنکه
اگر امام معصوم نباشد و ارتکاب معصیتی نماید هر آینه در مرتبه و درجه کمتر از عوام الناس خواهد بود
چه عوام الناس خوبی عبادت و نیکی پرستش و بدی خطا و قبح گناه را یقینا چنانچه او میداند نمیدانند پس
هرگاه مرتکب گناهی شود که عامی خود را از آن باز میدارد و تعیین مرتبه اش کمتر از مرتبه آن عامی خواهد بود
چنانچه عارفی درین معنی فرموده شعر عاشق نادان پریشان روزگار به ز دانشمند ناپرهیزگار
کان نابینایی از راه اوفتاد وین دو چشمش بود و در چاه اوفتاد و خواجه باین دلیل اشارت
نموده فرموده است و لانحطاط درجته عن درجة اقل العوام یعنی و از جهت آنکه اگر مرتکب گناهی بود مرتبه اش
فروتر از رتبه کمترین عامی خود خواهد بود پس واجبست که امام معصوم باشد یکی از مخالفان اعتراضی نموده
که چه حاجتی که تمامیت امام بسبب عصمت قرار میدهید شاید بواسطه زیادتی علم و دانش با تقوی و ورع
حاصل آید و احتیاج بعصمت نباشد و یکی از محققین جواب گفته که مجرد اعلمیت و اورعیت درین
باب نزد عقل صحیح کافی نیست و ما دام که نسبت خطا ممکن باشد آن شخص از اتصاف بان رتبه نمیتواند شد
و قول او در اعتقاد بهمه قول دیگران خواهد بود و مقصود ما درین باب آنست که خطا مطلقا صورت پذیر نباشد
و این معنی در غیر معصوم یافت نمیشود و حافظ ابو نعیم که از اکابر مفسران اهل سنت و جماعت است
در تفسیر آیت وافی هدایت و اسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون گفته مراد از اهل ذکر آنانی اند
که متذکر مقاصد ربانیه باشند بنحوی که هرچه اراده الهی بان تعلق یافته باشد نزد ایشان بی شایبه مخالفت
بعمل آید و این وقتی است که واقف ارادات الهی باشند و سینه بی کینه ایشان ظرف مقاصد الهی باشد و از بحر
[illegible] صافی و بعضی محققان آیت با هدایت لا یمسه الا المطهرون را باین روش تفسیر نموده اند که فهمیدن
الهی از کلمات عنایات قرآنی بی طهارت ظاهر و باطن و بی آنکه از کدورات نفسانی پاک و پاکیزه باشند صورت
پذیر نیست و از امام بحق ناطق جعفر بن محمد صادق علیه السلام مرویست که آنکه حق تعالی بعد از طول العمر

واطیعوا الرسول و اولی الامر منکم فاضله اولی الامر را ذکر نموده غرض آنست که اهل تکلیف بدانند و بفهمند که اولوا الامری

که حق تعالی ایشانرا در وجوب اطاعت انقیاد و فرمان برداری ردیف ذات ربوبیت و قرین مرتبه

رسالت گردانید مخالفت ایشان بعینه مخالفت خدا و رسول است مراد ان جمعی که بعصمت ازلی

و طهارت ذاتی از جمیع بندگان ممتاز و بشرف این عطیه و مرتبه سرافراز شده و قول و فعل ایشان مطابق امر

و اراده الهی است و طاعت ایشان طاعت خدا و مخالفت ایشان مخالفت خداست و از جمله خبرهای

که طرفگی دارد و شنیدنیست اینکه باعتقاد اهل سنت اولوا الامری که حق سبحانه و تعالی کافه عباد و

جمیع بندگان خود را باطاعت و انقیاد ایشان امر فرموده یکی سلطان مراد و عبد المومن خان ازبک است

جمعی که از فهمیدن سه سطر گلستان یا دو بیت بوستان عاجز باشند یا آن هم فسق و فجور را بایشان اباحکم و متشابه و مدلولات

آیات بینات قرآنی و منزلات آسمانی چه آشنائی که حق تعالی بندگان را چنانچه باطاعت خود و اطاعت رسول امر کرده

باشد بهمان طریق باطاعت ایشان [illegible] مامور ساخته باشد و لیکن هرگاه صحابه کرام در مدینه که منبع فیوضات

نامتناهی و مظهر اسما و صفات الهی یعنی امیر المومنین علیه السلام که میگفت اگر مسندی مرا بنشانند حکم کنم

در میان اهل توریة بتوریة ایشان و در اهل انجیل بانجیل ایشان و در اهل قرآن بقرآن ایشان و باز

دیگر میگفت هیچ آیتی از آیات قرآنی نیست که ندانم در که نازل شده و از چه نازل شده و در چه نازل شده و باز

دیگر میگفت سلونی قبل ان تفقدونی باشد ابو بکری را تقدم دهند و اطاعت او را واجب و لازم شناسند که از

دانستن معنی فاکهه و ابا عاجز باشد و گوید اما الفاکهه فاعرفها و اما الاب فلا اعرف یعنی فاکهه را میدانم و بعد از و

عمری را مقدم دانند که در هفتاد موضع باعتراف علمای ایشان یا در حکم غلط کرده باشد یا از

حل مسئله مشکلی عاجز آمده گوید لولا علی لهلک عمر یعنی اگر علی نمیبود عمر بجهت غلطی که کرد یا بجهت آنکه در

جواب عاجز آمده است هلاک میشد اگر دیگران را اولوا الامر دانند از عجایب وقایع دنیا بدیع و بعید

نباشد و از جمله مفسدها که بر این امر عجیب مترتب است یکی آنست که اگر کسی از دار دنیا رحلت نماید

و آن سلطان یا والی را نشناسد در زمره اموات زمان کفر و ایام جاهلیت داخل شود و حشر وی

با آن قسم کفار باشد چه بصحت پیوسته و از موالف و مخالف کسی را درین حدیث خلافی نیست و حدیثی در کتاب

جمع بین الصحیحین نقل نموده که من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة یعنی کسی که بمیرد و نشناسد
امام زمان خود را مرده است بروش مردمهای زمان جاهلیت که پیش از ظهور اسلام است و تفسیر کردن
امام زمان بقرآن چنانچه بعضی از ایشان کرده اند یا به بعض از قرآن مثل فاتحه و سوره بجهت آنکه در نماز واجب
جمعی بر آن رفته اند یا به بعیر باعتقاد طایفه دیگر محض درست و بازی دین و بی کم کردن است چه تخصیص امام یا امام زمانه
از آن چه ابا دارد و قرآن یا بعضی از آن یا به بعیر هیچکدام امام زمان آن شخص نیستند و دانستن قرآن واجب عینی نیست
که بر هر شخصی بعینه واجب باشد و هیچکس بآن قایل نشده و بعد از تسلیم آنکه مراد قرآن باشد بمذهب حنفی که نه دانستن
قرآن را و نه فاتحه را واجب میدانند ملک حکم میکنند بآنکه معنی یک آیت واگر چه دو برگ سبز باشد که معنی
مدهامتان است و آن یک آیت است و در نماز کافیست مطلقا با معنی حدیث راست نمی آید نعوذ بالله
از فهم کج و از تحریفات کلام خدا و رسول و بعضی که باعث کفر زندقه باشند و عجبی دیگر آنکه بعضی از ایشان
چون شارح مواقف و جمعی کثیر مسئله امامت را از فروع دین میدانند و میگویند ما را بحث از آن
واجب نیست و تحقیق آن لازم نی و تقلید در این امر کافی و نص خدا و رسول را در آن مدخل نیست و اطاعت
اولو الامر را آن تفسیر میکنند که گذشت و مع هذا میگویند در حمایت بیضه اسلام و حفظ شرع و جهاد
با کفار و امر بمعروف و نهی از منکر و داد مظلوم دادن و منع ظالم از ظلم نمودن و هر چه در مجرد سلطنت
ظاهری تعلق بامر نبوت دارد امام بجای نبی است و این امور از برای او ثابت است و او خلیفه رسول است
لیکن مقصود بالذات از امامت محض سلطنت ظاهری است و بعضی دیگر چون قاضی بیضاوی در کتاب
منهاج و شراح کلام او بر آنند که مسئله امامت از اعظم مسایل اصول دین است و مخالف آن را کافر مبتدع شمرده اند
و یکی از علما حنفیه در کتابی که در میان ایشان بفصول مشهور است گفته که هر که بامامت ابوبکر قایل نیست
کافر است بلکه جمعی متصدی قتل کسی که اعتقاد بامامت ابوبکر نداشته باشد و یا بمحض اینکه اعتقادی
امامت امیر المومنین باشد یا بگوید علی علیه السلام بعد از رسول بیفاصله امام است میشوند و اگر این مسئله از
فروع باشد تکفیر و قتلی در کار نیست و بجود اینکه بیک فرعی را انداند کافر یا کشتنی میشود و آن حدیث که حمیدی
نقل کرده هم صریح است در آنکه امامت از اصول دین باشد چه علم ضروری حاصل است که جاهل مسئله فرعی اگر چه

واجب باشد مردنش مردن زمان جاهلیت نیست ولیکن نشناختن وندانستن قدحی در اسلام شخصی نمیکند
واگر کسی خواهد که درین مسئله فرق میان مذهب شیعه وسنی بداند مجمل انیست که بمذهب ایشان امام قایم مقام نبی است
ودلایل وشروط معتبره در هر دو یکی است وفرق بینهما بوحی است که پیغام الهی برسول بوحی یا بوساطت جبرئیل میرسد
وبالهام رسول میرساند وتعیین امام بنص خدا ورسول است ومن المهد الی اللحد از جمیع گناهان صغیره وکبیره
مبرا باشند واما بمذهب اهل سنت عصمت وعدالت استحبابی است یعنی اگر باشد بهتر است اما شرط نیست بلکه اگر
امام فاسق وفاجر وسارق وشارب باشد چندان قصوری ندارد وخدا ورسول را با نصب امام کاری نیست
بلکه جمعی از علما وروسا وریش سفیدان محله را اگر همه یک کسی یا دو کسی باشند میرسد که امامی نصب کنند چنانچه اسفراینی
شافعی که از اکابر علماست در کتاب جنایات از کتاب ینابیع گفته است باین عبارت که وتنعقد الامامة ببیعة اهل الحل
والعقد من العلماء والرؤساء ووجوه الناس الذین تیسر حضورهم الموصوفین بصفات الشهود کامامة الصدیق
او ببعضهم کامامة الفاروق الخ یعنی ومنعقد میشود امامت ببیعت اهل حل وعقد یعنی آنانی که بستن وگشاد
مردم بدست ایشان است خواه از اهل علم وفضل یا ریش سفید وسرکرده قومی یا نیز ومردمان روشناس باشند
از آن جمعی که حاضر بودنشان میسر شود وموصوف بصفت گواهی دهندگان باشند چنانچه در روز امامت
یعنی عمر خطاب اتفاق افتاد که بگواهی وتعیین ابوبکر امام شد وچنانچه شارح عقاید نسفی گفته است که انه
لا ینعزل الامام بالفسق والجور لانه قد ظهر الفسق وانتشر الجور من الائمة والامراء بعد الخلفاء والسلف کانوا ینقادون
لهم ویقیمون الجمع والاعیاد باذنهم یعنی بدرستی که بسبب فسق وجور مثل خوردن خمری یا کردن ظلمی امام را عزل
نمیتوان کرد از جهت آنکه ظاهر شد فسق بسیار وپدید آمد جور بسیار از امامان وامیران وخلفا در قرنها ومع هذا
مردمی که در عهد ایشان بودند اطاعت میکردند وفرمان برداری مینمودند ودر جمعها وعیدها واوقات
نماز با ایشان بعمل می آوردند وآن فسقها وظلمها مانع امامت ایشان نبود وهیچ یک را معزول نساختند
وچنانچه شارح وقایه که از علمای حنفیه است در شرح وقایه گفته است باین عبارت که لا یحد الامام حد
الشرب لانه نائب من الله مع یعنی حدی که در شرع از برای شارب خمر مقرر شده است بر امامی که
تجرعی فرموده باشد اجرا نمیتوان کرد از جهت آنکه او نایب است از جانب خدای تعالی اینست گستاخی

باد جایز نباشد و اگرچه ازین قسم فتوا اما در کتب قوم بسیار است بهمین قدر اکتفا نموده شد

تا فرق میان هر دو مذهب ظاهر شود بدبین تفاوت ره از کجاست تا بکجا و انکه علمای ایشان

تجویز اینقسم چیزها کرده اند و این نحو گفتگوها نموده اند در تصانیف خود نوشته اند غرض ایشان مگر

حفظ صحت امامت معاویه و یزید و خلفای بنی امیه و بنی عباس باشد الا باره نزد عقل مستبعد و مستنکر

مینماید والله اعلم فصـــــل دوم در انکه امام باید که افضل از رعیت باشد و قبح تقدیم مفضول

بر فاضل بدانکه اتفاق امامیه است بر انکه امام می باید که اکمل از رعیت باشد در جمیع صفات حمیده و اخلاق مرضیه

همچو زهد و علم و کرم و شجاعت و عفت و صورت و سیرت باطن و حسب و نسب خالجه در هیچ چیز نسبت بامت این

اکملیت معتبر است و در میان رعیت باید که افضل ازو نباشد مساوی او یافت شود ترجیح او نیز نباشد

که اگر افضل ازو باشد تقدیم مفضول بر فاضل و اگر مساوی او یافت شود ترجیح بلا مرجح لازم اید و

جمهور اهل سنت بر انند که اینها لازم نیست و نزد ایشان جایز است تقدیم مفضول بر فاضل و این خلاف

مقتضای عقل است و مخالف نص قران چه نزد عقل قبیح و ناپسندیده است تعظیم مفضول و نادان و اهانت

فاضل و دانا و انکه مرتبه نادان بلند باشد و مرتبه دانا پست و خدای تعالی در قران عزیز اشاره بهمین معنی کرده

میفرماید از روی انکار و سرزنش که تجویز اینمعنی میکنند اَفَمَنْ یَهْدِیْ اِلَی الْحَقِّ اَحَقُّ اَنْ یُتَّبَعَ اَمَّنْ لَا یَهِدِّیْ اِلَّا اَنْ

یُهْدٰی فَمَا لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُوْنَ یعنی ایا کسی که هدایت تواند کرد دیگری را و عالم بحق باشد سزاوارتر و بهتر است

که تابع او شوند مردمان و حق را ازو تحقیق کنند یا کسی که هدایت و علم ندارد و نمید اند تا اگر کسی او را هدایت نماید

و بیاموزاند پس شما که صاحبان عقل و تمیز اید درین باب چگونه حکم میکنید یعنی هر عاقلی را معلوم است و عقل حکم

میکند شق اول بهتر است و حکم بخلاف آن نمودن محض مکابره و عناد است و در جای دیگر در مذمت انانی که

چیزی نمیدانند یا نمی فهمند کفته اَوَ لَوْ کَانَ اٰبَآؤُهُمْ لَا یَعْقِلُوْنَ شَیْئًا وَّلَا یَهْتَدُوْنَ روایات دالّه بر اینمعنی از حد حصر بیرون است زیاده از هم

و مشابه تجویز اهل سنت تقدیم مفضول را فرمود هَلْ یَسْتَوِی الَّذِیْنَ یَعْلَمُوْنَ وَالَّذِیْنَ لَا یَعْلَمُوْنَ اِنَّمَا یَتَذَکَّرُ اُولُو

الْاَلْبَابِ یعنی ایا برابرند آنها که علم و دانش دارند و هرچه پرسند می دانند یا انانی که علم بچیزی ندارند و از

جواب آنچه پرسند عاجز آیند اینمعنی را صاحبان عقل تمیز میدانند که اینقسم برابر نمی باشند و مرتبه هر دو یکسان نیست

ومنشاء تجویز اهل سنت تقدیم مفضول را بر فاضل اینست که میگویند که پیغمبر صلی الله علیه و آله عمرو عاص
بر ابابکر و عمر تقدیم فرموده و اسامه بن زید را بر ایشان و بر دیگران سردار گردانیده و بر اعتقاد ایشان
عمرو عاص و اسامه نسبت بآنها مفضول بودند و مذنه فاضل و همچنین ابا عبیده و عمر ابابکر را تقدیم دادند
و خلیفه رسولش کردند و ابابکر عمر را خلافت داد و بر دیگران که اکثری از او اعلم و افضل بودند تقدیم
فرمود پس اگر امامت مفضول بر فاضل را جایز نمیشود اولا رسول و ثانیا صحابه او منکر دند و چنان کردند
پس جایز باشد جواب گفته اند که تقدیم رسول صلی الله علیه و آله عمرو عاص و اسامه را بر آنها بجهت آن بود
که در امر حرب از آنها اعلم بودند چنانچه از اخبار و تواریخ معلوم است و اما تقدیم ابابکر بر دیگران تقدیم
او عمر را نبود الا لحب جاه و محبت دنیا و قرب مردمان و لهذا چون ابابکر کاغذی نوشت و در اینجا مسطور بود
که عمر را وصی خود و خلیفه رسول گردانیدم و طلحة ابن عبد الله بر مضمون مطلع شد خطاب بعمر نموده گفت
ولیته امس و ولاک الیوم یعنی تو او را دیروز متولی امور مردمان گردانیدی و امروز او ترا ولی خود کرد اما
نسبت کرد تو باو قرض داده بودی و افضل المتاخرین قاضی نور الله شوشتری در احقاق الحق فرموده که
ویمکن ان یستدل علی عدم جواز تفضیل المفضول بقول ابی بکر اقیلونی فلست بخیرکم و علی فیکم یعنی ممکن است
ما را اگر استدلال کنیم بر جایز نبودن تفضیل مفضول بر فاضل بهمان گفته ابی بکر که میگفت بر سر منبر اقاله کنید و بیعت
مرا از گردن خود دور سازید که نیستم من سزاوار بامامت شما و حال آنکه علی در میان شما باشد و این اعتراف
از وست باینکه من مفضولم و او فاضل و تقدیم مفضول بر فاضل جایز نیست و این دلیل است که بخاطر مرحوم نور الله مرقده رسیده
اگرچه بعضی کلام ابی بکر را معنی دیگر گفته اند میگویند غرض او از تکرار این کلام ترغیب مردمان بود بر قتل آنحضرت
یعنی تا علی در میان شما است کار خلافت من از پیش نمیرود اگر توانید او را بقتل آرید و قصه خالد ولید و او را
سرگرم گشتن علی علیه السلام ساختن و وعده او که در اثنای نماز این کارسازی خواهم کرد و در میان اهل [illegible]
ابابکر که یا خالد لا تفعل یعنی ای خالد آن کار نخواهی کرد چنانچه مشهور است موید مطلوب میدانند بهر تقدیر بقول شیخ
فرید الدین عطار علیه الرحمه سلونی چون اقیلونی نباشد سلونی گو را تابع و ماموم دانستن و اقیلونی گو را متبوع
و امام ساختن کمال نا انصافی است و تقدیم دادن مفضول را بر فاضل عقلاً و نقلاً مذموم و بر هیچ صاحب تمیزی

پوشیده نیست که اعلم و ازهد و اشجع و اشرف بحسب و نسب را منقاد و مطیع و فرمان بر کسی که مطلقا ازین
صفات بی بهره باشد دانستن بهیچ وجه صورت معقول ندارد دیگر بمذهب کسانی که تجویز امامت فاسق و
شارب میکنند و کدام عاقل راضی میشود بفرمان برداری شخصی که در فسق غوطه خورده شب مست و مخمور باشد
با آنکه دیگری با کمال علم و دانش که لحظه در غفلت نگذرانده موجود باشد یا اطاعت کسی اختیار کند که گوشت
و پوستش از شراب و گوشت خوک پرورش یافته و سالها در از پرستاری بت میکرده باشد و پشت
بر کسی کنند که از مهد تا لحد بغیر از عبادت الهی شغلی و بجز متابعت حضرت رسالت پناهی کاری نداشته باشد
چنانچه حق سبحانه و تعالی در سوره زمر میفرماید امن هو قانت آناء اللیل ساجدا و قائما یحذر الآخرة
و یرجو رحمة ربه قل هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون انما یتذکر اولوا الالباب یعنی آیا آنکس
که او فرمان بردار است از مومنانی که ایستادگی دارند بر وظایف بندگی و مراسم سرافکندگی و در
ساعتهای شب خدای خود را سجده میکنند و از عذاب آن سرا می ترسند و امیدواری بدرگاه باری
با بسیاری طاعت دارند بگو ای محمد آیا برابر باشند آنانکه بمعالم توحید دانا و واقفند چون ارباب
فضایل و آنها که نادانند و از یگانگی حق و پرستش او غافل اند چون اصحاب رذایل جز این نیست
که پند پذیر میشوند لایق قدرت من صاحبان عقل و خرد پاکیزه از آلودگیهای ظاهر و باطن طبرسی رحمه الله
از صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود اهل علم مائیم و ارباب جهل دشمنان ما و اولوا الالباب شیعیان ما
حب بی ولا و دوستی با علم فایده ندهد و عمل تمتع نبخشد و ظاهر است که اگر فایده افضلیت ملحوظ نباشد و محض خواهش
زید امامت عمر و صحیح باشد خلفای بنی امیه و بنی عباس چرا خلیفهای خدا باشند و انصاف امین که اول و ثانی لایق
خلافت و جانشین رسول نبوده بهتر از آنکه تکیه زدن بر مسند نبوت باشند معاویه و یزید و هشام و ولید یا عبد المومن خان
و سلطان مراد بلید که هیچکدام در هیچ وصفی و نعتی پای کمی از ایشان نداشته اند همه امام و خلیفه و پیشوا توانند بود
و از حضرت امام همام موسی جعفر علیهما السلام مرویست که در تفسیر آیت و من اضل ممن اتبع هواه بغیر هدی
من الله فرموده اند که مراد آنست که گمراه تری نیست از آنکه بمجرد خواهش خود بی فرموده خدا و رسول کسی را
خواه به بیعت [illegible] دیگر خلیفه خدا و جانشین رسول دانند و ازین رسواتر آنکه اگر خلافت رسول را فضیلتی در کار

باشد و بهمین که جمعی یکی را پیشوا کنند و برو بیعت نمایند امامت صحت یابد باید که چون عبدالله بن عمر و سعد
وقاص و حسان بن ثابت و عبدالرحمن بن عوف و امثال ایشان بر معاویه بیعت کردند اطاعت واجب باشد
و خلافت او صحیح و چون جمعی بر امیرالمومنین علیه السلام نیز بیعت کرده بودند آنهم بصحت مقرون باشد و
اطاعت هر دو یکبار بر مردم واجب باشد بلکه عثمان هم واجب الاطاعه باشد و هم واجب القتل چه اولا چون بر
بیعت او اتفاق نمودند اطاعت لازم باشد و ثانیا چون بقتلش اتفاق نمودند قتلش واجب نماید
و اتفاقین هر دو صحیح باشد و دیگر آنکه هرگاه افضلیت در کار نباشد و تعیین خدا و رسول را دخلی
نبود و این امر از جانب الله مخصوص بشخصی نباشد چون جمیع امت درین کار مثل همدیگر اند [illegible]
که گرفتار زید بعمرو و احمد بمحمود و مخلص بمشتاق بیعت نمایند و در یکعهد ملک و شهر بلکه در یک قبیله
جمع کثیر همه امام باشند و هر یک را امامی و متبوعی جدا بهم رسد و این باعث مخاصمت و منازعت شود و فتنها
و فسادهای عظیم روی نماید و غرض از امام که رفع فتنه و فساد بود بنقیض آن تبدیل یابد هرگاه چون عصمت
و افضلیت را منظور ندانستند پای خواهش نفسانی در میان آید بیشتری از امت از راه متابعت رسول صلعم
بیکسو رفته براه عناد افتادند و در احکام و قواعد شرع محمدی پیروی عقول ناقص خود اختیار نمودند تا کار بجایی رسید
که بعضی حنبلی شده خدا را جسمی قرار دارند که از سر تا سینه مجوف است و تا پایین کوفته و مصمت و موی مجعد [illegible] روزی
در چشم بهم رسانده ملایکه بعیادتش رفتند و بعضی میگویند که گریه بسیاری که طوفان نوح کرده بود باعث آن کوفت شده شبهای
جمعه بر خر مصری سوار بصورت پسر امرد خوش رو نزول مینماید و بعضی را عقیده آن شده که از ازل تا ابد هرچه
شده و میشود همه فعل حضرت و مطلقا فایده بر هیچ عملی مرتب نیست و کفر و کفار و فسق و فساد و
عناد ابوجهل و حکومت یزید همه برضای حق تعالی است و در قیامت اگر همه پیغمبران را بدوزخ برند
و جمیع آتش پرستان را ببهشت میشاید و قبحی ندارد و مالک شکوهست و طایفه بفتوی ابوحنیفه
عمل مینمایند اگر شخصی نعوذ بالله زنا کند و دختری از آن عمل بهم رسد آن شخص را جایز است که آن دختر را در عقد خود
در آورد و اگر مغربی دختر مشرقی را بخواهد و پنجاه سال در مغرب و مشرق بمانند و چون خلاص شده در مشرق بخانه زن درآید
و از آن زن اولاد و اولاد اولاد بهم رسیده باشد اینها در نسب ملحق بآن شخص میشوند و از و میراث میبرند [illegible] کنند

و دو کس گواهی دهند که آن شخص فوت شده و آن زن شوهر کند و از و فرزندان بهم رسند بعد از آن شوهر اول بیاید آن
فرزندان همه از شوهر اولی اند و از و میراث می برند و او نیز از ایشان میراث می برد و اگر شخصی کرباسی یا جامه بدزدد
و رنگ کند یا کسی را دزدیده آرد گندمی نماید صاحب جامه و کرباس و گندم را نمیرسد که مال خود را طلب کنند و بنبیذ وضو
میتوان ساخت و پوست سگ را در نماز میتوان پوشید و بمعنی تکبیر احرام بجای آن گفتن مجزیست و معنی
یک آیه در عوض حمد و سوره خواندن جایز است و در رکوع و سجود طمانینه شرط جایز نیست لهذا چون یکی از سلاطین
زمان سابق شخصی را امر کرد که دو رکعت نماز بطریق ابوحنیفه ادا کند اول بنبیذ طلبیده وضو کرد و پوست سگی را
ستر عورت نموده گفت خدا بزرگ است و برگ سبز و خم شد الی آنکه قدر است کند بسجده رفته دو بام سر را حرکت
لم داده رکعت دوم را نیز بهمین عنوان بجا آورده در عوض سلام جهره بطاسی انداخته گفت نماز ادا نمودم
و چون حنفیان حاضر بودند و انکار کردند کتابی از فقه ابوحنیفه طلبیده یک یک از مسایل را با ایشان نموده
همه را ساکت ساخت و حاکم مذکور از آن مذهب برگشته طریق حق اختیار نمود و این حکایات از آن مشهورتر است
که قابل انکار باشد و دیگری بفتوای شافعی شطرنج را حلال میدانند که گفته است از جهت ترتیب دماغ تا سه دست
باختن جایز است و یکی مذهب مالک را خوش کرده که گفته است کل ما یدب علی الارض حلال یعنی هر چه
بر روی زمین راه میرود خوردنش حلال است و ایضا مالک به ازین فتوا داده وطی غلام را حلال
دانسته و شافعی هم تصدیق قولش نموده و جمعی از علمای شافعیه که یکی از آنها رافعی است در کتاب خود
از پسر عبد الحکیم که شاگرد شافعی است نقل کرده که او گفت از استاد خود شنیدم که گفت لم یصح عن النبی
علیه السلام فی تحریمه و لا فی تحلیله شئ و القیاس انه حلال یعنی از پیغمبر خبری بما نرسیده که گفته باشند حرام است
یا حلال اما قیاس دلالت بر آن میکند که حلال باشد و اوحدی در جام جم رد این فتوی نموده گفته است
شعر آبروی غلام خویش مبر دفتر بنام خویش مدر شوان زد بگفته مالک غوطه در ورطه چنین هالک
و شراب اگر بجوشانند بمذهب حنفی رفع حرمتش میکند و بنگ اگر از یک بسته بزرگتر نباشد حنبلی رخصت
کیف بآن رسانیدن داده و یکی از شعرا این مضمون را نظم آورده شعر شافعی گفت که شطرنج مباح است مدام
کی رسید که خبر است نغز نموده امام بوحنیفه به ازو گوید در باب شراب که زجوشیده بخور تا نشود بر تو حرام

حنبلی گفته که زر اگر بغم درمانی * بسته بنگ تناول کن و سرخوش بخرام * گر کنی پیروی مفتی چارم مالک * او هم از بهر تو تجویز
کند وطی غلام * بنگ می مخور و آن مکن هر باز قمار * که مسلمانی ازین چار اباحت تمام * و بفتوی شافعی
اگر کسی فرج خود را دست مالد وضو باطل میشود اما فرج خوک و سگ را اگر مس کند وضو باطل نمیشود و جواب جاهر درین
باب بیقین حاصل کن که آن سگهای بی دین نجس‌تر از سگ و خوک اند چیزی که فهمیده اند در علم یعنی همان ریش خود با
سگ و خوک در انصاف درست داده اند و بفتوی حنیفه اگر جنبی به نیت وضو دست در چاهی پر از آب کند تمام
آن آب نجس میشود اما نه بقصد وضو که دست در آن کند بر طهارت خود باقی میماند و معقول انکه گفته مثنوی مولوی چیزی که
تا شنونده را ملال نگیرد ازین مزخرفات بهمین قدر اختصار شد و گرنه تا مدتی میتوان نوشت که هر مسئله از دیگری
بهتر باشد لیکن از مطلب باز میمانیم و مولوی جای روی نیکو گفته است * پس کنیم خود زیرکان را این بسست
بانگ دو کردم اگر در ده کس است * فصل سیوم در طریق تعیین امام الصلواة الله علیه السلام
چون معلوم شد که زمانه از امام خالی نشواند بود و ثابت شد که امام باید که بصفت عصمت و افضلیت
موصوف باشد چه او نایب رسول و فرستاده خداست ولیکن بواسطه نبی پس باید که نصی واقع شده
باشد بر امامت او از جانب حق تعالی و خدا و رسول تعیین او نموده دلیلی که دلالت بر امامت
او کند بر امت و رعیت ظاهر و هویدا ساخته باشند مثل قرآن و حدیث و معصومی از آن خبر داده باشد
یا باظهار معجزه که چنانچه دلالت پیغمبری پیغمبر میکرد دلالت امامت امام بکند چه معجزه فعل خداست هر گاه
بر دست او ظاهر شود معلوم میشود که امامت او خدائیست و چون عصمت از امور خفیه است که آنرا
بغیر از علام الغیوب نمیداند یا کسی که عصمت او ثابت شده او را حق تعالی اعلام کرده باشد هر امامی
که از جانب الله منصوص و منصوب نباشد آن نص بر عدم عصمت او خواهد بود زیرا که خدا و رسول نصب
نمیکنند الا معصوم را پس لازم است که حق جل و علا کسی را که سزاوار خلافت و لایق جانشینی پیغمبر
داند او را تعیین ساخته جمیع فرق اسلام را بمتابعت قولی و فعلی او مأمور کرده باشد تا زمانه از
وجود نایب و خلیفه حقیقی خالی نمانده احکام آسمانی و آیات قرآنی را موافق اراده الهی و شریعت
رسالت پناهی جاری داشته هر کس بسر خود نشواند که در امور دینیه هر چه خواهد کند یا گوید و باین دلیل خواهد

علیه الرحمه اشاره فرموده والعصمة تقتضی النص و سیرته صلی الله علیه و اله یعنی عصمت از امور خفیه است که
کسی نمیداند الا الله العالم بالسرائر والخفیات پس واجب است که منصوص من عند الله باشد و همچنین سیرت و سلوک
پیغمبر ما صلی الله علیه و اله مقتضی آنست که از و نص بامام واقع شود چه او از مادر مهربان و از فرزند مهربان تر
بر امت چه هر گاه آنحضرت در جزئیات سهل و کارهای زبون و امور جزئیه مثل آنچه تعلق بقضای حاجت
و استنجا و نشستن و برخاستن و خوردن و خوابیدن دارد تقصیر جایز نداشته هر یک بیان شافی کرده
باشد و نیکی و بدی و حسن و قبح هر یک را با حسن وجهی بجهت امت خود باز نموده باشد چگونه امری که از
جمیع امور مهمتر و کاری که از همه کارها ضروریتر باشد آنرا مهمل و معطل بگذارد و هیچ چه آن نشود و نگوید که بعد از
من متولی امور این مردم که خواهد بود و مآل کار شان بکجا خواهد انجامید با آنکه از عقل کمینه روستائی [illegible] در میانه
گله بگذرد و وصیت نکند هر چند که بغیر از تیری و ریسمانی از و نماند پس چگونه عاقل روا دارد که پیغمبری بان م
از دنیا رحلت نماید و وصیت بکسی نکند و نظم و نسق کار امت را بنابینی حواله ننماید و دیگر آنکه هر گاه
حق تعالی پیغمبر علیه الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی یعنی امروز که روز غدیر باشد اکمال
کردم از برای شما دین شما را و تمام ساختم بر شما نعمت خود را و هر گاه نیز دقوم شریعت نبوی بی امر
امامت ناتمام است بانجدی که میگویند چون اصحاب این امر را از جمیع امور مهمتر میدانستند پیغمبر را غسل
و تکفین نکرده بسقیفه بنی ساعده رفتند که اول این مهم را صورت دهند پس چون شود که حق تعالی اکمل تعیین
امامی کند و بر پیغمبر خود ظاهر سازد و گوید که اکملت لکم دینکم و ایضا هر گاه باعتقاد ایشان هر یک از مردم
و هر فردی از افراد جایز الخطا باشد و در زمانه معصومی موجود نباشد محتمل است که آنکسی که پیشوا کرده
باشند خسیس ترین مردمان و بدذات ترین جهانیان باشد و چون عقل تجویز کند که حق تعالی بامامت چنین
کسی راضی شده جمیع مجتهدان و عالمان را تابع او گرداند و اگر در واقع خدای تعالی راضی بآن نباشد آنکسی
چون مستحق امامت گردد و هر گاه پای عصمت در میان نباشد و اینمعنی در رهم مردم تمکینی حاصل باشد
پس خاطر بسعت جمعی تسلی نمودن چه از جهت کسی را امام گفتن از عقل و نقل دور است و در حدیث آمده
که شخصی از حضرت امام همام امام حسن عسکری علیه السلام پرسید که اگر امت پیغمبر بجهت نظم و نسق کار خود

یکی از امت را پیشوا نمایند و تابع او شوند چه قصور دارد آنحضرت بفرزند ارجمند خود امام محمد مهدی علیه السلام که
در وقت طفل بود در آنجا حاضر اشاره نمود که جواب گوید حضرت صاحب الامر علیه السلام از آن شخص پرسید که
آن شخصی را که بامامت برمیدارند آیا لازم است که از اهل فضل و صلاح باشد یا نه آن سایل گفت
لابد که از اهل فضل و صلاح باشد باز پرسید که آیا ممکن است که بگمان آنکه آن شخص از اهل فضل
و صلاح باشد او را نصب کرده باشند و در واقع از اهل فساد باشد آنمرد گفت که ممکن است آنحضرت
صاحب الامر فرمودند که اینکه امت را جایز نیست که اختیار نمایند و مانع است مخصوص است که میشود که امت
مفسدی را اختیار کنند چرا که آنها که اهل اختیارند باعتقاد شما همه نسبت خطا بایشان جایز است و این
نحو اختیاری از اهل خطا دور نیست پس آن شخص ساکت شده اعتقادی که داشت زیاده شد اما اهل
سنت و جماعت را اعتقاد آنست که امامت ثابت میشود بنص رسول یا بنص امام سابق بر امام لاحق یا به
بیعت و اتفاق مردمانی که عالم و دانا باشند و چون سابق برای ابی بکر امامی نبود و از پیغمبر نصی واقع نشده
بود و مردمان اتفاق بر بیعت او کردند و عمر بن خطاب با جمعی که علی اختلاف الروایات چهار کس
بودند یا بیشتر در سقیفه بنی ساعده باو بیعت کردند و صحابه جلیل رسول با وجود دیانت و تقوی
که در دین داشتند اکتفا باین قدر نمودند و همگی قبول کردند پس بمجرد آن اتفاق واجب الاتباعش
دانستند و ثانیا چون عبدالرحمن بن عوف بعثمان بیعت کرد مردمان متابعت نمودند و کسی
منکر نشد پس مدار امامت بر اتفاق و بیعت باشد و اگر کسی تامل کند میداند که ثبوت امامت بمجرد بیعت
شخصی یا جمعی شخصی معین از دو وجه در علم اصول مقرر شده که قول و فعل مجتهد با عدالت همچنین قول خلفا
و همچنین قول اهل مدینه از مسئله فرعی که ظنی در آن کافی می باشد حجت نیست پس چگونه قول و فعل
عمر بن خطاب کافی باشد یا قول عبدالرحمن بن عوف در محل نزاع که تالی نبوت است بر جمیع خلایق در دین
و دنیا حجت باشد و دیگر آنکه بر ابی بکر چون ظاهر شد که امام واجب الاطاعه است تا این دعوی کند و بر عمر از
کجا ظاهر شد و چون دانست که ابی بکر امام و وصی رسول است تا بر او بیعت کند و همچنین بر آن سه و حاصل کلام
آنکه ایشان خود معترف اند که بغیر از اتفاق و اجماع دلیل بر این مدعی ندارند قطع نظر از آنکه نزد مذهب شیعه

در اجماع وجود معصوم شرط است و بی آنکه معصوم داخل باشد حجت نیست اجماع بمذهب ایشان چنانچه در
کتب اصول مثل منهاج بیضاوی و مختصر ابن حاجب و شروح آن مبیّن شده عبارتست از اتفاق جمیع اهل حل
و عقد یعنی مجتهدین و علمای اسلام بر امری از امور در وقتی معیّن و جماعت ایشان درین مسئله بحث بسیار کرده اند
و در اثبات آن بوجوه متعرف شده چه میگویند آیا اجماع ممکن الوقوع است یا نه و بر تقدیر امکان آیا متحقق شود یا نه
و بر تقدیر تحقق آیا علم جزم بآن بهم میتوان کرد یا نه و بر فرضی که علم بآن بهم رسد آیا اثبات آن بنقل توان کرد یا نه
و بعد ازینها آیا آنرا حجت و دلیل بر جزئی میتوان ساخت یا نه بر تقدیری که حجت توان ساخت هرگاه متواتر
نرسد حجت هست یا نه و بعد ازینها همه باز خلاف است که آیا شرط است که تا مدت شدن این جمعی که اجماع نموده اند هیچکس
خلاف ایشان نکنند و باید که ازینها هیچکس نماند یا نه و آیا اجماع تنها حجت است یا سندی دیگر میخواهد که ممد او حجت
باشد یا نه و آیا آن سند باید که قیاس باشد یا نه و ثابت کردن قیاس و آنکه حجت است یا نه هم اشکال تمام دارد
و علمای اهل سنت آنرا حجت میدانند و آنان هم که حجت میدانند در شروط و اقسامش خلاف بسیار دارند
و سندی که درین اجماع از برای حجت بودن آن ذکر کرده اند قیاسی است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
در بیماری رخصت داده که ابی بکر امام مردم شده نماز با او بکنند و هرگاه در امر دینی باو راضی شده باشد
در امر دنیایی که خلافت است راضی خواهد بود و امر خلافت قیاس بامامت نماز کرده اند و این را سند اجماع
دانسته و شیعه این امر را منکرند و حکم نماز را نسبت بعایشه میدهند و میگویند حضرت رسالت پناه علیه السلام امر
بنماز نکرده بود و بجهت ضعفی که داشت و چون بلال خبر داد که وقت نماز شد عایشه بلال را گفت که با بی بکر بگو امامت
کند بلال بگمان آنکه حکم رسول است او را گفته بنماز مشغول شدند و چون صدای بانگ نماز بر آمد و حضرت اطلاع بر
امامت ابی بکر بهم رسانید با کمال ضعف دستی بر دوش عباس عم خود و دستی بر دوش مرتضی علی علیه السلام نهاده
بیرون آمده ابوبکر را پس کرده خود امامت مردم نمود تا باعث فتنه و فساد نشود و بر تقدیری که واقع باشد
در جایی قیاس میتوان کرد که در اصل علتی باشد و فرع با اصل مساوی باشد و اینجا علتی ظاهر نیست بلکه فرق
ظاهر است چرا که بمذهب ایشان نماز در پی هر فاجر و فاسق جایز است و در وی نه علمی و نه صلاحی و شجاعتی و نه تدبیری
در کار است بخلاف خلافت که چنانچه خود تعریف کرده اند حکومت عامه است در امور دینی و دنیائی با شرایط بسیاری

که از آنها در ابی بکر موجود نبود پس چگونه قیاس این بآن توان کرد و بر تقدیر قیاس صحیح یافت نشود چه آن قیاس در فروع

میباشد و مسئلهٔ امامت از اصول است و اگر چه تحقیق اجماع و علم بآن در آن در مرتبهٔ اشکال بنجاه سال یا صد سالی بعد از آن

نبود چه هنوز اول اسلام بود و اهل حل و عقد همه در مکه و مدینه و حوالی آن دو بلده طیبه زاد هما الله تعظیما جمع بودند اما اجماع

در آنجا و تحقق نیافت چه روز اول همان سه چهار کس بیعت نمودند و بعد از آن مردم را بتهدید و تخویف به بیعت در می آوردند

پس آن معنی باید که اتفاق همه در یک امر یک وقت باشد صورت نیافت و قطع نظر از انکار اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله

از نعیمی فرزند شنیده چه اکثر حضرت امیر و فاطمه و حسنین علیهم السلام و سایر بنی هاشم و جمعی کثیر از صحابه کبار چون ابوذر و سلمان

و مقداد و عمار و حذیفه داخل نبودند و سعد معاذ که رئیس قبیله خزرج بود چون تا زنده بود بیعت نکرد و اهل خلاف قایل اند

با آنکه بیعت حضرت امیر در ثانی الحال شده گویند فاطمه علیها السلام از دنیا رحلت فرمود حضرت امیر علیه السلام و بنی هاشم

هنوز بیعت نکرده بودند چنانچه اعثم کوفی که او هم از مخالفین است در تاریخ خود نوشته که ابی بکر مجلسی ساخت و امیر را علیه السلام

بآن مجلس طلبیدند و چون از وجه طلب پرسید عمر خطاب گفت بجهت بیعت کردن حضرت امیر حجتی را که ایشان در روز سقیفه

متمسک شده بودند که الائمه من قریش و قرابت رسول را بر انصار حجت کردانید و آنرا دلیل استحقاق خود دانسته

بر ایشان حجت ساخته فرمود که نیز بهمان دلیل بر شما حجت میکنم عمر گفت تا تو نیز مثل دیگران موافقت ننمای و بیعت نکنی

ترا رها نکنیم و ابو عبیده جراح گفت در استحقاق تو این امر را هیچکس تامل ندارد ولیکن بموافق مصلحت وقتی عمل نمای حضرت

فرمود که بروید بخشایید و جز راه راستی مپویید و عطائی که حضرت عزت جل شانه بخاندان نبوت فرموده بجای دیگر نقل آن روا ندارید

که قرآن در خانه ما نازل شده و معدن علم فقه و دین و فرض و سنت ماییم و مصالح دنیا و آخرت بندگان را ما بهتر دانیم و ما از

شما باین سزاوارتریم و ما را بدیگری بیعت نشاید کرد و شما را بیعت نمودن بما اولی ترمی بشیر بن سعد گفت یا ابا الحسن اگر

تو این حرف را قبل ازین اظهار میکردی کسی خلاف نمیکرد اما چون در خانه خود نشستی و در جمیع قوم حاضر نشدی

مردم را گمان شد که مگر تو ازین امر کناره میکنی حضرت فرمود که چون میشد که من پیغمبر خدا را کفن و دفن ننموده از پی

امر خلافت بروم و در رفع خلافت کوشم و اعثم کوفی بعد از نقل حکایت نوشته که آنحضرت در آن مجلس بیعت نانموده

باز گشت و بعضی میگویند که بعد از وفات فاطمه بدو ماه بنیم بیعت کرد و از عایشه روایت کنند که بعد از شش ماه بیعت

نمود تا اینجا حرف اعثم کوفیست و در کتب فریقین مسطور است و در السنه افواه مذکور که چون حضرت امیر علیه السلام

دید که این امت نیز متابعت قوم موسی نموده نقض عهد روز غدیر نمودند و بگوساله پرستی تن در دادند و درهای ضلالت را
روی خود گشودند بموجب ان الله مع الصابرین ترک صحبت اصحاب نموده بترتیب قرآن مشغول شد در کنج خانه
خویش بعبادت الهی و تنفذ کار سنن و آداب رسالت پناهی اشتغال داشته مکرر کس بطلب آنحضرت میفرستادند و
در هر مرتبه رسولان جواب ناشنیده برمیگشتند تا آنکه آتش نفاق یاران شعله کشیده بمشاورت یکدیگر قرار بآن دادند
که عمر خطاب و عبدالرحمان عوف و قنفذ که یکی از خویشان ابی بکر بود با جمعی دیگر از منافقان با شمشیرهای حمایل و غلامان هیمه
بدوش آتش بدست بطلب حضرت روند و اگر در آمدن تعللی ورزد خانه را آتش زنند و چون به درخانه رسیدند و آوازها بلند
کردند و هر یک بنحوی آنحضرت را میطلبیدند و از آنجمله عبارت عمر خطاب این بود که افتحوا الباب والا احرقناه علیکم
یعنی در باز کنید و الا آتش زده خانه را بر شما میسوزانیم و در اکثر روایات خود آنست که چون در را دیرتر میگشودند
آن [illegible] هیمان آتش را افروختند و درخانه را بسوختند و موید آنست آنکه ابن قتیبه نقل کرده است که ابوبکر در مرض
موت میگفت لیتنی کنت ترکت بیت فاطمه یعنی کاش آتش نزده درخانه فاطمه را نمیسوزانیدم چنانچه بتفصیل در بیان
احوال او خواهد آمد انشاء الله تعالی و فاطمه زهرا علیها السلام را که هنوز مقنعه ماتم پدر بر سر و جامه تعزیت
بتن داشته و با چشمی خونبار و خاطر افگار چون ماتمیان در پس در نشسته بود و بلوازم مصیبت قیام
مینمود چون بی ادبی و بی حیائی آن جمع را دیده فریاد برآورد که یا ابتاه یا رسول الله و اغوثاه و امصیبتاه
و با آنکه گریه آن معصومه مظلومه ملائکه آسمانها را در سوز و گداز داشت در دل آن سنگدلان اثری نکرده فایده که بر جزع
آن سیدة النساء مترتب شد آنکه عمر چون دانست که فاطمه مانع در باز کردن است او را بنوعی در میان دو در فشرد که
آهی کشید و در حلقه عرش انداز کشیده غشی بر وطاری شده اسقاط حمل شد و آتش زدن در را با این عمل منافی
نیست و چون [illegible] بغض بیت شد عداوت اهل بیت چنان طغیان نموده بود که آن عمل را سهل دانسته باشاره او قنفذ
ملعون هم که نسبت او عمل میکرد تازیانه بر دوش سیدة کونین و معصومه خافقین زد که کتف مبارکش تا مدتی ورم
نموده مجروح بود و چون خالد ولید پلید هم جرأت و بی ادبی بردوش قدم خویش را دیده بجهت رضاجوئی بر شمشیر
با غلافی که در دست داشت حواله آن نور سراچه عصمت و طهارت نمود چنانچه بعضی اسقاط جنین را بسبب
عمل خالد دانسته اند بهر تقدیر مهربانی خالد و قنفذ هم نتیجه مهربانی عمر است و الحذر درین روز دو و زیاره کردن کاغذ

فدک از آن خلیفه هم جز خوب نسبت بجگر گوشهٔ سید کاینات وقوع نیافته مگر در کربلا هم بجگر گوشهٔ او رسید یا بند
و در چشم حقیقت بینان و مآل اندیشان بموجب خون شهدا تمام در گردن اوست آن نیز باین باز
می آرد القصه چون حضرت امیر مومنان دید که بی ادبی از سر حد گذشت بی اختیار از خانه بیرون آمده
فرمود که ای پسر ضُهاک حبشیه از آن جان میبری که در علم حق تعالی کشته شدن تو بنحوی دیگر مقرر شده و گرنه
تو و امثال تو برین قسم جرأتها قادر نیستند درین اثنا سیف الله سنیان یعنی دشمن خدا و رسول خالد ولید
شمشیر کشیده حواله حضرت نمود و بنی هاشم جمع آمده بقصد اهانت عمر و خالد دستها بالا برده بودند و حضرت
امیر مانع ایشان شده بموجب صبری که خدا و رسول او فرموده بودند زمرهٔ احباب و اجانب را تسلی
داده و تسکین فرموده منع نمود و تا قوم بمسجد رسول الله صلی الله علیه و آله تشریف برده از طرفین گفتگوها
شد و در آخر ابوبکر گفت بسلامت بخانه خود مراجعت نمای که کسی را با تو حرفی نیست و چون خبر آزردگی آزار
فاطمه علیها السلام بر زبانها افتاده ابوبکر و عمر بجهت استرضای خاطر او متوجه منزل آن معدن عصمت گردیدند
او را از رخصت سلام نیافته تا آنکه حضرت امیر را شفیع ساخته بعد از [illegible] بحضرت فاطمه علیها السلام
ایشان را قسم داد که از پیغمبر خدا نشنیده اند که فاطمة بضعة منی من اذاها فقد اذانی و من اذانی فقد اذی الله
گفتند بلی بخبر اکه مکرر شنیده ایم چون اعتراف نمودند فاطمه علیها السلام دست مبارک بدعا بر داشته که اللهم انهما قد
اذیانی فانا اشکوا الیک و الی رسولک لا والله لا ارضی عنکما ابدا حتی القی رسول الله فاخبره بما صنعتما
فیکون هو الحاکم فیکما حاصل معنی آنکه چون ایشان را قسم داد که شنیده اید که پدرم گفت فاطمه پارهٔ ایست از من
و آزار او آزار منست و آزار من آزار خداست و قسم خوردند که مکرر از آن سرور این حدیث رای و ایضا
شنیدیم دست مناجات بدرگاه باری بر داشته گفت الهی این دو کس مکرر مرا رنجانیده اند و من شکوه ایشان
میکنم و برسول تو و بخدا اگر راضی نخواهم شد از شما هر دو تا رسول خدا را ملاقات کنم و او را خبر دهم بآنچه بود از دو
با من کردید و خدای تعالی حکم کننده باشد بر ستم و ظلمی که بر من روا داشته اید که حاکم و صاحب اختیار اوست
و اگر چه این نقل بظاهر بی جا مینماید لیکن چون از تتمه حکایت بود نقل نموده شد و دیگر آنکه فاطمه از جملهٔ ذوی القربی است
و در قرآن حق تعالی امر بمحبت او فرموده و پیغمبر او بر طبق آن سفارش او بابت نموده و مکرر در وصیت او مبالغه

بجا آورده و محبت و اطاعت او را سبب نجات از عذاب گفته کسی که جمیع امور مذکوره را مخالفت نموده باشد
یقینا لایق مرتبه خلافت نخواهد بود و خطیب خوارزمی از ابی سعید خدری نقل کرده که از رسول خدا صلی الله
علیه و آله شنیدم که گفت من ابغضنا اهل البیت بعثه الله یهودیا و لا ینفعه ایمانه و ان ادرک الدجال آمن
به و ان مات بعثه الله من قبره حتی یؤمن به یعنی هر که ما اهل بیت را دشمن دارد روز قیامت او را در جمله
جهودان بعرصه محشر در آرند و او را از اسلام فایده نرسیده از اهل دوزخ شود و اگر در دنیا دجال را دریابد
بوی ایمان آرد و از لشکر او باشد و اگر پیش از دجال بمیرد در وقت ظهور دجال او را زنده کنند تا آن طینت
دجالیت که در طبیعت او سرشته بوده ظهور کند و در زمره مریدان او داخل گردد تا چون در عرصه قیامت در آید
در زمره کفار باشد نه در عداد احرار و بعضی از اهل سنت را در باب اجماع ابی بکر عقیده شنیع‌تر هست میگویند
تا سعد بن معاذ زنده بود چون بیعت نکرد از قبیله او هم البته کسی بیعت نکرد اما بعد از آنکه سعد را کشتند اجماع ابوبکر درست
شد اگر جابر هم زنده شود پس بنابر این ابی بکر بعد از موت او خلیفه شده باشد و بعضی از ظرفا را نیز در امامت نماز او نکته ایست
که خالی از نمک نیست گفته اینکه اول او را مامور بنماز ساختن و بعد از آن او را معزول گردانیده خود متصدی امامت نماز
شد بدین غرض نکته بود که بر عالمیان ظاهر شود که شخصی که قابلیت امامت نمازی در او نباشد اهلیت خلافت و پیشوای
همه شدگان در دین و دنیا یقینا نخواهد داشت چنانچه در سوره برات واقع شده بود که اول باو دادند که ببرد
و بعد از آن بهمین جهت ازو استرداد نمودند حاصل کلام چون آنکه باعتقاد اهل خلاف هیچکس را از امت
حق تعالی جل ذکره بخلافت و وصایت اختصاص ندارد و پیغمبر او صلی الله علیه و آله موافق اراده الهی عمل نموده بتعیین
خلیفه اشارت نفرموده عقل را خود درین امر مطلقا دخلی نیست و بزعم ایشان زمانه از وجود امام معصوم خالی
میتواند بود و وجود او را در نظم و نسق عالم مدخلی نیست و اجماع و اتفاق امت درین کار کافیست بشرط آنکه
اجماع راشدی باشد که مصحح او شود و لیکن اتفاق اهل مدینه چون بعضی از امتند و اتفاق بعض امت حجت نیست
اهلیت صحابه از آن لازم می آید که خلیفه نمودن اصحاب ابوبکر را قبول کردن او این مهم را بغیر از خواهش نفسانی
و قرب شیطانی و محبت جاه و بدین جاه وجهی نباشد و ایا اگر کسی پرسد که باعتقاد شما خصوص در عدم امام منصوص است
و از جانب الله هم نصی نبود که خلاف آن جایز نباشد و رسول نیز نه بگفتن و نه بنوشتن اشاره نفرموده بود که مخالفت آن موجب

مواخذه باشد و عقل خود در این معامله بیکار بود و دشمنی بر مدینه مشرف نشده بود که باعث از دست رفتن عرضی یا ملکی
و مالی باشد چه واقعه رو داده بود چه قضیه واقع شده بود که امامتی را که نه عقل بآن امر فرموده و نه نقل افاده نموده تحصیل
و تکفین سید کائنات که واجب عینی بود و بر همه کس و لابد نه کفائی که با ارتکاب بعضی از دیگری ساقط گردد مقدم دارند
و پیغمبری که ضامن نجات بنی نوع شده از بادیه کفر و نکبت ضلالت بشهرستان اسلام و دولت هدایت رسانیده باشد
او را نادیده انگاشته بنحوی که گوی آشنائی هم نبوده است و ملاحظه رسوم تعزیت و آداب مصیبت که در جاهلیت و اسلام
به هر مذهبی از اکابر و اصاغر خواه عرب یا عجم سفید یا سیاه نزد همه از امور معتبره بوده و هست و تا روز آخر خواهد بود
نا نموده او را بر بستر هلاکت و اولاد و اهل بیت او را گرفتار مصیبت گذاشته در سقیفه اجماع نموده بعد از گفتگو
در دادن ابوبکر را خلیفه الله و خلیفه رسول الله نام نهید چه جواب توان داد و بغیر از پیروی هوای نفس و اشتیاق
حکومت و انتظار ریاست بلکه محض عداوت با اهل بیت رسالت چه بر رشد توان کرد و این دلیل صحت آن
حکایت است که از اکابر علمای اهل بیت نقل شده که واقعه غدیر وقوع یافت چهل نفر از صحابه مجلسی از اینها جای ساخته
با یکدیگر بیعت نموده عهود و شرط مؤکد و مستحکم نمودند که چون معامله باینجا رسید منتظر باید بود و آماده این کار شد
که چون طایر روح اقدس نبوی از قفس تنگ تن بموطن اصلی رجوع نموده بعد از نماید باز بکیش اصلی خود و طریق قدیم خود
مراجعت نموده این حکایات را نشنیده انگاشته اعتبار ننماییم و ارادهای خود را تمیز داده بمشاورت
باهم یکی را رئیس و سردار نموده مسند حکومت را بوجود او زیب و زینت داده در امور باوی رجوع می‌نموده
باشیم و باین مضمون عهدنامه نوشتند و بعبد الرحمن عوف که در آن زمان بیش از دیگران بود سپردند و در روز سقیفه
بآن عمل نمودند و از مطالعه خطبهای نهج البلاغه که بی شک کلام آن حضرت است و شروح آن از تتبع کتب
موالف و مخالف بوضوح می‌پیوندد که ظلم اصحاب و مخالفت ایشان با جد او رسول در این باب و ناخشنودی
حضرت امیر در مدت عمر به در مرتبه ایست که تجویز رضامندی علیه السلام در وقتی از اوقات از آنها نتوان کرد
و آنچه قاضی میر حسین یزدی شافعی در شرح دیوان از صحیح مسلم نقل کرده که چون امر خلافت بابوبکر قرار گرفت
روزی حضرت امیر بمجلس او رفته بعد از حمد و ثنای الهی و نعت حضرت رسالت پناهی گفت ما منعنا ان نبایعک یا ابابکر
انکار الفضلک و لکنا کنا نری ان لنا فیها حقا فاستبددتم علینا یعنی منع سر ما را بیعت نکردن تو

بجهت آنکه ما منکر فضل تو نبودیم ولیکن ما چنان میدانستیم که ما را درین خلافت حقی هست و دیگران برای خود
عمل نموده ما را دخل نداده‌اند و بود از آن قرابت و خویشی خویش را برسول صلی الله علیه و آله و فضایل و احوال
خود را ذکر نمود بطریقی که باعث رقت حاضران گردید با آنکه صریح است در آنکه بخلافت ابی بکر راضی نبوده
و خلافت را امر الهی حق خود دانسته و استحقاق خود را بیان فرموده بهیچ وجه نه عقلا و نه شرعا درست نمی‌آید
که در وقتی راضی نبوده باشد و در وقت دیگر راضی شده باشد در وقتی خود را دانسته مستحق آن دانسته
طلب میکرده باشد و در وقتی دیگری را مستحق آن یافته ترک طلب حق خود کرده باشد چه استحقاق ذاتی
و اعطای الهی امری نیست که در حالی خالی از آن توان بود یا مخالفت امر خدای تعالی توان نمود پس اگر درین
باب کسی حرفی گوید با شتهای طبع و هوای خواهد بود و چگونه تواند بود که اول چنانچه از اعثم کوفی نقل شد قوم را
از مواخذه ربانیه آگاه سازد و گوید عطای که حق تعالی بخاندان نبوت کرده بجای دیگر نقل مکنید و آخر باختیار
خود بیعت نماید و استحقاق خلافت که اولا بجهت خود اثبات میفرمود دیگری حواله نماید و ایضا ابن قتیبه که یکی از
بزرگان اهل سنت است در باب امامت ابی بکر رساله نوشته و فصلی طولانی در باب امامت ابی بکر و ابا
نمودن علی علیه السلام ذکر کرده و رفتن آنحضرت بمجلس ابی بکر و تکلیف بیعت با و نمودن و حجت بر ایشان
تمام کردن از بیان خویشی خود و علم و فضل و سایر صفات و اجرای حجتی که ایشان بر انصار تمام کرده بودند
بر ایشان و گفتن که از خدا بترسید و نبوت را از خانه رسول بخانه دیگران نقل مکنید و حق را بصاحب حق
واگذارید که عالم کتاب خدا و سنن رسول الله صلی الله علیه و آله و دانا بمسایل شریعت و قوانین ملت
ما ایم و ما برسول خدا اولی ایم در موت و حیات و حق ما را غصب مکنید و ظلم و تعدی بر ما و بر خود روا
مدارید تا آخر آنچه گذشته بود بیان شافی در آن فصل نوشته و میان حدیثی که او و جمیع اهل سنت نقل
نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده باپهم اقتدیتم اهتدیتم یعنی هر کدام از اصحاب من که اقتدا نمائید
شما ای امتان [illegible] هدایت می‌یابید چون جمع میکند که از آنچه در آن فصل ذکر کرده است اگر کسی در آن تامل کند
میداند که آنچه حضرت امیر علیه السلام بیان فرموده با در آن صادق است و راست میگوید و از آن کذب ابی بکر و ظلم
و تعدی او لازم می‌آید یا در آنچه گفته است کاذب است و ابو بکر صادق است و آنچه کرده بجا کرده حال آنکه ایشان امیر المومنین

علیه السلام را نیز امام میدانند و ازین کلام لازم می آید که یکی ازین دو کس کاذب باشند و کاذب مستحق
منصب امامت نیست حاصل آنکه طایفه از معاندان جماعتی از اجلاف عرب را با خود یار ساخته نام
خلیفه را با ابی بکر نهاده و اسمی بی مسمی را اطاعت نموده نوشتجات ناشی از کذب و افترا را باطراف فرستاده
آنمعنی را اجماع معتبر در شرع قرار داده و امت محمدیه را تا روز قیامت در ضلالت افکنده کسانی را
که در ضبط احوال خود و سهلترین مهمی از مهمات دنیوی و حل مسئله از مسایل شک یا سهوی که بر ایشان
وارد شود عاجز بودند تا روز آخر در شرق و غرب عالم بر خون و مال و عرض مسلمانان تسلط داده انا
نیز متحمل وزر و وبال عالمیان درین مدت شدند و شیطان را از کار و بار خود بیکار ساختند و بهر فتنه و فساد
که تا آخر دهر رو نماید نتیجه آن اجماع و متفرع بر آن خواهد بود و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و بموجب آنکه
اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است تا خواننده را ملال نگیرد بهمین اکتفا نمود

فصل چهارم در تعیین امام علیه الصلوة والسلام امامیه و زیدیه و اسماعیلیه و جمیع فرق شیعه [illegible]
فرقه اند بر آنند که بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله بلا فاصله امام بحق امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است و اهل سنت را
عقیده آنست که بعد از رسول ابوبکر ابن ابی قحافه خلیفه است و بعد از وی عمر خطاب و پس از وی عثمان عفان و خلیفه چهارم
علی است که دلالت بر امامیه از صحت اعتقاد خود دلایل عقلی و نقلی بسیار است اما عقلی دلایلی است که دلالت بر امامت
آنحضرت علیه السلام از روی عقل دارد و آن دلیل است اول که امام واجب است که معصوم باشد چنانچه گذشت
و غیر آنحضرت ازین سه کس باتفاق جمیع امت هیچکدام معصوم نبودند پس آنحضرت امام باشد دلیل دوم آنکه امام
باید که منصوص علیه باشد یعنی از جانب خدا و رسول نص بر امامت او باشد بطریقی که مذکور شد و بر غیر امیر المؤمنین
علیه السلام باتفاق نصی از جانب خدا و رسول واقع نشده بود پس باید [illegible] باشد و این دو دلیل
و خواجه نصیر اشاره نموده که وهما مختصان بامیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام یعنی عصمت و نص هر دو
مخصوص بعلی علیه السلام است و معصوم و منصوص آنحضرت است و غیر از وی باتفاق معصوم نبود [illegible] باعتراف
خصم هم در شان غیر وارد نشده پس باین دو دلیل ثابت شد که آنحضرت بلا فاصله امام است دلیل سوم
آنکه امام واجب است که افضل از رعیت باشد و هر چه رعیت بآن محتاج باشند داند والا او نیز محتاج بامام دیگر

خواهد بود و غیر علی علیه السلام چنین نبوده‌اند و آنحضرت بود پس او امام باشد چه باتفاق عقلا امام بحق بلافاصله
کسی است که افضل از همه امت باشد حتی شیخ اشعری که مقتدای اهل سنت هم برین است و ابو شکور سلمی
که از علمای حنفیه است تصریح نموده که امام بحق واجب است که از همه امت افضل باشد و بالجمله جماد و نبات
و حیوان چه جای انسان همه میدانند که علی علیه السلام افضل از همه امت است بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله
پس سزاوار نیابت او باشد دلیل چهارم آنکه امام باید که او را کفر در سابقه نباشد چه هیچ رسول نبوده
که بعد از وی خلیفه وی کسی باشد که مدتی مشرک بوده بعد از چهل سال ترک سجده بت کرده ایمان آورده
باشد و چون هرگز از زمان آدم تا حال این چنین چیزی واقع نشده پس رسول ما صلی الله علیه و آله که افضل رسل است
و خاتم انبیا چگونه شاید که واقع شود و با وجود علی علیه السلام که طوایف امم اتفاق دارند در آنکه طرفة العین
مشرک نبوده دلیل پنجم آنکه امامت ریاست عامه است و این را مستحق نمیتوان شد مگر بصفت زهد و علم و عبادت
و شجاعت و ایمان و سایر صفات حسنه و بعد ازین ان شاء الله بتفصیل خواهد آمد که کسی که جامع این صفات
بر وجه اکمل باشد نبود الا آنحضرت علیه السلام پس امام و نایب او تواند بود نه غیر او دلیل ششم آنکه
هیچ رسولی از دنیا نرفت مگر آنکه یکی از ذریت و اقربای او خلیفه و قایم مقام او بود چنانچه آدم را
شیث که هبة الله نام داشت علیهما السلام و از شیث تا بادریس علیهم السلام و از او تا بنوح علیه السلام
و نوح را بسام و از او از هر یک به پسر تا ابراهیم و از او باسمعیل و اسحق و یعقوب را یوسف علیهم السلام
و موسی را هرون در حال حیات و یوشع بن نون بعد از وفات که ابن عمش بود و داود را سلیمان و عیسی را ابن خاله
اش شمعون و زکریا را یحیی علیهم السلام پس رسول ما را نیز خلیفه از ذریت او باید که باشد چنانکه انبیا چنین
کرده اند بلکه [illegible] کرده اند و خدای تعالی در قرآن خطاب برسول خود صلوات الله علیه و آله نموده
میفرماید که سنة من قد ارسلنا قبلک من رسلنا یعنی تو نیز بر سنت انبیا مرسله باش و ازین سنت مراد
شریعت نیست چه شریعت منسوخ شده باشد پس باید که عدل و نبوت و امامت باشد و جائی که دیگر میفرماید
واتبعوا ملة ابراهیم حنیفا یعنی تابع ملت ابراهیم باشید و پیروی مذهب و دین او کنید و ابراهیم را موجب
ذریة بعضها من بعض خلیفه از ذریه او بود پس باید که رسول را نیز صلی الله علیه و آله خلیفه از ذریه او باشد

چنانچه مشهور است که سلطان سنجر بن سلطان ملکشاه بعد از فوت پدر بحکیم سنائی نوشت که بگو مذهب اهل سنت
حق است یا مذهب شیعه و خلفای ثلثه برحق اند یا ائمه اثنا عشر و کدام مذهب باطل و کدام ملت برحق است حکیم
علیه الرحمه آن قصیده گفته بوی فرستاد که یکقطعه اش اینست شعر جز کتاب الله و عترت ز احمد مرسل نماند
یادگاری کو توان تا روز محشر داشتن از گذشت مصطفای مجتبی جز مرتضی عالم دین را نیارد کس معظم داشتن
از پس سلطان ملکشه چون نمیداری روا تاج و تخت پادشاهی جز که سنجر داشتن از پس سلطان دین پس چون روا داری همی
جز علی و عترتش محراب و منبر داشتن و اگر کسی اعتراض کند و گوید که عباس نیز عم حضرت رسول بود و قرابت داشت پس این دلیل
شما در وهم میرود جوابش آنکه حق تعالی فرموده والذین امنوا ولم یهاجروا ما لکم من ولایتهم من شیء و عباس اگرچه خویش بود
مهاجر نبود معتبر آنست آنکه ایمان آورده باشند از جمله مهاجرین نباشند نیست ایشان را از ولایت شما نصیبی
و بهره و این دلیل از دلایل نقل هم میتوان نمود دلیل نهم آنکه درین هفتاد و سه مذهب که امت پیغمبر ما
صلی الله علیه و آله بآن متفرق و منقسم شده اند هیچکس نیست که مداح و ثناگوی آنحضرت علیه السلام نباشد یا
در امامت او شکی و شبهه داشته باشند و هیچ یک در خلافت او خلافی نکرده اند اگرچه [illegible] بلا خلافی
که هست درین است که آیا بی‌فاصله امام است یا بفاصله پس در امامت او اتفاق و اجماع است و باشد
اما در باب دیگران خلاف بسیار است پس اقتدا بمتفق علیه کردن اولیست از آنکه اقتدا بمختلف فیه [illegible]
مشهور است که شخصی از عارفی پرسید که چه فرق است میان علی و ابابکر گفت ازینجا قیاس حال هر دو میتوانی
کرد که در علی خلافست که آیا خدای سزاوار پرستش است یا بنده لایق منصب امامت و در او نزاع است که آیا ایمان
درست بخدا و رسول داشت یا هنوز بر کفر باقی بود در هر دو صورت عقلا خلاف کرده اند اکنون تو هر دو
تمیز کن دلیل دهم آنکه جمیع اهل ملل بلکه جمیع اهل عالم را اتفاق است در آنکه حضرت امیر را جمیع صفات کمالی
از زهد و ورع و تقوی و علم و سخاوت و شجاعت و قرابت رسول و عدالت و عصمت حاصل بود و همچنین اتفاق است
در نامعصومی ابابکر و در آنکه چهل و شش سال مشرک بود پس اسلام آورده و در عدالتش خلاف است جمعی دعوی
عدالت و صلاحیتش میکنند و طایفه آخر آنرا منکرند و میگویند اگر صلاح و عدالت داشتی بناحق بر صاحب حق
تقدم نکردی و فدک را از فاطمه باز نگرفتی و خالد ولید را بر قتل مالک نگماشتی و بعد از آنکه زنا برو ثابت شد در اجرای

عهد بر وی اعتراض نکردی و در وقت مرگ اقرار بانکه خلافت حق علی بود نکردی پس اقتدا بکسی که جزم و یقین
در عدالت و صلاحش باشد اولیست از اقتدا بکسی که در عدالت و صلاحش خلاف باشد و خصم
چون اثبات عدالت او تواند کرد و حال آنکه مذهبش تجویز نمودن معصیت بر انبیا باشد و نزد او بد نماید که حق تعالی
در وقت مرگ ایمان از بنده باز ستاند و کفر بوی دهد دلیل نهم اعتقاد خصم خلافت ابوبکر بدلیل نقلی و عقلی هیچ یک نبود بلکه
باختیار امت بود و هر گاه او خود بر منبر خود را معزول کرد و گفت اقیلونی و گواهی او را رد نتوان کرد چه اگر خلیفه بود
پس عزل او نامی شد و علم بهم نرسید که ثانی الحال او را خلیفه کردند یا نه و هم از کلام او اثبات خلافت علی علیه السلام شد
که گفت علی فیکم یعنی علی مستعد این امر و صاحب حق است و حاضران او را اختیار کنند دلیل دهم آنکه بمذهب خصم رسول
علیه السلام وصیت نکرده رحلت فرمود و ابوبکر وصیت کرد و عمر شوری انداخت و عثمان کشته شد و هیچ نگفت پس اما
اگر ابوبکر حق کرد و بحق بود عمر و عثمان بر باطل بودند و اگر این هر دو بر حق بودند ابوبکر بر باطل بود و امت را بایستی
اقتدا بدیگر دو اقتدا بهر یک ضد اقتدا بدیگریست و میان هر سه مخالفت ظاهر شد پس معلوم گشت که هر سه بر
باطل بودند و علی علیه السلام بر حق دلیل یازدهم آنکه هر گاه امت محتاج امام معصوم باشند و وجودش موجب
صلاح عالمیان باشد و سبب فتنه و فساد نباشد و حق تعالی را قدرت بر نصب امام معصوم بود و مکتسب
حکمت بالغه و رحمت شامله او جل شانه باشد که امام چنینی نصب کند البته بر حق تعالی واجب خواهد بود قادر بودن
الله تعالی و احتیاج خلق و عدم فساد خود ظاهر است و اما وجوب بر حق جل و علا بجهت آنکه نزد ثبوت قدرت
و احتیاج خلق و نفی فساد و عدم مانع فعل واجب است و چون اجماع و اتفاق است که غیر آنحضرت معصوم نبود
و متعین شد نصب او و امامت او علیه السلام دلیل دوازدهم آنکه چون خلاف اعتقاد مهاجر را با انصار در
باب خلافت بهر جهت آوردند بر انصار با اینکه رسول صلعم از اولاد قریشی بود و باید که امام هم از قریشی باشد
و انصار را این قرابت نبود لیکن قرابتی که ابابکر را بود و عمر و عاص و خالد ولید و اکثر قریش را نیز بود و هیچ یک
بجهت نبود قرابت و انتفای عصمت و ارتفاع نص لایق این کار نبودند و اقدام برین امر نمودند و وارث
حقیقی و خویش تحقیقی مرتضی علی و حسنین علیهم السلام بودند و رسول خدا صلوات الله علیه و آله فرموده بود
که خدا اختیار کرد از ذریت ابراهیم اسمعیل را و از ذریت اسمعیل قریش را و از ذریت قریش هاشم را پس نشاید که

برگزیده خدا موخر و داخل در رعیت باشد و مردود خدا مقدم و راعی و اختیار کرده خالد ولید
فاجر و عمر عاص منافق و ابوسفیان ملعون را ترجیح نهند بر اختیار حق تعالی و چون ثابت شد
امامت و خلافت امیر المومنین علی علیه السلام ثابت شد و دلایل نقلی اگرچه بشمار در نمی آید ولیکن
چند آیت از قرآن و چند حدیث که موالف و مخالف هم نقل نموده اند و کسی را انکار آن نمیرسد و کمال
شهرت دارد نقل کرده میشود و اولا دلایل قرآنی آیات اول انما ولیکم الله و رسوله و الذین امنوا
الذین یقیمون الصلوة و یوتون الزکوة و هم راکعون یعنی حاکم شما و اولی بتصرف در امور
شما نیست مگر خدا و رسول او و آنکسانی که ایمان آورده اند و نماز را بجای آرند و در اثنای نماز و
حالت رکوع زکوة را بمستحق آن میدهند باعتقاد جمیع مفسران ملت احمدی این آیت وافی هدایت در شان
امیر المومنین علی علیه السلام نازل شده که در اثنای رکوع انگشتری خود را بسایل داد چنانچه صاحب کشاف
حنفی و علامه نیشاپوری شافعی و حافظ ابو نعیم و ثعلبی و غیرهم از مفسران و در جمع بین الصحاح الستة
و مسند حنبل و مناقب ابن مغازلی و صحیح نسائی از کتب ارباب حدیث نقل نموده اند و مسطور شده که
روزی رسول صلی الله علیه و آله با اصحاب در مسجد بنماز ظهر مشغول بودند که شخصی بهیات درویشان و فقری
بصورت مسکینان گرد صفهای نماز بر آمده سوال میکرد و میگشت چون هیچکس مرهم احسانی بر جراحت فقر
ننهاد روی دعا بجانب کریم بی منت کرده گفت الهی تو واقفی که از مسجد پیغمبر تو محروم مردم چون در نوقت
برابر بموقف حضرت امیر بود عبارت درویش در گوش مکوش آنحضرت رسیده انگشت مبارک را بطرف او حرکت
داده درویش را معلوم شد که غرض چیست انگشتر را از انگشت مبارک بر آورد حضرت را در رکوع
گذاشته بیرون شده شکری ادا نمود که حضرت رسالت از تصدق امیر واقف گشته چون از نماز اسلام
فارغ شد دست دعا بجانب آسمان بر داشته مناجاتی فرمود که ترجمه اش اینست الهی چنانکه موسی علیه السلام
التماس کرد که هرون برادرش را خلیفه و وصی او گردانی که دینش بامداد او قوت گیرد و دعای او را
اجابت نموده برادرش را بخلافت او نصب نمودی و دین موسی را ببرکت او محفوظ گردانیدی من نیز پیغمبر
تو ام و استدعا مینمایم که علی را که برادر منست خلیفه و جانشین من گردانی و در هدایت و ارشاد خلق شریک من ساز

کرد زیرو صاحب اختیار من باشد راوی گوید که هنوز مناجات رسول صلی الله علیه و آله تمام نشده بود که
جبرئیل امین علیه السلام نزول فرموده باین آیت بشارت داد و اگر کسی پرده عناد و انکار از پیش دل
بردارد میداند که معنی آنست که نگهدارنده و حمایت کننده دین شما و اولی بتصرف در کار شما سه کس اند
خدای تعالی که آفریننده عالم بصلاح و فساد شما است و رسول او که پیغمبر و مبین حلال و حرام شما است و سیوم کسانی
که ایمان آورده اند و صفتشان اینست که نماز کنند و در رکوع صدقه بسایل دهند شکی نیست که الله تعالی
در آیه شریفه بعنایت خود در باره شاه ولایت فرموده اولا آنکه که خود را و رسول را بان
وصف فرموده او را نیز بهمان کلمه وصف نموده تا همه کس بداند که چنانچه حق تعالی صاحب اختیار دین و دنیا است
و چنانچه رسول مطاع و اولی بتصرف است آنحضرت نیز بهمان صفت موصوف و حاکم در امر و نهی و واجب
الاطاعه است تخلف از فرموده او مثل تخلف از فرموده خدا و رسول اوست و ثانیا تعظیم آنحضرت فرموده
بجانب او بصیغه جمع اشارت نموده با وجود وحدت چه او رسول چنانچه در زبان عجم جهت تعظیم چون
بشخص واحد خطاب نمایند گویند شما بجای تو و ایشان بجای او و صاحب کشاف در وجه آنکه در اشارت
بآنحضرت صیغه جمع واقع شده میگوید که سبب آوردن صیغه جمع آنست که مردمان رغبت نمایند در آنچه
از آنحضرت صدور یافته و در تصدق فقرا تقصیر جایز ندارند تا مثل ثوابی و تعظیمی که بآنحضرت کرامت شده
بایشان نیز عاید گردد و بعضی از علمای امامیه گفته اند وجه صیغه جمع آنست که از تمامی حضرات ائمه معصومین
علیهم السلام از حسن بن علی تا صاحب الامر تمامی را در وقت نماز در حالت رکوع این صورت رو نموده
و سایل سوال کرده و تصدق نموده اند پس صیغه جمع اشارت بفعل حضرات ائمه معصومین باشد و تحقیق
آنست که سنت الهی در اعزاز و احترام شاه ولایت است و در سوره توبه نیز مثل این واقع شده آنجا که فرموده
الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله باموالهم و انفسهم اعظم درجة عند الله و غفران
اهل سنت تصریح نموده اند که آنجا هم مراد امیر المومنین است و با آنکه آنجا هم اشارت بآنحضرت است بی شارکت
دیگری فرموده که آنانی که ایمان آورده اند و هجرت نموده اند و در راه خدا جهاد کرده اند بمالهای خود و نفسهای خود
درجه و مرتبه ایشان نزد حق تعالی بلندتر و بزرگتر است پس معلوم شد که سنت الهی در باره آنحضرت چنین جاری شده

که چون او را بصفتی اتصاف دهند کرا او را بجهت اعزاز و تعظیم بصیغه جمع ادا فرماید و علامه نیشابوری بر وجود

تسنن بعد از نقل نزول آیت و حکایت تصدق افاده نموده که و المناقشة فی هذا الامر تطویل بلا طائل یعنی مناقشتی

که اهل خلاف درین باب نموده‌اند چنانچه بیان خواهد شد از تعصبهای بی فایده است و امام غزالی که در

میان اکابر اهل سنت بحجة الاسلام شهرت دارد در کتابی که سر العالمین نام کرده ذکر نموده است که آن

انگشتر انگشتر سلیمان علیه السلام بود که بدست جمعی از جنیان افتاده بود که تقربی در خدمت آنحضرت

داشته بودند و آنرا برسم تحفه و هدیه بخدمت رسول آخر الزمان علیه و آله الصلوات الملک المنان آورده

آنحضرت آنرا بشاه اولیا عنایت نمودند و جنی و انسی حاضر شده عطای خاتم از خاتم انبیا بسر دور اولیا مشاهده

کردند و چون وقت نماز پیش شد و صفهای اصحاب بطریق معهود آراستگی یافته متوجه نماز درگاه بی نیاز

شدند حضرت عزت عز شانه جبرئیل امین را علیه السلام بصورت درویش بمسجد فرستاد تا از اصحاب سوال نماید

و چون از هیچکس بهره نیافت شاه ولایت پناه او را بآن عطیه خوش وقت گردانید و سایل جبرئیل و خاتم

سلیمانی بود و چون از نماز فراغ حاصل شد آیه مذکور نازل گشت پس با وجود این حالات سبب گفتگوی

اهل عناد نیست الا آنچه با وجود اهل بیت ابن حسام گفته در آن قصیده مشهوراش که شعر با کبریای

قدر تو مکر مخالفان ❊ چون معجزات و سحر کلیم است و سامری ❊ و گفتگوی که اهل عناد درین مقام کرده‌اند

یکی آنست که دعوی مطلب شما ثابت است که ولی را معنی دیگر نباشد الا اولی بتصرف و ولی بمعنی ناصر

و محب و مولی و دیگر معنیها نیز آمده و شاید که درینجا بمعنی محب باشد و دیگر آنکه اگر بمعنی اولی بتصرف باشد

موافقت با آیه که پیشتر اوست و آیه که بعد از وست ندارد و چه لفظ ولی در هر دو آیه سابق و لاحق

بمعنی محبت است و باید که کلام ملایم و موافق هم باشد و نیز شما میگوئید که علی علیه السلام در حالت [illegible] در غایت

خضوع و خشوع میبود و بنحوی مستغرق عبادت الهی میشد که پیکانی که در وقت جنگ در بدنش جا کرده بود

و در آن وقت بر می آوردند خبردار نمی شد پس چگونه از حال سایل و چیزی از مردم [illegible] شنیدن با خبر

بود و گفتگوی سایل را می شنید و باو تصدق مینمود و دیگر آنکه دست را حرکت دادن و انگشتر را بیرون

کردن و اشاره بسایل نمودن فعل کثیر است و فعل کثیر نماز را باطل میکند و دیگر آنکه در جایی که نزاعی و ترددی باشد

کلمه انما می آرند تا حصر شود و رفع تردد و نزاع بشود و در آن وقت که این آیت نازل شد نزاعی بر سر امامت

نبود و ترددی درین امر نشده که انما باید آورد تا رفع تردد و نزاع بشود و دیگر آنکه مراد از آیت آنست

که علی علیه السلام بالفعل ولی و امام و اولی بتصرف است در امور مردم و امامت او بعد از سه کس ثابت شده و

با سه کس هست با امام احتیاج نیست و دیگر آنکه الذین امنوا صیغه جمع است و او یکی است پس از صیغه جمع

یکی چون اراده میکنند و دیگر آنکه در تفسیر کردن مفسران آیت را بانکه در شان علی نازل شده است لازم نمی آید

که مخصوص باو باشد و دیگری کافر نشود و از آیت نفی امامت دیگران بر نمی آید و دیگر آنکه شاید وهم را که چون کلام بسر

خود باشد و معنی آیت چنین باشد که آنانی که نماز میکنند و زکوة میدهند و نماز شان رکوع دارد نماز شان

مثل نماز یهودان نیست که رکوع ندارد نه آنکه تصدق میکنند در حالت رکوع و دیگر آنکه رکوع بمعنی خضوع و خشوع

هم آمده است شاید معنی کلام این باشد که آنانی که نماز شان با خضوع و خشوع است اولی بتصرف اند

در امر مسلمانان نه آنهایی که در نماز ایشان خضوع و خشوع نیست و جواب این کلمات واهی اگرچه

نزد فهم درست و عقل صحیح در کار نیست بجهت دفع تهمت نوشته میشود جواب حرف اول آنکه مومنان

نیز محب و دوستدار یکدیگرند و باید که ناصر و یاری ده هم باشند و حصر کردن ولی را بانکه در مومنان

ولی آنست که در نماز تصدق کند بی معنیست و الا لازم آید که از جمله شروط ولی مومن باشد تصدق

کردن در حال رکوع و معنیهای دیگر که از برای ولی گفته اند همه با اولی بتصرف بر میگردد و اگر خوف ملال

نمیبود از کلام لغت هر یک را باسناد آن ذکر میکرد و جواب دویم آنکه موافق بودن آیات گاهی واجب است

که مانعی از آن نباشد و گفتیم که ولی را بمعنی ناصر و محب حمل نمیتوان کرد و این مانع است و دیگر این سه آیت

یکمرتبه نازل نشده تا آنکه ولی در همه جا باید که یک معنی باشد و صحابه آیتها را باین روش جمع کرده اند اگر اعتراض

وارد است بر خلیفه شما عثمان است که چرا آیات قرآنی را نا ملایم ترتیب داده و رعایت موافقت آیات

ننموده اما او و اصحاب او را غرضها بود بنا بر آن اغراض فاسده این تحریفات را تجویز نمودند جواب سیوم آنکه

اگرچه حال آنحضرت در حین عبادت بنحویست که گفته اند لیکن از التفات آنحضرت بحال سایل لازم نمی آید که

ملتفت بغیر حق شده باشد و این التفات هم التفات بحق تعالی است و هر گاه از مستان شراب صوری دور نیست

که در آن مستی کاری کنند و محمول بر صحت باشد از مدهوشان باده معنوی چه عجب است و میر نوالله شوشتری

رحمه الله در احقاق الحق میگوید که نهایت امر درین باب آنست که آنحضرت را مرتبه در آنوقت باشد که اولیا را

حاصل میشود از وحدت در کثرت و خلوت در انجمن عجب است که اهل سنت از برای صوفیان نقشبند

به این حال مرتبه قرار میدهند و از ایشان مشهور شده که میگویند خلوت در انجمن میداریم و با امیر المومنین

درین امر مضایقه مینمایند مگر آنکه بگویند چون نقشبندی خرقهای خود را در تصوف با بی بکر میرسانند از برکت

او این فیض یافته اند و خرقه علی چون با و منسوب نیست صاحب این مرتبه نبوده و این جوابیست که بغیر

از غضب حق تعالی دفع کننده و جواب دهنده ندارد و اینجا کلام مرحوم است جواب حرف چهارم

آنکه ما تصدق را باین روش بهتر از کتب تفسیر و حدیث شما بیان کردیم که حضرت انگشت مبارک را

حرکت داده درویش آمده انگشتر را از انگشت حضرت بیرون کرد و این قدر حرکت را در عرف

و عادت فعل کثیر نمیگویند و جواب سوال پنجم آنکه فی الحقیقه این اعتراض بر خدای تعالی است که در حال

حیوه پیغمبر که هنوز پای خلافت در میان نیست و خلافت از خلفای ثلثه بفعل نیامده کلمه انما

که از برای حصر است می آرد و تقدیر آنکه البته حصر باید که در مقام شک و تردد باشد چرا شده اند بودیم

چون خدای تعالی میدانست که تردد خواهند نمود در امر امامت نفی آن تردد فرموده گفته باشد بعد

ازین در امر امامت تردد مکنید که این حق کسی است که در نماز تصدق کرده باشد و از روی مبالغه

مدار شناختن امام و دانستن امامت امر نموده و محبت را بر بندگان تمام ساخته و مثل این در

قرآن و حدیث بسیار است و اما جواب سوال ششم آنکه حضرت امیر المومنین علیه السلام اگر چه خلافت

و امامتش بعد از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله بود اما در حال حیوه آنحضرت او را ولایت و تصرف در

امور مسلمانان بود و با وجود پیغمبر احتیاج باو داشتند و اما جواب آنکه حضرت یک کس بود و لفظ جمع

در آیت واقع شده با آنکه در تقریر سابق اشارتی بدفع آن شده آنست که الله تعالی اشاره نموده

بانکه هر مومن باید که در شفقت با درویشان و نوازش مسکینان چنین باشد که حتی در نماز که محل خضوع

و خشوع و توجه بحق تعالی است انگشترین که در دست داشتن آن از سنتهای موکده است

از سایل دریغ ندارند و تقصیر در تصدق آن جایز ندارند و بندگان بدانند که امامت را لایق استحقاق نه‌اند
و هر که عبادت او برین وجه باشد و در رکوع تصدق بسایل تواند کرد لایق مرتبه امامت و خلافت است و دو اعتراض
آخر و هم را که گون عطف باشد نه حالی یا رکوع بمعنی خضوع باشد نه معنی حقیقی قابلیت جواب ندارد و چه بیان کرده شد
که جمیع مفسران متفق اند در آنکه در حالت رکوع تصدق نموده‌اند و آیت نازل شد پس رکوع را بمعنی دیگر حمل نمودن
بمعنی است و این منافتی است که ناشی نمیشود الا از عناد و بحث کج و یکی دیگر از آیات قرآنی آیه شریفه مباهله است
و تقریر این حکایت بر سبیل اجمال آنست که سرداران نصاری با حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله در باب
عیسی علیه السلام منازعه نمودند که چون آنحضرت پدری ندارد پسر است استغفر الله حق تعالی پدر او باشد و عیسی علیه السلام را
بنده خدا گفتن بی ادبی باشد آیت نازل شد که ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب
یعنی حکم خلقت و آفرینش عیسی مثل خلقت و آفریدن آدم است علیهما السلام و هر گاه آدم بی پدر و مادر خلق تواند
شد عیسی که مادر دارد اگر بی پدر خلق شود استبعادی ندارد و چون طریق خلقت عیسی ایشان را نمود ایشان
همان بر گفتگوی خود اصرار نمودند و ترک عقیده نکردند حق تعالی این آیه فرستاد که من حاجک فیه من
بعد ذلک فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة
الله علی الکاذبین یعنی اگر در محبت کبر نمایند و قبول ننمایند بگو بایشان که بیایند و با ما اتفاق کنید در آنکه بطلبیم فرزندان
ما و فرزندان شما و زنان ما و زنان شما و نفس ما و نفس شما را پس بگردانیم لعنت و دوری از رحمت الهی را
بر هر که از ما و شما دروغ گوید و گفته باشد و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ایشان را از نزول آیت خبر داده
امر مباهله فرمود که قرار یافت بنا بر این روز دیگر صبح سید کائنات صلی الله علیه و آله از جانب الهی بطلب نمودن
فرزندان و زنان و هر که بمنزله نفس رسول صلی الله علیه و آله بوده باشد مأمور گشته از آن جهت با مرتضی علی و حسنین
و فاطمه صلوات الله علیهم از خانه بیرون بر آمد بنوعی که صاحب کشاف و قاضی بیضاوی و دیگر مفسران
نقل نموده اند امام حسین را در بغل گرفته دست امام حسن را در دست مبارک داشته فاطمه زهرا در پس سر
و امیر المؤمنین در پی خیر النسا و ایشان را در عبای سیاه و سفید که بر دوش مبارک داشت در آورده فرمود
که چون من دعا کنم شما آمین گوئید پس اسقف که سر گروه آن جمع بود و ابو الحارث اسمی میخواندند گفت و الله

که این مباهله ابناء ما تقدم است اسقف گروه نصرانیان روی خود می بینم که اگر از خدای تعالی در خواهند

که کوهی را از جای خود بردارد البته بر میدارد زنهار ای نصاری مباهله مکنید که هلاک میشوید و از قوم

نجران اثری باقی نمی ماند حتی مرغان بر شاخهای درختان شما زنهار که بشتابید و صلح کنید و نصاری از مباهله

پشیمان شده مراجعت نمودند بصلح قرار دادند بطریقی که در محل خود مسطور است و این نیز دلیلیست

علیحده که علما در ضمن احادیث آورده اند و از این آیت و افی هدایت بدروس استدلالی بر امامت

و استحقاق خلافت آنحضرت نموده اند یکی آنکه حق تعالی به پیغمبر خود امر نموده که در مباهله فرزندان و زنان

و نفس خود را طلب نماید و معلوم است که مراد حق تعالی از نفس خود نفس پیغمبر نبوده چرا که فرموده

شما بخوانید نفس خود را و ما بخوانیم نفس خود را و بیقین خوانده غیر را خوانده شده است پس مراد کسی است

که مساوی پیغمبر باشد در جمیع صفات بغیر از نبوت مثل تواند بود و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله از زنان

بر فاطمه و از فرزندان بر حسنین و از کسی که نفس پیغمبر تواند بود بر مرتضی علی علیهم السلام اختصار نموده چون

حضرت سید الانبیا باجماع امت افضل نوع بشر بود کسی که بمنزله نفس نفیس او باشد هم افضل از همه خواهد بود

پس بمقتضای مساوی الافضل افضل امیر المومنین علیه السلام از جمیع انبیا افضل بوده باشد و در جمیع

حالات و کمالات و علم و عمل و احکام شریعت و قوانین ملت و آنچه خاتم پیغمبران صلی الله علیه و آله بآن از دیگران

ممتاز شده سوای نبوت تمامی میانه رسول الله صلی الله علیه و آله و امیر المومنین علیه السلام مشترک بوده و دوئی

و جدائی متصور نیست و هیچ عاقل تامل ندارد که با وجود اکمل العلم اورع اتقای افضل من جمیع الوجوه دیگری

لایق و سزاوار جانشینی رسول نیست و این امر بحکم عقل و نقل با آنحضرت مخصوص است طریق دوم آنکه بر اهل عقل

مخفی نیست که غرض از مباهله اظهار اجابت دعا و علیه اعدا و ظهور حقیت و اثبات قرب الهی [illegible]

مراتب را از جمعیت جمعی که عزیز و محترم درگاه الهی باشند و مناسبت تمام میان ایشان و پیغمبر خدا

صلی الله علیه و آله باشد ناچار است لهذا رسول الله صلوات الله علیه و آله این چهار نفس را بجای خود

مخصوص ساخته بنابر قرب منزلت و بلندی مرتبه ایشان نزد الله تعالی بدعا و توجه و شریک بودن در مناجات

و آمین گفتن و مشارکت نمودن از قاضی الحاجات مستظهر شده بدیگری از خویشان و نزدیکان و احباب

و اصحاب راضی شد چرا که هیچکس غیر از ایشان رخصت نداد و مصلحت ندیده متوجه مباهله کردید و ازینجا

معلوم شد که اصحاب مباهله نزدیکترین نزدیکان و دوسترین دوستان خدا و رسول اند و دیگری را بر ایشان

تقدم و امیری نمی رسد و بمرتبه امامت و خلافت مخصوص اند و هیچ عاقل بدون عداوت ذاتی در آن تاملی ندارد

و صاحب کشاف با آنکه حنفی مذهب است و کمال تعصب در دین دارد بعد از ذکر این آیت گفته و فیه دلیل لا شیئی

اقوی منه علی فضل اصحاب الکساء یعنی دلیل و حجتی قاهره و روشنتر از این بر فضیلت و زیادتی آل عبا نیست

با وجود این هر گاه کسی بر خلافت ایشان انکار نماید و مضایقه کند انکار عقل و نقل نموده البته از دشمنان

کوین و معاندان ملت سید المرسلین است و حق سبحانه تعالی امیر المومنین را از جهت نفس نبی نام کرده معنی

افضلیت او خاطر نشان اهل ادراک کرده زنگ شک و شبهه بر آینه عقیده کسی نه نشیند و علامه نیشابوری

در تفسیر خود مغلطه از بعضی مخالفان نقل نموده و اشاره بدفعش کرده مغلطه آنکه هر گاه پیغمبر افضل باشد

از انبیا البته افضل از غیر انبیا خواهد بود و امیر المومنین خود غیر از انبیاست پس پیغمبر افضل از و خواهد بود و هر گاه

از و افضل باشد مساوی نخواهد بود و هر گاه مساوی میان او و پیغمبر برطرف شد افضل بودن او از دیگر انبیا

هم برطرف شد چه وقتی افضل است از انبیا که مساوی پیغمبر باشد و مساوی نبی نباشد افضل از انبیا نیز نخواهد بود

و این مغلطه است و جوابش ظاهر چرا که مساوی بودن آنحضرت با رسول الله صلی الله علیه و آله بامر الهی در جمیع

طهور باقیست پس افضلیت پیغمبر از هر که نبی نباشد درست است و مسلم اما هر که غیر علی علیه السلام باشد چه آنحضرت را

حق تعالی استثنا کرده و جدا ساخته پس باصطلاح منطقیان کبرای مقدمتین خصم که علی در زمره غیر نبی داخلست

ممنوع و ظاهر البطلان است و بعضی دیگر از مخالفان استبعاد کرده اند و گفته اند چگونه ممکن باشد مساوی بودن

علی با پیغمبر و حال آنکه او پیغمبر مرسل و خاتم انبیاست و افضل از پیغمبران اولو العزم است و در علی هیچکدام ازین صفات نبود

و آنکه این استبعاد کرده نفهمیده اند که این مساوات از کنایه است از نهایت اختصاص و قرب و محبت چه هر گاه میان

دو کس محبت بمرتبه کمال رسید میگویند این هر دو یکی اند و اتحاد بهم رسانیده اند اگر چه بحسب صورت دوئی و جدائی

در میان باشد و نهایت آنچه ازین اتحاد لازم آید مساوی بودن در رتبه و درجه است نه در نبوت که شما آنرا

دور رسانیده و از آن استبعاد میکنید و ظاهر است که اگر مرتضی علی علیه السلام را نزدیکی و قرب در آن مرتبه نمیبود خدا سبحانه

او را نفس رسول میخواندند و با آنکه جعفر و عقیل و عباس و غیرهم در خویشی و قرابت مساوی بودند او را ادبی نمیدانست
و حاصل کلام آنکه چون رسول الله صلی الله علیه و آله عارف شناسا بود بجلال الهی و بحکم آنکه محنت قرب تر بعد افزونست
کمال ترین خوف داشت در امر مباهله که نمونه از محاربه هست و هر یک از طرفین از حق تعالی هلاکت و ناچیز شدن دیگری را
میخواهند و از برای طرف دوری از رحمت الهی میطلبند یاری و مددکاری از جمعی میخواهست که یقین و قرب منزلت ایشان
نزد حق تعالی داشته باشند چرا که اگر درین قسم امری یاری و هواداری باشد که این کار بمعاونت او پیش رود
و او را بمدد نخواندند و یاری نطلبید امری از امور دین را سهل دانسته باشد و بغیر از آنکه منزه و مبر است و دلیل
برین مطلب آنکه نبتهل بصیغه جمع در خطاب با نصاری واقع شد یعنی مباهله میکنیم ما و یاران ما با شما و ابن
حجر که از متعصبان است در کتاب خود نقل کرده آنچه موید دلالت این آیت است بر افضلیت علی علیه السلام ب
و گفته مرتضی علی علیه السلام حجت آورد در روزی که عمر خطاب شوری قرار داده بود بر یاران و گفت شما را
بخدا و رسول قسم میدهم که در میان شما کسی هست که نزدیکتر باشد برسول خدا از من و پیغمبر در روز مباهله پسران
او را پسر خود خوانده و زن او را زن خود و نفس او را نفس خود گفته باشد همه گفتند اللهم لا یعنی بار خدایا هیچکدام
از ما نیست که چنین باشد با وجود این تصدیق نمودن و قسم خوردن باز عثمان را خلیفه کردند و رو سیاهی روز
قیامت راضی شدند اما اگر بجای سه صد تقدم میکردند رتبه مرتضی علی علیه السلام کم نمی شد بلکه می افزود چنانچه
فضولی بغدادی رحمه الله گفته و باین معنی ملهم شده شما عجب از رتبه صوری خلافت مقصود چه غرض
کمال اسد الله نبود صوری دو سه گرفتند پیش از آنکه پیداست که رتبه کدامین افزود ایت سیوم آیه
منوره مطهره است که چون بدلیل عقلی ثابت شده سابقا اشارت بآن شد که امام زمان باید که بصفت عصمت
و طهارت متصف بوده از کناهان صغیره و کبیره عمدا و سهوا بری باشد و از آلودگی ظاهری و باطنی و هر چه
موجب نقص و عیب تواند بود منزه تا مستحق مرتبه خلافت رسول و مستوجب رتبه نیابت الهی گردد حق سبحانه
و تعالی تصریح بعصمت و طهارت اهل بیت علیهم السلام نموده که انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل
البیت و یطهرکم تطهیرا که باجماع مفسران شیعه و سنی نازل شده است در شان امیر المومنین
علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و محدثان اهل سنت در کتب احادیث خود نقل کرده اند از ابی الحمرا

که ابو الحمراء گفت در مدینه در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم هیچ صبحی نبود که آنحضرت از خانه برآید

مگر آنکه بر در خانه علی علیه السلام آمده دست مبارک بر در خانه گذارده میگوید که السلام علیکم و رحمة الله و برکاته

و در جواب علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام میگویند و علیک السلام یا نبی الله و رحمة الله و برکاته بعد از آن

رسول خدا میگوید الصلوة رحمکم الله انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا پس بمسجد رفته

بنماز مشغول شود و حق تعالی در این آیت ذهاب رجس از ایشان نمود یعنی آنچه موجب چرکینی و خستی تواند بود از ارتکاب

سیئات و ناشایست بصوری و آنچه باعث دوری از درگاه الهی باشد از حسد و کینه و نفاق و دوستی دنیا و حب جاه

و کبر و خود پرستی از نجاسات باطنی تمامی را از ایشان دور گردانیده و در آن مبالغه تمام فرموده چنانچه از فحوای

و یطهرکم تطهیرا ظاهر است و غرض حق سبحانه و تعالی از این آیت اظهار عصمت و استحقاق امامت و انحصار این عطیات

در اهل بیت رسالت چنانچه لفظ انما افاده آن میکند و بیان نزول این آیه باجماع مفسران من حیث المعنی و اگر چه

در لفظ اختلافی باشد آنست که روزی رسول الله صلی الله علیه و آله در خانه ام سلمه خوابیده بود حسن و حسین علیهم السلام

دران در آمده نزدیک رسول بنشستند و بعد از ایشان فاطمه علیها السلام هم آمد و بعقب ایشان امیر المومنین علیه السلام

آمده بنشستند و رسول الله صلی الله علیه و آله بیدار شده ایشان را مجتمع دید خرم شده حسن و حسین را

بزانوی راست و چپ خود نشاند فاطمه و علی را نیز با ایشان متصل ساخته عبای خیبری که آنجا بود در گرفته ایشان را بدان

پوشانیده کنار عبا را در زیر پای مبارک گذاشته دست دعا بدرگاه الهی برداشته گفت اللهم ان لکل نبی اهل بیت

و هولاء اهل بیتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا یعنی بارخدایا هر پیغمبری را اهل بیتی بوده است

و اینها اهل بیت من اند پس دور گردان از ایشان رجس را یعنی نجاست ظاهر و باطن را و پاک گردان ایشان را

پاک گردانیدنی که از تو سزد در حال جبرئیل امین آمده این آیه آورد ام سلمه گوید که من در گوشه خانه بنماز مشغول بودم

چون این ندا شنیدم گفتم یا رسول الله الست من اهل بیتک یعنی آیا نیستم من از اهل بیت تو یا رسول خدا

صلی الله علیه و آله فرمودند انک علی خیر و انما اهل بیتی هولاء یعنی ای ام سلمه عاقبت تو خیر است و لیکن اهل بیت

من ایشان اند و غیر ایشان نیستند و در مسند احمد حنبل بچند طریق و در جمع بین الصحاح الستة و در صحیح

ابی داود و صحیح مسلم این حدیث را بچندین روش کرده اند و این نیز دلیلی جداگانه است بر امامت آنحضرت

علیه السلام و بعضی از معاندین گفته اند که چون آیت تطهیر در تلو مخاطبات ازواج رسول است باید که در شان ازواج
نازل شده باشد و از آنکه عدول از خطاب اناث بخطاب مذکر شده دور نیست که گوییم در شان همه اهل بیت نبی است
از مردان و زنان پس حسن و حسین و فاطمه و علی علیهم السلام را نیز شامل باشد و جواب این حرف اولا آنست
که این دو سه کسی که این گفتگو را نسبت بایشان میدهند اعتمادی و اعتباری در میان مفسران ندارند و ابن حجر
که از اکابر علمای اهل سنت است در کتاب صواعق گفته که اکثر مفسرین اهل سنت برانند که این آیت نازل شد
در شان علی و فاطمه و حسن و حسین از جهت آنکه ضمیر عنکم و یطهرکم مذکر است و ثانیا آنکه رعایت مناسبت
با آیت سابق وقتی منظور است که مانعی نباشد و اینجا تذکیر عنکم و یطهرکم و آنکه روایت کرده اند که چون آیت نازل
شد حضرت فرمود اللهم هولاء اهل بیتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا و سؤال ام سلمه و جواب حضرت او را که انک
علی خیر و چندین قرینه دیگر مانع است پس آنکه این مناسب را رعایت نموده و از اینها همه غافل شده قایل آن
خطابست که اتیت شیأ و غابت عنک اشیاء یعنی یک چیز را دیدی و از چندین چیز غافل شدی و سید المحدثین
میر عطاء الله حسنی در کتاب تحفة الاحباب پنج حدیث نقل کرده و از آنجمله دو حدیث را از ام سلمه فرموده که گفته
که اصحاب حدیث حکم بصحت آن نموده اند و در هر یک از آن دو حدیث از ام سلمه نقل کرده که گفت رسول خدا
صلی الله علیه و آله امیر المومنین و فاطمه و حسنین را در عبای خود داخل نمود و من گفتم الست من اهل بیتک و آنحضرت
فرمود انک علی خیر و سید مذکور بعد از آنکه نقل احادیث کرده فرموده که پس بتحقیق رسید که از این حدیثها که این آیت
نازل نشد مگر در شان این پنج تن علیهم السلام و از اینجهت ایشان را آل عبا گفته اند و خدا نیکی دهاد آنکسی را که گفته
علی الله فی کل الامور توکلی • و بالخمس اصحاب العباء توسلی • محمد المبعوث حقا و بنته • و سبطیه ثم المقتدی المرتضی علی
و این شعر از کمال ظهور محتاج ترجمه نیست و بعضی دیگر حدیثی از ام سلمه نقل کرده اند و گمان نموده که با آن احادیث
معارضه میکند که بعد ام سلمه گفت یا رسول الله الست من اهل البیت و حضرت در جواب فرمود که بلی ان شاء الله
گفت یا
پس هر گاه حضرت آیا نیستم من از اهل بیت گفته اند باشد بلی ان شاء الله او را در اهل بیت داخل [illegible] بود و جواب آنکه
این حدیث صحیح نیست و بعد از تسلیم صحت ام سلمه درین روایت در معرض تهمت جر نفع و اثبات شرف و بزرگیست
از برای خود و قول او بتنهائی مسموع نیست و بعد از تسلیم هر گاه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در جواب او بلی ان شاء الله

فرموده باشد پس از اهل بیت بودن او را معلق بمشیت ساخته یعنی اگر خدا خواهد تو از اهل خواهی بود و از اینجا
جزم و یقین در اهل بیت بودنش بهم نرسد با آنکه گوئیم ام سلمه زبان دان و دانا بزبان عرب بود اگر میدانست
که از ایشان است چون می پرسید و باز آنکه در عرف و عادت اهل بیت خویشی قرابت را گویند نه ازواج
و زنان را و در اشعار و روایات هر جا که اهل بیت مذکور شده بجز آنکه ما گفتیم کسی نفهمیده و قصد نکرده و مرحوم
نور الله قبره در احقاق الحق گفته که این مناقشها ناشی نشده الا آنکه بیت را در آیت و حدیث بر مبنی حمل کرده اند که
از چوب و گل ساخته شده بود و حجرها داشت و حضرت رسول و اهل بیت و ازواج در آن ساکن میبودند هر اگر اراده
کنند با اهل بیت یعنی را محتمل است که الحق ایشان قصد کرده اند توان فهمید لیکن ظاهر است که مراد با اهل بیت مطلق
ایشان اهل الله و اهل قرآن و اهل بیت نبوت باشند و شک نیست که این موقوفست بر کمال
اهلیت و استعداد تا از جانب خدا و رسول او نص بر آن واقع شود و تعیین از خدا و رسول باید و لهذا
محتاج بود ام سلمه با آنکه سوال کند از آنکه آیا اهلیت داخل بودن در آن دارد یا نه با آنکه همان جوابی که
در آیت انما ولیکم الله مذکور شده بود اینجا نیز میتوان گفت که نازل شدن این آیت با آیت سابق یکبار
ممنوع است از کجا که یکبار نازل شده بهمین ترتیب یا در لوح محفوظ باین طریق بوده و از کجا که عثمان و مریدان
او این ترتیب نداده اند بعداوت اهل بیت و ظاهر است که در ترتیب مصحف اختلاف بسیار واقع شده
تا بمصحف عثمان قرار یافت و اختلاف در قرآن نبوده چه قرآن متواتر است و تواترش مخفی نیست
بلکه اختلاف در ترتیب بهم رسید و حاصل استدلال باین آیت آنست که هر گاه امیر المومنین علی علیه السلام از
اهل بیت باشد و خدای تعالی ذهاب رجس ایشان نموده یقین است که دروغ و کذب از جمله رجس است
و در بن خلاف نیست که آنحضرت ادعای امامت و خلافت نموده پس واجبست که در آن دعوی صادق باشد
و امامت حق او باشد و او بر حق باشد و فخر رازی در این مقام سه شبهه نموده یکی آنکه لازم نیست که چون اراده الهی
تعلق بچیزی گیرد البته آن چیز بفعل آید بنا برین شاید که چون حق تعالی فرموده انما یرید الله اراده ذهاب رجس
نموده بفعل نیامده باشد جواب اینست آنکه فرق است میان آنکه اراده الهی تعلق بفعل دیگری یابد یا بفعل خود در صورت
اول ممکن است که بفعل نیاید چرا که در اینجا اراده بنده هم در بهم رسیدن فعل دخل دارد اما در صورت دوم ممکن نیست

و چون اراده الهی بحاصل شدن فعل و چیزی تعلق گیرد البته آن امر باید [شود] زیرا که محض اراده حق تعالی درین صورت
علت تامه وجود یافتن فعلی است و تخلف معلول از علت تامه محال است پس چون عصمت فعلی است که الله تعالی در شخصی
باراده خود وجود دهد بنده و اراده اش را در وجود و عدم آن مدخلی نیست و باید که بی تاخیر و تامل متحقق گردد
و دیگر آنکه چون اراده ذهاب رجس از حق تعالی شده باید که البته بفعل آمده باشد و الا عجز لازم آید تعالی الله
عن ذلک علوا کبیرا شبهه دوم آنکه ذهاب رجس در ضمن عدالت هم متصور است و عصمت را لازم ندارد
جوابش آنکه الف لام در کلمه الرجس یا الف لام جنس است یا استغراق و بر هر تقدیر افاده عصمت میکند چه هرگاه
حقیقت رجس و ماهیت آن بتمام افراد او در ماده اهل بیت منتفی باشد انتفی مستلزم ثبوت عصمت است
و معنی عصمت همین است که هیچ فردی از افراد مسمی رجس یعنی هر چه رجسش گویند بر ایشان صادق نباشد شبهه سوم
آنکه حصری درین آیت واقع شده معنیش آنست که حق تعالی اراده نکرده است ذهاب رجس را مگر از ایشان و این حصر درست نیست
چه لازم می آید که اراده ذهاب رجس از هیچکس دیگر از اینها نکرده باشد جوابش آنکه مراد حق تعالی منحصر بودن اذهاب رجس است
درین امت ازین چند کس یعنی درمیان امت اراده ذهاب رجس از ایشان نموده و حصر حصر اضافی است نه حقیقی اگر مراد دیگر
بودی شبهه صورتی میداشت و مولوی رومی نظر بانقسم شبهات کرده گفته است شعر فخر رازی آرد را لیتی کند
از برای کودکان تی تی کند و چون غیر ازین مناقشات درین آیت چیزی که قابل نقل باشد بنظر نرسید بهمین اکتفا
نمود آیت دیگر آیت یا سعادت قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی است که احمد حنبل در مسند
خود و ثعلبی در تفسیرش و در صحیحین و غیرها ذکر نموده اند که ابن عباس رضی الله عنه گفت که چون این آیت نازل
گشت اصحاب پرسیدند که یا رسول الله من قرابتک الذین وجبت علینا مودتهم یعنی کیستند آن خویشان تو
که حق تعالی دوست داشتن و محبت ایشان را بر ما واجب گردانیده حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در
جواب فرمود که علی و فاطمه و دو پسران این هر دو اند و هرگاه مودت و محبت ایشان حسب الامر الهی واجب باشد
اطاعت و فرمان برداری هم واجب خواهد بود و معنی آیت و الله یعلم آنکه بگو یا محمد با [illegible] را
بر رسالت و تحمل مشقتها و محنتها و عداوت قریش و ترک وطن و مرتکب جنگها و حربها شدن و از اجلاف
عرب و ادانی آن آزارها کشیدن و تهمت زده سحر و کهانت بودن از شما هیچ امید اجری و عوضی نیست [illegible]

متوقع نفعی از شما نیستم مگر آنکه همانا در برابر تمام امور مذکوره توانید بود راضیم و گویا علت تمام
نبوت و بعثت همان است و آن محبت و مودت اهل بیت رسالت است و چون اقل مرتبه دوستی رضای
ایشان و فرمان برداری امر و نهی و حجت دانستن قول و فعل ایشان و مقدم داشتن متابعت ایشان بر
متابعت غیر است و مجتنب بودن و دوری گزیدن از مخالفت مخالفان ایشان الله تعالی درین باب اشاره
باطاعت و فرمان برداری ایشان نموده و تعبیر از آن بمحبت یا ملت شده چنانچه از اطاعت غیر ببغض و عداوت
و ظاهر است که میانه هر دو شخص که محبت بدرجه کمال رسد و غرضی دینی یا دنیاوی در اطاعت محبوب نباشد با وجود آن
اگر اطاعت او ننماید و فرمان بری دشمنان او اختیار کند البته آن دوستی بدشمنی مبدل گردد چنانچه اصحاب
نبی صلی الله علیه و آله درباره اهل بیت نبوت و رسالت ترک مراعات آیات و منزلات قرآنی و احادیث
و روایات نبوی کرده و از مقتضیات آن انحراف نموده تابع هوای نفس خسیس شده دلیل و رهنما و هادی منصوب
من جانب الله را گذاشته بروسیاهی و ادبیر رضا داده اند و چه مناسب مقام است انچه حسن بن علی بن طوسی در کتاب خود
ذکر نموده که حق تعالی در سوره مریم بعد از ذکر انبیا فرموده فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلوة و اتبعوا الشهوات
فسوف یلقون غیا یعنی پس در رسیدند از پس ایشان فرزندان بد که از فرط غفلت فرو گذاشتند نماز را و ترک
نموده پیروی کردند آرزوهای نفس را از کنارهای پس زود باشد که ببینند جزای تباه کاری را عذاب و زیان و بعضی
گفته اند مراد از ضایع گذاشتن نماز نماز بر جنازه رسول است صلی الله علیه و آله و از پیروی هوای نفس شهوت استعداد
امر خلافت است که آنحضرت را در خانه گذاشته بطلب خلافت و ریاست رفتند و در فکر بودند که مبادا اگر بتجهیز آن حضرت
مشغول شوند امر خلافت به بنی هاشم قرار گیرد و یکی از مفسران فرموده که دلیل بر محبت اهل بیت بهتر از آیت یوم ندعوا
کل اناس بامامهم نیست یعنی فردای قیامت میخوانیم هر گروهی را با امامی که داشته اند و حشرشان با ایشان میکنیم مثلا
اصحاب معویه را با او و پسر او و شیعه امیرالمومنین را با او و اولاد و چنانچه شاعری گفته شعر ما ز مریدان علی و عمر
هیچ ز غم حشر محبان علی با علی حشر مریدان عمر با عمر و در تحفة الابرار آورده که در علم خدا مکنون
بودی که نعوذ بالله از اهل بیت نبی زلتی واقع خواهد شد امر بمحبت ایشان نفرمودی و نکته در انزال این آیت
و در آن امر بمحبت ایشان فرموده است که اگر شخصی عترت رسول را رنجاند با ایشان عداوتی اظهار کردی ممکن بودی

که پیغمبر صلی الله علیه و آله از بر نجیده و حال آنکه پیغمبر از مؤمنان نمی‌رنجد پس محبت عترت را واجب گردانید بر کافهٔ خلایق
تا هر که مخالفت قول خدای تعالی نموده محبت ایشان را سهل انگارد یا آنکه محبت را بعداوت بدل کند کافر گردد پیغمبر صلی الله
علیه و آله از کافر رنجیده باشد نه از مؤمن و هر که هدایت ازلی را با عنایت لم یزلی جمع نموده در محبت ایشان از روی صدق
و اخلاص فرمان الهی را منقاد شود پیغمبر خدا را از خود خشنود ساخته خانهٔ دنیا و آخرت خود را معمور کرده باشد چنانچه
مولوی در مثنوی گفته شعر چون خدا خواهد که پرده کس درد ❧ میلش اندر طعنهٔ پاکان برد ❧ ور خواهد حق که با آن یاری کند
میل ما را جانب زاری کند ❧ ای خنک چشمی که آن گریان اوست ❧ وی همایون دل که آن بریان اوست ❧ آخر هر گریه آخر خنده ایست
مرد آخر بین مبارک بنده ایست ❧ پس حاصل استدلال باین آیت آنست که محبت علی علیه السلام واجب است بمقتضی آیت
زیرا که حق تعالی گردانیده است مودت ذوی القربی را اجر و جزای فرستادن که بان مستحق ثواب دایم میشوند آن کاهی را
که معصوم باشند چه اگر خطا از ایشان در وقوع آید البته ترک مودت واجب میشود از جهت آنکه در جای دیگر میفرماید لا تجد
قوما یؤمنون بالله و الیوم الآخر یوادون من حاد الله و رسوله یعنی نشاید که بیابی گروهی را که میگروند بخدای تعالی و بروز
واپسین که ایشان مودت ورزند هر که اختلاف کند با خدا و رسول او یعنی مؤمنان که کفار و منافقان را دوست دارند
و اگر چه پدر و برادر و خویش باشند و غیر از امیر المؤمنین علیه الصلوات کسی معصوم نبود باتفاق دوست و دشمن پس متعین
باشد امامت او علیه السلام دلیل دیگر از قرآن سورهٔ مبارکه هل اتی است که اکثر مفسران سنت چون صاحب کشاف
و بیضاوی و واحدی و فخر الدین رازی و علامه نیشاپوری و صاحب الغم و غیرهم و جمیع مفسران امامیه کثرهم الله
نقل نموده اند که در شأن اهل بیت رسول الله مرتضی علی و فاطمه و حسنین صلوات الله علیهم نازل شد و سبب نزول را
جمیعاً چنین نقل کرده اند که حسنین علیهما السلام بیمار شدند و حضرت مرتضی علی و فاطمه علیهما السلام و خادم ایشان
فضه نذر نمودند که چون کوفت ایشان برطرف شود بشکرانه آن سه روز متوالی روزه بگیرند و بعد از آنکه حق تعالی
امامین را شفا بخشید و ایشان خواستند نذر خود را وفا نمایند از کم دستی در بیت اهل بیت هیچ نبود حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام از یهودی که همسایه ایشان بود سه صاع جو قرض نمود و فاطمه زهرا صلوات الله علیها
آرد کرده نان پخت و از آن صاع پنج قرص جو پخته شده بود چون مرتضی علی علیه السلام از نماز شام فارغ شده
بخانه آمده سؤال نمود فاطمه آن نان حاضر ساخته اراده افطار نمودند مسکینی بر در آمده سؤال نمود که یا اهل بیت

من مسکینی ام از مساکین مسلمانان مرا اطعام کنید تا حق تعالی از موائد جنت شما را اطعام کند حضرت امیر قرص خود را
خواست که بمسکین عطا نماید فاطمه نیز از قرص خود گذشت و همچنین حسنین با مادر و پدر در آن سخاوت شریک شدند
و فضه نیز همراهی نموده هر پنج قرص را بمسکین داده با آب افطار نمودند و نیت روزه کرده شام روز دیگر وقت
افطار که یکصاع دیگر پنج قرص دیگر پخته شده بود یتیمی طلب نمود و همان گفت و همان نحو قرصها را عطا نموده
با آب افطار نموده نیت روزه روز سیم نمودند و شام روز سیوم اسیری آمد و همان طریق گذشت و بعضی گفته اند حق تعالی جبرئیل
جبرئیل را یا ملکی دیگر را بجهت امتحان میفرستاد القصه روز چهارم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بخانه فاطمه آمد دید که
شکمش بر پشت چسبیده و چشمها بگو رفته قوت حرف زدن ندارد و حسنین را دید که از گرسنگی میلرزند و قوت
حرکت ندارند دست دعا بدرگاه الهی برداشته فرمود که بار خدایا اهل بیت رسول تو از گرسنگی هلاک میشوند در این
حال جبرئیل امین نازل شده گفت آورده ام سوره که رب العزت ترا با آن تهنیت نموده و سوره هل اتی را
بر حضرت خواند و رسول خدا صلی الله علیه و آله شکر الهی بر آن عطیه عظمی بجا آورد و صاحب کشف الغمه بعد از
نقل این حکایت گفته و هذه السوره نزلت فی هذه القصه باجماع الامه لا اعرف احدا خالف فیها یعنی
این سوره در قضیه نازل شده است باتفاق جمیع مسلمانان و گمان ندارم که کسی خلاف این گفته باشد و ابن
طاوس حسینی در کتاب طرائف بعد از نقل این قضیه میگوید که ثعلبی که از مفسران اهل سنت است از محمد بن علی غزالی
که او نیز سنی است نقل نموده که در کتابی که آنرا البلغه نام کرده است آورده که بعد از ایثار اهل بیت و نزول
سوره هل اتی حضرت را اسبی از بهشت بجهت اطعام ایشان خوانی پر از اطعمه لذیذ جنت فرستاد و هفت
شبانه روز صبح و شام از آن میخوردند و بعد از آن ناپدید شد و محمد بن یوسف شافعی نیز در کتابی که آنرا
کفایة الطالب نام کرده قصه نزول هل اتی را باین روش ذکر نموده که روز چهارم امیر المومنین علیه السلام دست
حسن و حسین علیهما السلام گرفته بخدمت رسول الله رفتند و چون نظر حضرت بر ایشان افتاد و بر گرسنگی
ال[illegible] شد یکی را بر سینه و یکی را بر دوش گرفته بخانه فاطمه آمد و او را چون چشم بر پدر افتاد بی اختیار
بگریه در آمد و گفت بطریق حکایت میگویم نه از روی شکایت امروز روز چهارم است که من و علی و فرزندان
من از طعام دنیا نچشیده ایم و تا حال از شما پنهان داشته پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله دست مبارک

بدعا برداشته گفت اللهم انزل علی محمد کما انزلت علی مریم بنت عمران یعنی الهی فرو فرست بر محمد مایده از بهشت چنانچه فرستادی
قبل ازین از برای مریم دختر عمران و بعد از آن بفاطمه امر نمود که با فرزندان به درون حجره داخل شوند پس آنحضرت نیز با مرتضی علی
موافقت نموده کاسه دیدند مملو بحلوا که بوی مشک ازو فراز آن میدمید پر از ترید و قطعه گوشت پخته بر روی آن و تا هفت
روز چاشت و شام اهل بیت علیهم السلام بود و ذره کم نشد و صبح روز هشتم یهودیه که همسایه بود استخوانی در دست امام حسن
علیه السلام دید گفت این استخوان با این بو از کجاست حضرت امام فرمود از عالم غیب آمده است یهودیه خواست که از دست
حضرت بگیرد استخوانها ناپدید گشت و کاسه را بجای خود بردند و حضرت رسالت پناه چون شنید فرمود که اگر اظهار نمیکردند آن کاسه
تا روز قیامت در منازل اهل بیت میماند و ملا احمد اردبیلی رحمه الله در شرحی که بر ارشاد فقه نوشته گفته که ایثار حضرت
امیر دلیلی قوی است بر آنکه هر چند کسی صرف نان خود در خیرات و تصدقات کند اسراف نتوان گفت چه ترغیب کرده در این فعل
از حضرات شده بر نفقه کردن و تصدق نمودن زیاده از حد خیرات است که جمعی سه روز متصل روزه دارند و بغیر از قرص جوی
از برای افطار نباشد و آن را هم قرض کرده باشند و باز روزه شان باید گرفت در روز دراز و هوای مدینه نهایت گرمی
و نه سنت سحوری صبر نمایند و آن نان جو را نیز بفقیر و محتاج دهند و با آب افطار نمایند کار هم با فقر و احتیاج نیست
و در مجمع البیان مسطور است که ولیس ذلک مخصوصا بل کل من یفعل ذلک یناله یعنی این فیض و این عنایت
مخصوص بایشان نبود بلکه هر کسی که آن قسم ایثاری تواند کرد آن فیض را درمی یابد و این فعل از حضرات اهل بیت
علیهم السلام دلیل است بر آنکه جایز باشد قرض کردن در خیرات صرف نمودن و مؤید مطلوب است آنکه حضرت رسول
صلی الله علیه و آله در وصیتی که امیر المؤمنین را علیه السلام میکند میگوید ابذل مالک حتی یقال اسرفت و ما اسرفت
یعنی یا علی بذل کن مال خود را در راه خدا تا بجدی که مردمان گویند اسراف نموده و حال آنکه آن اسراف نیست
و چون مال دنیا در معرض زوال است و حق تعالی میفرماید ما انفقتم من شیء فهو یخلفه یعنی آنچه نفقه کنید در راه
خدا آن بشما میماند نزد عاقل هیچ کاری به ازین نیست شعر کسی نیک باشد بهر دو سرای که نیکی رساند بخلق خدای
و بعضی معاندین درین مقام گفته اند که آیا جایز است کسی را که تصدق تا بدان حد مبالغه کند که نف
نزدیک سازد و حال آنکه حق تعالی فرموده است ویسئلونک ماذا ینفقون قل العفو یعنی اگر سؤال کنند از تو ای محمد
که بچه طریق نفقه نمایم عیال را در حدیث نیز آمده که بهترین صدقه آنست که آنچه نفقه اهل زیاده باشد بدهند و جواب این

عفو چنانچه باین معنی آمده است بمعنی افضل مال الطیب نیز آمده است یعنی آنچه بهتر و خوبتر باشد و موید این معنی است آیه لن
تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون یعنی در نمی یابید شما نیکی را مگر آنکه نفقه کنید و تصدق نمایید از آنچیزی که آنرا بهتر
میدانید و دوستتر میدارید و در حدیث چنانچه آن معنی مذکور شده این نیز آمده که خیر الصدقة ما ابقت غنی یعنی بهترین صدقها
آنست که خواهنده را غنی سازد بمرتبه که بعد از آن محتاج نشود و حضرت امیر المومنین علیه السلام در آن سه شب آنچه حصه او بود
ایثار مینمود که سایل بی بهره نشود و فاطمه و حسنین و فضه برغبت و رضای خاطر خویش ایثار مینمودند و ثواب آخرت را بر خوردن اختیار
میکردند نه آنکه حضرت ایشان را اجبر کرده باشد تا گویند که مبالغه نموده اهل خود را بهلاکت انداخته عجب است که آنانی که ایثار
حضرت استبعاد نموده اند از صوفیه نقل میکنند و تحسین مینمایند در ریاضت نفس چیزی چند را که عقل باور نمیکند چنانچه میگویند
بایزید بسطامی یکسال آب نخورد و نفس را ادب میکرد و فلان صوفی چند چله بر آورد و چهل روز بهر روز یک بادام میگذرانید
و حال آنکه در آن ریاضتها ضرر بنفس میرسد و بدیگری نفعی نمیرسانند و اینجا اگرچه مشقتی بوده اما مسکین و یتیم و اسیر را
از محنت رجوع خلاصی داده اند و باعث آن شده که چنین سوره از آسمان نازل گردد و لیکن آنجا چون از
صوفیان واقع شده نیکوست و با ایشان اقتدا باید کرد و اینجا چون در مرتضی علی و فرزندان او صادر شده
مستبعد است و عیب میدانند و یکی از شعرای مومنین در مذهب جمعی که در این معنی شک نمایند گفته است شعر
قوم اتی فی مدحهم هل اتی ✤ ما شک فی ذلک الا ملحد ✤ یعنی قومی را که در مدح ایشان و علی که در راه خدا گرده ها بخشند
سوره مبارکه هل اتی نازل شده باشد در حال و کار ایشان کسی که شکی و شبهه داشته باشد البته ملحد و از خداشناسی
بی بهره و خداپرستی بیگانه خواهد بود و دیگری از شعرای عجم گفته شعر همه بپذیری و چون ز آل نبی باشد حرف ✤ زود بنجروشی و
گویی که نه صوابست خطاست ✤ بیگمان گفتن تو باز نماید که ترا ✤ بدل اندر غضب و دشمنی آل عباست ✤ حاصل کلام
آنکه هر که درین سوره تامل کند و در آیه و تفسیر و تاویلش تفکر و تدبر نماید میداند که کسی لایق منصب و مرتبه جانشینی
رسول خدا نیست که این قسم سوره در حق او نازل شده باشد بغیر او والسلام علی من اتبع الهدی آیت دیگر
[illegible]ری نفسه ابتغاء مرضات الله از مفسران اهل سنت چون ثعلبی و امام فخر رازی و نظام الدین
نیشابوری با امامیه اتفاق نموده اند که این آیت در شان مرتضی علی علیه السلام نازل شد بیان آن مجملا آنکه چون حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله از مشرکان مکه در رنج بود و بعضی از مردم مدینه با او بیعت کرده بودند اراده رفتن

سوی مدینه در دل حقیقت منزل آنحضرت پیدا شده مسلمانان را امر نمود که بتدریج از مکه بمدینه رفتند و خود در سال سیزدهم
از بعثت در فکر رفتن بود که قریش بر این معنی مطلع شده ترسیدند که چون بمدینه رود کار او بالا گیرد و کار برایشان مشکل گردد
جمع شدند و فکرها کردند و آخر رای همه بران قرار گرفت که از هر قبیله دلاوری گرد آورند و همه یکبار تیغ بر آنحضرت
نهند تا چون او در میان قبایل متفرق گردد و بنو عبد مناف را طاقت مقاومت با همه قبایل نباشد به دیت خون او راضی
شوند جبرئیل امین سرور عالمیان را از داعیه کفار خبردار نموده پیغام رب العزت رسانید که چون شب شود علی را در فراش خود
خوابانیده از خانه بیرون رود و آنحضرت امیرالمومنین را طلبیده بر قصد کفار و امر الهی مطلع ساخت و علی علیه السلام پرسید که بحفظ
که چون من چنین کنم آسیبی بذات شما نرسد گفت بلی حضرت علی تبسم نموده سجده شکر الهی بر سلامتی ذات نبوی بجای آورد و
گویند اول سجده شکری که کرده شد آن بود پس چون شب شد برد سبز آنحضرت را پوشیده در خوابگاه سید مختار تکیه نموده نفس
خود را فدای نفس نبوی نموده حال حالش بمضمون این مقال در گفتگو بود شعر بردارم دل گر از جهان فرمایی برهم زنم از سود
و زیان فرمایی بنشینم اگر بر سر آتش گویی برخیزم اگر از سر جان فرمایی مشرکان تمام شب بر در حجره پیغمبر آخر الزمان
جمع گشته انتظار داشتند که چون صبح شود علانیه آن کار بکنند تا بنی هاشم از اجتماع قبایل واقف شوند چون صبح شد
مرکز دایره فتوت و شیر بیشه شجاعت علی علیه السلام را بر جای آنحضرت دیده پرسیدند که محمد کجاست علی جواب داد
که فی حفظ الله و مشرکان خایب و خاسر گشته ساعتی علی علیه السلام را نگه داشته تا آخر باشاره ابی لهب دست از او
داشته بتفحص مشغول گشته تا در غار پی بردند و بیضه کبوتر و خانه عنکبوت دیده برگشتند و حق سبحانه و تعالی صفحه ثنای
او را بتشریف ومن الناس من یشری الآیة مشرف گردانید و ابن طاوس در کتاب طرایف آورده که و لولا مبیت
علی علیه السلام علی فراش النبی علیهما السلام و یفدیه بمهجته ما تمکن من هجرته و لا اتمام رسالته یعنی اگر سرور اولیا در
فراش سید انبیا نمی‌خوابید هرگز مهم هجرت و تبلیغ رسالت باتمام نمی‌رسید و همچنین جاحظ فرموده که خوابیدن علی علیه السلام
بر فراش مقدس نبوی و خود را بدست دشمن سپردن عجیب تر است از انقیاد و اطاعت اسمعیل علیه السلام و
راضی شدن بکشتن پدر او را چه او امیدواری بشفقت پدری و مهربانی خلیل و مرحمت بی نهایت الهی داشت
و امیرالمومنین با وجود شدت عناد معاندان و کمی یار و مددکار و متفرق بودن مومنان هرکدام در گوشه‌ای
منقاد و مطیع رسول صلی الله علیه و آله شد منتظر کشته شدن و دریافتن موت بوده در آن فراش قرار گرفت

و فاضل نیشابوری در تفسیر سوره لقمان در مسئله زکوة که حق تعالی فرموده یؤتون الزکوة افاده نموده که زکوة عوام
الناس یک قدر معین است از مال و خواص را دادن کل مال است در راه حق تعالی و اخص خواص را بخشیدن سر و جان است
در راه جانان دل و جان باز آنجا بود قرب در آن کو که بود استخوانهای شهیدان خس و خاشاک آنجا و امام غزالی
در کتاب احیاء علوم ذکر کرده که چون ملک الموت متوجه قبض روح خلیل الرحمن علی نبینا و علیه السلام شد با وجود آنکه مخصوص
بمقام خلت و امتیاز از سایر انبیا گفت هل رأیت خلیلاً یمیت خلیله یعنی آیا دیده که دوستی مردن دوست خود را
خواهد و در جواب شنید که هل رأیت حبیباً یکره لقاء حبیبه یعنی آیا دیده که حبیبی رسیدن به دوست را مکروه دارد پس
راضی شده ملک را بقبض روح رضا داد و شاه کشور محبت و سرکرده اصحاب فتوت بی طلب و تقاضای مهیای
ایثار روح گشته انتظار وصول و رسیدن به دوست میکشید چنانچه مکرر می فرموده که والله لابن ابی طالب آنس
بالموت من الطفل بثدی امه یعنی بذات خدا قسم است که پسر ابی طالب را انس بمردن بیشتر از آن انسی است
که طفلان شیرخواره را به پستان مادر میباشد و از اینجاست که چون ضربت ابن ملجم علیه اللعنه درخت ایقان جانفشانی
ثمر محبت داد فرمود که فزت برب الکعبه یعنی بصاحب خانه کعبه رستگاری یافتم به دوست رسیدم
و ثعلبی از تفسیر آیه مبارکه ذکر کرده که چون حضرت نبوی صلی الله علیه و آله عازم هجرت شد امیر المؤمنین علیه السلام را
در مکه گذاشت که قرضهای مردم را ادا کند و امانتهایی که مردمان بحضرت سپرده بودند بصاحبان رساند
و او را بر جای خود خوابانیده راهی شد و در آن وقت الله تعالی بجبرئیل و میکائیل وحی فرمود که من میان شما هر دو
عقد برادری بستم و عمر یکی از هر دو را درازتر از عمر دیگری قرار نمودم کدام یک از شما اختیار میکنید
که عمر برادرش درازتر از عمر او باشد و هیچکدام بکوتاهی عمر خود راضی نشدند باز از جانب رب العزه وحی
بایشان رسید که چرا نیستید شما هر دو مثل علی بن ابی طالب که من عقد برادری میان او و پیغمبر یعنی محمد
رسول الله صلوات الله علیهما بستم و او بر فراش محمد خوابید و نفس خود را فدای او نموده و زندگی او را
بر [illegible] یار کرد اکنون هر دو شما بزمین رفته او را از شر اعدا محافظت نمایید و هر دو بزمین
آمده جبرئیل بالای سر و میکائیل پایین پای آنحضرت قرار گرفته تا بروز محافظت او مینمودند و جبرئیل
خطاب بآنحضرت نموده گفت بخ بخ من مثلک یا ابن ابی طالب یباهی الله بک الملائکه یعنی خوشا خوشا

کیست مثل تو ای پسر ابی طالب فخر میکند الله تعالی بتو بر ملائکه مقرب پس حضرت متوجه مدینه شد و حق تعالی این
آیت فرستاد بجهت شرف و کرامت شاه ولایت و مشهور است که آنحضرت سه روز در مکه توقف فرموده قروض مردم را
ادا نموده امانتها را وا پس داده روز چهارم پردگیان سلسله نبوت را برداشته بجانب مدینه توجه فرموده در مسجد قبا
بخدمت نبوی استسعاد یافت و مخفی نیست که استحقاق درجات بقدر صبر بر بلیات و طاعات خالق ارض و سماوات است
و در روز قیامت که ترازوی حساب در میان آید هر عملی را در برابر اجری و ثوابیست بغیر از صابران و صبر کنندگان که اجر
ایشان حسابی ندارد چنانچه حق تعالی فرموده که إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ و بعضی از روی عناد گفته اند که این آیه
در شان صهیب رومی نازل شد چون قصد رفتن مدینه داشت و قریش او را مانع بودند از سر مال گذشته
بمدینه رفت و آیه درین باب نازل شد و چون فهمیدی که آنچه از روایت فهم میشود بخشش مالست و آنچه از آیه
فهمیده شده بذل روح و هیچ ربطی بهم ندارد و گفته اند در شان زبیر و مقداد نازل شد چون کفار که خبیب بن عدی را
که از مسلمانان بود گرفته بر دار کرده بودند رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود کیست که از سر جان
خود بگذرد و او را از دار زیر آرد زبیر و مقداد رفتند و منتظر میبودند تا مشرکان که بر حوالی دار پاسبان بودند
مدهوش شراب شده بخواب رفتند او را از بر آورده بودند چون این سربازی کردند این آیت در شان ایشان
نازل شد و این تیر بر نشانه میخورد اگر آیت یکی نبود اما آیت یکی است و این قضیه در مدینه روداد و زبیر و مقداد
از مدینه باینکار رفتند حاصل کلام آنکه هرگاه جبرئیل امین گوید که کیست مثل تو ای پسر ابی طالب دلالت میکند
بر آنکه در عالم مثل آنحضرت نباشد و هر گاه بگفته جبرئیل او را مثل نباشد پس واجب باشد که او امام و جانشین پیغمبر باشد
با وجود او اگر دیگری امام شود تفضیل مفضول بر فاضل خواهد بود و ترجیح مرجوح و الله اعلم آیت دیگر
آیه نجوی است که ثعلبی و واحدی و نیشابوری و غیرهم از علمای تفسیر نقل کرده اند که چون اغنیا و صاحبان مال
و ثروت در خدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله حرف میزدند و بسیار می نشستند و صحبت میداشتند تا بحدی
که جا بر فقرا تنگ شد و راه گفتگوی ایشان بسته شد و این معنی بر حضرت رسالت گران بود [illegible] تعالی
این آیه فرستاد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةً ذَلِكَ
خَيْرٌ لَكُمْ وَأَطْهَرُ یعنی ای آنکسانی که ایمان بخدا و رسول آورده اید هر گاه خواهید که مناجات کنید شما رسول را

باهمه که پیش از مناجات تصدقی بکنید و پس از آن با رسول خدا سخن گویید که این معنی از برای شما بهتر است و چون
این امر از جانب حق تعالی صدور یافت فقرا را عاجزی و اغنیا را بخل و امساک دامن گیر شده کثرت تخفیف یافت
و امیر المومنین علیه السلام دیناری داشت به ده درهم بفروخت و بعضی گفته اند یک دینار داشت آن را به ده درهم فروخت
ده بار با رسول خدا مناجات کرد و در کشف الغمه مذکور است و در جمع بین الصحاح الستة و تفسیر ثعلبی مسطور است
که امیر المومنین علیه السلام فرمود که در کتاب خدا آیتی است که عمل نکرده بآن هیچ کس پیش از من و عمل نخواهد کرد
بآن کسی بعد از من و آن آیه مناجات است که چون آن نازل شد مرا یک دینار بود آن را به ده درهم فروختم و هر
و هر بار که با رسول خدا اراده سوالی میکردم یک درهم تصدق مینمودم تا تمام شد و بعد از آن آیت منسوخ گشت
و بسبب من امت از عمل این آیت خلاص شدند و چنانچه این آیت دلیل است بر امامت آنحضرت
این حدیث نیز دلیلی است علیحده و بهر یک اثبات مطلوب میشود و از عبد الله ابن عمر مشهور است که گفت
ثلث کن لعلی لو ان لی واحدة منهن کانت احب الی من حمر النعم تزویجه بفاطمة و اعطاوه الرایة
یوم خیبر و آیة النجوی یعنی سه چیز بود علی را که یکی از آنها اگر مرا بودی دوستر بودی نزد من از آنکه
شتران سرخ مو بودندی یکی زن کردن او فاطمه را و یکی آنکه در روز خیبر علم را با او داد رسول خدا و گفته
بود شب پیش که فردا علم را بکسی خواهم داد که خدا و رسول او را دوست دارند و او خدا و رسول را
دوست دارد و یکی آیه نجوی که او عمل باین آیت نمود و دیگری را عمل نمودن باین نصیب نشد و وجه استدلال
این آیت آنست که آنحضرت پیش دستی کرد بر جمیع صحابه در عمل نمودن بمضمون آیت و بعد از آنکه عمل نمود
آیه منسوخ شد پس پیش دستی نمودن بر آن عمل و قبول نمودن امر الهی و عمل کردن بآن دلیل روشن است
بر افضلیت او علیه السلام و لهذا ابن عمر آرزوی آن میکرده و هرگاه افضل باشد و هرگاه اولی
والبته خواهد بود بامامت و جانشینی رسول علیه السلام و ازین آیه ظاهر میشود کذب و افترای آنچه
اهل سنت از برای خلیفه خود ابوبکر اثبات کرده اند که او مال بسیار در راه خدا صرف کرده بود هم
ده سی دو درهم که تصدق نماید و با رسول خدا راز گوید بخیلی نماید و امساک کند یقین است که مال صرف
نخواهد نمود و همچنین مناقشه که بعضی از روی عداوت نموده اند که این دلیل افضلیت نمیشود چه شاید که

وقت انقدر وسعت نداشته باشد مرفوع است بانکه در اصول مقرر شده که حق تعالی جایز نیست که تکلیف
مالا یطاق کند اگر وقت تنگ میبود کی حق تعالی بندگان را امر میفرمود و حال انکه اگر گفته اند که بعد از ده
روز این آیه منسوخ شد و دیگر انکه مغازلی در مناقب و بغوی در معالم التنزیل نقل کرده اند همان حرف را
از امیر المومنین علیه السلام که در قرآن آیتی الیست که بغیر از من کسی بآن عمل نکرده پس چون وقت
گنجایش از برای او داشت و از برای دیگران نداشت و امام فخر رازی در همین مقام تو افزوده و گفته بعد
از انکه وقت گنجایش داشته باشد عمل نکردن اصحاب را شاید وجه این باشد که مبادا از کردن ایشان فقرا
دل شکسته شوند و نکردنی که سبب الفت شود به از کردنیست که موجب کلفت باشد با انکه تصدق در وقت
مناجات واجب بود اما اصل مناجات نه واجب بود و نه سنت و دل تنگی فقرا باعث پریشانی خاطر
رسول بود پس می شاید که ترک عمل اصحاب را این سبب بوده باشد و علامه نیشابوری با انکه از اهل
سنت است در تفسیر خود گفته این گفتگو را سببی بغیر از تعصب و عناد نیست و از کی بر ما واجب و لازم است
که اثبات مفضولیت علی علیه السلام کنیم و تجویز نکنیم که او را فضیلتی خصلتی باشد که در دیگری نباشد
و هیچ صاحب انصافی میگوید که راز گفتن با رسول خدا موجب دل شکستگی کسی تواند شد و حال انکه
خود میگویند که عبد الله عمر آرزوی این خصلت میکرد و البته کسی که عمل باین آیت کرده باشد از روی انصاف
او را چند زیادتی است یکی فرمان برداری امر الهی و یکی راز گفتن با رسول و یکی محبتی که از آنجا ظاهر میشود
و یکی امتیاز دوست از کسی که دوستی را بر خود بسته است و یکی فیضی که بفقرا میرسد و یکی رفع ملالی که
رسول را از صحبت ثقلا رسیده بود و دیگر انکه اگر تصدق کردن و راز گفتن موجب دل تنگی فقرا شود
پس در ادای زکوة و خمس واجبی هم این احتمال میرود که مبادا چون فقرا چیزی ندارند که ادای زکوة
و خمس کنند دل شکسته شوند و انیمعنی خود بکلفت نزدیکتر است و هر گاه حق تعالی تصدق را سبب راز گفتن
ساخته باشد فقرا را که میسر نباشد در عرف و شرع پیش خدا و خلق معذور است و حق تعالی فقرا را برای
صدقه قرار نداده بود تا بگویند مبادا شخصی از آن عاجز باشد بلکه چیزی سهل اگر چه خرمایی باشد مسمای
این تصدق بفعل در آمد پس این مناقشه نباشد الا از راه عداوت و حق تعالی همگنان را از آن دور دارد

که جمعی سررشته اعتقاد را از دست داده و بکفرستان جهل و عناد افتاده با کمال ظهور حقیقت آن بلند مرتبت بتقدم جهال

بروافضی شده باشند و همانا که مولوی رومی این گروه را در نظر داشته گفته است شعر تو بتاریکی علی را دیده زآن سبب

غیری بر و بگزیده و همچنین آیه الَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُم بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً که حافظ ابو نعیم از ابن

عباس نقل کرده که روزی امیر المومنین علیه السلام را از مال دنیا چهار درهم بود یکی را در روز و یکی را در شب یکی را

پنهان از خلق و یکی را آشکار در راه خدا صدقه کرد و این آیت در شان او نازل شد و ثعلبی نیز در تفسیر خود بهمین

طریق نقل نموده و این فضیلت نیز برای غیر آنحضرت ثابت نشد پس او افضل و اولی و امام باشد باعتراف دوست

و دشمن آیت دیگر قول خدای تعالی است فَتَلَقَّى آدَمُ مِن رَّبِّهِ كَلِمَاتٍ که جمهور مفسرین اهل سنت موافقت

با امامیه کرده اند و از ابن عباس رضی الله عنه نقل نموده که او گفت از رسول خدا صلی الله علیه و اله پرسیدند

که یا رسول الله کدام است آن کلماتی که آدم علیه السلام تکلم با آن نموده و توبه او قبول شد و رسول الله

صلی الله علیه و اله فرمود که آدم علیه السلام از حق تعالی سوال کرده گفت الهی بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین

که از تقصیر من درگذری و توبه مرا قبول کنی پس حق تعالی عذر او را پذیرفت و توبه اش درجه قبول یافت

و کسی را که آدم صفی ببرکت او توبه قبول شود یقین است که اولی و افضل خواهد بود از دیگران بامامت و خلافت

و جانشینی رسول صلی الله علیه و اله چه در توسل با و برفاقت و شراکت رسول صلی الله علیه و اله فهمیده میشود مساوات

و برابری که بر عقلا پوشیده نیست و این فضیلت نه آن نحو فضیلتی است که دیگری را ملحق تواند شد و در رساله

حاویه که از تصانیف اهل سنت است مرقوم است که مقصود از لفظ کلمات در آیه شریفه مذکور آنست که

یا حامد بحق محمد و یا عالی بحق علی و یا فاطر بحق فاطمه یا محسن بحق الحسن و یا قدیم الاحسان بحق الحسین فاغفر لی فتاب علیه و

در کتب حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و اله منقولست که فرمود لو کانت البحار مدادا و الاشجار

اقلاما و السموات صحفا و الانس و الجن کتابا لنفد المداد و فنیت الصحف و کلت الاقلام و لم یکتبوا معشار

عشیر فضل علی یعنی اگر دریاها مداد شود و درختان قلم و آسمانها صحفها و آدمیان و جنیان نویسندگان البته

مداد آخر شود و کاغذها برطرف گردد و قلمها کند شود یا بد و هنوز ننوشته باشند چیزی از ده یک فضل امیر المومنین

علی علیه السلام و مصدق [illegible] ظاهر آیت قُل لَّوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِّكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ الآیه در تفاسیر معتبره

[illegible]

مسطور است که کلمه کلمات ربی اشارت بآنحضرت است که در کتاب مستطاب کلینی مذکور است که عن ابی عبد الله علیه السلام فی قوله
تعالی ولقد عهدنا الی ادم من قبل کلمات محمد وعلی وفاطمه والحسن والحسین والائمه علیهم السلام من ذریتهم فنسی هکذا والله نزلت
علی محمد صلی الله علیه وآله یعنی مراد از کلمات در آیه شریفه اسامی مبارکه ذوات خمسه مقدسه ناشیه است و در آیه پنج اسم مذکور
بوده ارباب عصیان آن را از قرآن بیرون کرده شعله افروز آتش غضب الهی گردیده اند چنانچه مشهور است و با وجود
این مراتب از حالات ذات احدی سمات آن مظهر اسما و صفات باین حروف و حکایات قناعت نمودن
آفتاب بگل اندودن است چنانچه ملا حسن کاشی رحمه الله در آن هفت بند نظم ذکر نموده که بیتی از آن اینست
گر نبودی ذات پاکت آفرینش را سبب تا ابد حوا سترون بودی و آدم عزب ایت دیگر اَجَعَلْتُمْ سِقَایَةَ
الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ کَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْیَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ لَا یَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ
لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ تا عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِیمٌ که متصل باینست در صحاح سته و جمع بینها و در تفاسیر اهل
سنت بموافقت طایفه امامیه تفسیر باین شده که در شان امیر المومنین علی السلام نازل شده چه فخر میکردند عباس
بن عبد المطلب و طلحه بن شیبه و حمزه عباس میگفت فخر مراست که سقایت حاج از من و چاه زمزم که حاجیان
از آن آب میخورند در دست منست و شیبه میگفت فضل مراست که کلید خانه مبارکه در جیب منست و بر حضرت
من کسی را نیست که داخل خانه شود و حمزه بچیزی دیگر فخر میکرد حضرت امیر علیه السلام شنیده فرمود که ششماه
پیشی از همه کس ایمان آورده ام با رسول خدا نماز کرده و پیش از همه کس جهاد نموده ام خواستند که داوری بنزد
رسول الله صلی الله علیه وآله برند تا حکم کند که حق تعالی تصدیق قول حضرت امیر علیه السلام را آیه فرستاده قرآن
حکم گردانید یعنی آیا میدارید سقایت حاج و عمارت مسجد الحرام را همچو آنکسی که ایمان آورده است بخدای تعالی
و بروز آخرت و جهاد کرده است در راه خدا برابر نیستند این دو قوم نزدیک حق تعالی و راه نمینماید مقصود
کرده مشرکان را که بشرک بر خود ستم کردند یعنی ایشان از طبیعت خود گذشته چه ایشان خسیس ترین موجودات را
اختیار کرده اند بپرستش که اصنام اند بر اعلا و اشرف موجودات که خالق زمین و زمان است چه جمهور ایمان
نیاورده بودند وجه دلالت آیه آنست که عباس و شیبه دعوی میکردند که به خانه اولی و احقند از دیگران
و حضرت امیر رد قول ایشان نموده باولی بودن خود و حق تعالی تصدیق قول او نمود که نزد خدا یکسان نیستند

واو از هر کس اولیتر است بخانه خصوصا بخانه معنوی پس از همه کس افضل باشد و اولی باشد بامامت و دانا تر و بهتر

چه تعلق بخانه میرسد و بنا بر این گفته اند که صاحب البیت یعنی صاحب خانه از دیگران بخانه علمش بیشتر می باشد و تولد

او در آنخانه شده و خانه را از خس و خاشاک وجود بتان او پاک ساخته ملک شیطان او را از گرد آن خانه

گشتن از آن لازم شده که نور مقتدای ایشان بر در و دیوار آنجا تافته است چنانچه عارفی گفته طواف خانه

کعبه از آن شد بر همه واجب که آنجا در وجود آمد علی بن ابی طالب آیت دیگر قوله حق تعالی است که فی بیوت اذن

الله ان ترفع و یذکر فیها اسمه یسبح له فیها بالغدو و الآصال ثعلبی باسناد خود از انس بن مالک و بریده نقل

میکنند که این هر دو گفتند که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله این آیت را بر مردمان خواند مردی برخاست

و گفت یا رسول الله این خانها کدام است فرمود خانهای پیغمبران دیگری بر پای خواست یا رسول خانه علی و فاطمه علیهما السلام

از آنجمله است فرمود که بلی این خانه فاضلترین خانهاست چه معنی آیت آنست که در خانهای که صبحان و تسبیح کنند کهان تسبیح گویند

خدای خود را در آنجا دستوری داده حق تعالی حکم کرده که برداشته شود قدر آنها آنرا رفیع قدر و بزرگ مرتبه دانند

یا بردارند در آن او از ها یا برداشته شود بسوی حق تعالی و استعمار از پی حاجتها و یاد کرده شود در آن خانها نام حق تعالی

در آنجا بذکر حق تعالی و نماز مشغول باید بود و از سخن دنیا و حرفهای عبث محترز پس حق تعالی وصف کرده است درین آیت

مردمانرا بچیزی که دلالت میکند که دلالت بر افضلیت ایشان که ظاهرشان با خلق است و باطن با حق و یکطرفة العین

از ذکر غافل نیستند و دائما بنماز و ذکر حق تعالی مشغولند و بفقرا و مساکین تصدق مینمایند چه در خبر است که امیر المومنین علیه السلام

در شبانروزی هزار رکعت نماز میکذارد پس با وجود او اگر دیگری را تقدیم دهند تقدم مفضول بر فاضل داده باشند و ترجیح

مرجوح نموده و این باطل است و همچنین آیت الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله باموالهم و انفسهم اعظم درجة

کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم نیز نص است در خلافت خلفا و دیگر آنکه از آیت و حدیث لازم آمد که علی هادی باشد

و هادی بودن نص بر امامت نیست جواب آنکه در حدیث اصحابی اثار وضع و بطلان ظاهر است چه قاضی عیاض مالکی

مذهب شارح کتاب شفا گفته است که این حدیث حجت نشود زیرا که در طریق آن حارث بن غصین است و او مجهول است

...... معلوم نیست و بعد از آن هم چند کسی از علما میبر ذکر هر حکم بوضع و بطلان این حدیث کرده اند و اگر کسی تسلیم کند

که موضوع نیست معنی حدیث آنست که هر یک از اصحاب که اقتدا کنید هدایت می یابید و حال آنکه بسیاری از اصحاب

مرتد و کافر شدند و از دین برگشتند تا آنها چون اهتدا نتوان یافت و در کشتن عثمان بعضی از مردمان اقتدا بصحابه کرده بود

لابد در آن امر هدایت یافته باشند پس باید که مراد از اصحاب بعضی باشند که مخصوص باشند بزیادتی

علمی و کمالی نه هر صحابی چنانچه یکی از شعرا گفته شعر صحابه گرچه جمله کالنجومند ولی بعضی کواکب نحس و شومند

و آن بعض مخصوص اگر شخصی باشد که سلونی عما دون العرش تواند گفت و مطالع لوح محفوظ تواند کرد ظاهرا

بهتر باشد از کسانی که معنی کلاله و اب ندانند یا خود گویند که زنان در خانها از ما فقیه‌ترند و اما جواب آنکه هادی

بودن مسلم است اما نص بر امامت نیست آنکه هادی بودن آنحضرت خصوصیات دیگر دارد از آنکه مقابل رسول

الله صلی الله علیه و آله واقع شده چنانچه فرموده من منذرم و تو هادی حصر و ذکر که تو هادی امت مرا باشند و احکم هادی

مطلق منحصر در او باید که در جمیع اوقات هدایت کننده باشد و اینها دلیل است بر تقدیم او بر هر نزاع در امر

خلافت داشته باشد چنانچه انذار رسول الله صلی الله علیه و آله مخصوص است که انما انت منذر لعباد علی لکل

قوم هاد و در بعضی روایات آمده که بعینه نازل شده بود و اینجا لفظ علی را از آیات انداختند

آیت دیگر قول خدا تعالی است السابقون السابقون اولئک المقربون فی جنات النعیم

یعنی سبقت گرفته درین امت علی علیه السلام است و فقیه ابن مغازلی شافعی از مجاهد و نیز از

ابن عباس نقل نموده که گفت از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که در وقت تلاوت این

آیت فرموده فرمود سبق یوشع بن نون الی موسی علیه السلام و سبق شمعون الی عیسی علیه السلام و سبق

علی علیه السلام الی محمد صلی الله علیه و آله یعنی پیشی گرفتگان بر همه قومها یا پیشروان بهشت پیشی گرفتگانند

بایمان و اطاعت یا سبقت گیرندگان در جمیع فضایل و کمالات یا انبیا علیهم السلام که پیشروان

هر ملتی اند در دین و بود از آن اوصیا آنانند نزدیک گردانیده شدگان برحمت و کرامت در بهشت

مشتمل بانواع نعمت حافظ ابونعیم از اهل سنت از ابن عباس نقل کرده و ابن عباس از رسول الله صلی الله

علیه و آله که فرموده آیه علی بن ابی طالب علیه السلام یعنی سبقت گرفته درین امت علی علیه السلام است

و فقیه ابن مغازلی شافعی از مجاهد و او نیز از ابن عباس نقل نموده که گفت از رسول الله صلی الله

علیه و آله شنیدم که در وقت تلاوت این آیت فرمود سبق یوشع بن نون الی موسی علیه السلام و سبق شمعون

الی عیسی علیه السلام و سبق علی علیه السلام الی محمد صلی الله علیه و آله بشی گرفته در امت موسی علیه السلام یوشع بن نون
بود که او پیش از دیگران بموسی علیه السلام ایمان آورد و در امت عیسی علیه السلام شمعون بود و درین امت علی علیه
السلام است که او پیش از همه کس بمحمد صلی الله علیه و آله ایمان آورد و امام فخر رازی در تفسیر قول تعالی و قال رجل مومن
من آل فرعون یکتم ایمانه نقل کرده و دیگران از اهل سنت نیز موافقت او نموده و گفته اند در حدیث وارد است
که سباق الامم ثلثة مومن آل فرعون و حبیب النجار و علی بن ابی طالب و هو افضلهم یعنی پیشی گیرندگان در امتها
سه کس اند مومن آل فرعون یعنی خربیل در امت موسی و حبیب نجار در امت عیسی السلام و امیر المومنین علی بن
ابی طالب در این امت و او از آن دو افضل است و این فضیلت که سبقت در اسلام است ثابت نیست از برای
غیر امیر المومنین علیه السلام هیچ یک از اصحاب را پس او افضل باشد و مستحق خلافت و امامت نه دیگری و همچنین آیه
والذین آمنوا بالله و رسله اولئک الصدیقون که احمد حنبل باسناد خود از ابن ابی لیلی نقل کرده و همچنین
فقیه ابن مغازلی شافعی و صاحب فردوس که چون این آیت نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که صدیقون
سه کس اند حبیب بن موسی النجار مومن آل یس که در سوره یس حرف او مذکور است و خربیل مومن آل فرعون که
که میگفت آیا می کشید شما مردی را که میگوید ربی الله و علی بن ابی طالب علیه السلام و بعد ازان فرمود که و هو افضلهم یعنی
مرتضی علی از آن دو افضل بود و این فضیلتی است که دلالت تمام بر امامت آنحضرت دارد چنانچه اهل سنت هم روایت
نموده اند آیت دیگر قول حق تعالی است والنجم اذا هوی ما ضل صاحبکم و ما غوی و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی
یوحی که علامه حلی رحمه الله در منهاج الکرام آورده نقل از مغازلی و او از ابن عباس رضوان الله علیهما و
همچنین در کتاب غایة المطلوب و ایضا در کتاب احمد بن موفق المکی الخوارزمی که نشسته بودیم با بعضی از
جوانان بنی هاشم نزد رسول الله صلی الله علیه و آله که ناگاه کوکبی از بالا فرود آمد آنحضرت فرمود
که هر که این ستاره در منزل او فرود می آید او وصی من است بعد ازان پس ایشان برخواستند و نظر کردند دیدند
که کوکب در منزل امیر المومنین علیه السلام فرود آمد گویند آن ستاره زهره بود یا زحل و این معنی موجب ظهور نایره حسد
حاسدان شد بی اختیار بر زبان آورده گفتند یا رسول الله بدرستی که تو گمراه گشته در دوستی علی بن ابی طالب
هنوز حرف ایشان تمام نشده بود که این آیت نازل شد که بحق ستاره چون طلوع کند و بزمین فرود آید که گمراه نشد

صاحب شما یعنی محمد صلی الله علیه و آله و خطا نکرد و مرتکب هیچ باطل نشد و از امام جعفر صادق علیه السلام منقول است
فرمود که مراد از ستاره دل آنحضرت است یعنی دل او بغیر از امیر المومنین بکسی فرو نیامد و دل مبارک میل باطل
نفرمود و مفاد آیه آنکه سخن نگفت و نمیگوید از هوای نفس یا از آرزوی طبع یعنی بباطل تکلم نمیکند و دلش با زبان
یکیست و نیست آنچه میگوید مگر وحی که از جانب الله بوی فرود آید پس در باره خلافت امیر المومنین علیه السلام بخواهش خود
چیزی نگفته و تا جبرئیل پیغام نیاورده آنحضرت نقل نفرموده و بفرموده الهی این منصب عالی بوی مخصوص گشته از اینجا
مفهوم میشود که امامت امری است منصوص من الله که تا از جانب الله بشخصی مفوض نگردد رسول او بمقتضای خاطر خود
با حدی رجوع نمینماید و بعضی از معاندین خواسته که آیت نیز از فیض عناد او بی بهره نباشد گفته این آیت مکی است
در اول بعثت نازل شده و ابن عباس در آنوقت متولد نشده بود و از ین غافل که ممکن است که در سال فتح مکه
یا در سال حجة الوداع نازل شده باشد و دیگر گفته است و دور مینماید که اصحاب این لفظ رکیک را نسبت بحضرت
رسول داده گویند که تو در محبت علی گمراه شده گویا نشنیده است که برادران یوسف در اول که میگفتند پدر ما یوسف را
از ما دوستر میدارد ان ابانا لفی ضلال مبین بر زبان می آوردند یعنی پدر ما در گمراهی ظاهری افتاده است
و در آخر که میگفت بوی پیراهن یوسف بشام من میرسد میگفتند انک لفی ضلالک القدیم یعنی تو در همان گمراهی قدیمی
مانده با آنکه اینها از اولاد یعقوب پیغمبرزاده بودند و بر فطرت اسلام متولد شده بودند از آن هم پیغمبر شدند و اینجا
خود یاران در کفر زائیده و مدتها در کفر نشو و نما کرده و بغض و حسد ایام جاهلیت هنوز در سینهها رگ و ریشه قایم
محکم داشت پس این لفظ از ایشان دور نخواهد بود مناقشه دیگرش آنکه در لفظ حدیث واقع شده که ستاره در خانه
هر که فرود آید وصی من خواهد بود و از وصایت خلافت لازم نمی آید جوابش آنکه وصی را چون مطلق گویند بمعنی متصرف
در جمیع امور است و این بعینه معنی خلافت است بلی اگر در جای اضافه بجزئی کنند چنانچه گویند وصی طفل آنجا محل بحث
و مناقشه است و نظر بگفتگوی ایشان بغیر از معنی خلافت از وصی قصد نمیتوان کرد و از جمله دلایل قرآنی سوره
والعادیات است که در کشف الغمه و اکثر تفاسیر مذکور مسطور است که جمعی کثیر از عربان بادیه در وادی رمل اجتماع
نموده داعیه آن داشتند که بر مدینه شبیخون آرند و رسول خدا صلی الله علیه و آله جمعی کثیر را از اصحاب [illegible] بهم
امر نمود که دفع شر ایشان کنند اول ابابکر بگمان آنکه بحلوا خوردن میروند التماس سرداری آن قوم نموده از مدینه

بیرون رفتند وچون بدشمن نزدیک شدند وخبردار بایشان رسید از بیشه بیرون تاخته جمعی کثیر از مسلمانان را
بقتل آوردند وباقی شکسته وپریشان بمدینه رسیدند وبعد از و شجاعت پناه عمر خطاب هوس امارت
نموده لشکرکشی فرمود که ابابکر نکرده بود وهر کرا او بکشتن نداده بود این داد وهرچند که شرمی نداشت
شرمنده ومنفعل برگشت بار سیوم رئیس المنافقین عمرو عاص قدم پیش نهاده گفت یا رسول الله عالم
جنگ را خدعه وفریبی درکار است اگر مرا بفرستی شاید بمکر وحیله کاری از پیش برم وچون رفت
همان آتش درکاسه او هم کردند ودندان مکرش برسنگ خورده بقیة السیف لشکرش را بکشتن داده مردان
اول از شرمندگی خلاصی داد ورسول خدا صلی الله علیه واله چند روزی صبر نموده چون از دشمن ایمن نبود
شیر بیشه شجاعت ومردی امیر المومنین علی علیه السلام فرموده گفت قدم درین مهم که باید نهاد که احوال این مخذولان آنست
وچون کرار غیر فرار قدم در راه نهاد رسول الله صلی الله علیه واله تا مسجد احزاب مشایعت نموده ودرباره امیر
دعا فرموده با جمعی که مامور شده بودند که درخدمت باشند سه سردار سابق را نیز همراه ساخته وداع نموده بمدینه
مراجعت فرمود وحضرت امیر اول راه گردانده بعد از قطع مسافتی بسیار براه آمده شب میرفت وروز می آسود
تا بوادی نزدیک شد وچون عمر عاص ورفقا را بوی فتح بمشام رسید بنیاد نفاق وافساد کرده
لشکر را از وحوش وسباع آن وادی ترسانیده هر سه باتفاق یکیک از لشکریان پیغام میکردند
ومیگفتند مصلحت آنست که بالای وادی مقام گیرید که ما این راه را دیده ایم ومحنت این بادیه کشیده
وبرجان شما میترسیم ومسلمانان درجواب میگفتند که رسول خدا ما را بمتابعت علی علیه السلام امر نموده
واز مخالفت او نهی فرموده چگونه مخالفت او کنیم حاصل که اثری بر نفاق منافقان مرتب نشد چنانچه
در اخر سوره اشعاری بآن شده وصبحی که دشمنان درخواب غفلت بودند بر سر ایشان ریخته از هر طرف
گرد بلا انگیخته وحق سبحانه وتعالی ولی خود را نصرت داده بعضی را کشتند وبعضی را گرفتند وبرخی زخمی
ومجروح گریختند ودر همان صبح جبرئیل امین صورة واقعه را با سوره مبارکه بخدمت رسول صلی الله علیه واله
آورد واهل مدینه را بشارت داد وچون امیر المومنین علیه السلام با فتح وفیروزی برگشته بمدینه نزدیک شد
حضرت رسول صلی الله علیه واله باستقبال او آمده اصحاب از دو طرف صف کشیده استادند وچون چشم علی علیه السلام

بر رسول صلی الله علیه و آله افتاده پیاده شد و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که یا علی سوار که خدا و رسول
او از تو راضی اند و امیر علیه السلام بگریست و رسول فرمود که یا علی اگر نه آن بودی که میترسم که طوایف امت من
در باب تو گویند آنچه نصاری در بارهٔ عیسی بن مریم علیهما السلام گفتند امروز لب میگشودم و در باب تو چیزی میگفتم
که نمیگذشتی بهیچ طایفه از مردمان مگر آنکه خاک قدمین ترا در دیده میکشیدند و مولوی در مثنوی میگوید شعر
گر شودی دیدها تنگ و ضعیف ❊ ور شودی خلق محجوب و کثیف ❊ غیر ازین منطق لبی بگشادمی ❊ در مدحت
داد معنی دادمی ❊ و کسی که درین قسم مدح چنین کند و حق تعالی در شان او سوره چنین فرستد و مدح خدا
در مدح اینها گوید ظاهر الخلافة و نیابت اولی باشد از آنکه با آن حال برگردد و یکی از معاندین درین مقام
گفته که چون میشود که پیغمبر تجویز خدائی علی میکرده باشد و حال آنکه ازین روایت ظاهر میشود که از ترس آنکه او را
بخدائی برسند احوال او را چنانچه هست بیان نفرموده و این گفتگو نیست الا رافضیانی که در محبت علی
بشرط افراط میرسانند و حال آنکه از کلام حضرت مفهوم نمیشود الا آنکه مبادا مردم این اعتقاد کنند و از ترس تجویز
خدائی فهم نمیشود چنانچه او توهم کرده و عجب است که شافعی را امام و پیشوا میدانند و مضمون همین حدیث را
که او بنظم آورده شنیده و این شعر خود بشهرت بحدی رسیده که منکر آن نمیتوان شد و انکار شافعی و شورش میکنند
و این حدیث را منکر میشود شعر لو ان المرتضی ابدی محله ❊ لاصبح الناس طرا سجدا له ❊ کفی فی فضل مولانا علی
وقوع الشک فیه انه الله ❊ و مات الشافعی لیس یدری ❊ علی ربه ام ربه الله ❊ آیت دیگر قول حق
تعالی است در سوره رحمن مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان یخرج منهما اللؤلؤ
و المرجان جمهور اهل سنت حتی انس بن مالک و ثعلبی در تفسیر خود از حافظ ابو نعیم و او از ابن عباس
نقل کرده اند که مراد از بحرین امیر المومنین علی و فاطمه زهرا است و برزخ رسول خدا صلعم است و از لؤلؤ و مرجان
مراد امام حسن و امام حسین است علیهما السلام صاحب الغمه نیز بهمین طریق نقل کرده و در کتب تفاسیر
و مناقب نیز برهمین منوال مسطور است و شیخ عز الدین عبد السلم شافعی مقدسی رساله در مدح خلفای
راشدین نوشته و در آنجا ذکر نموده که چون خدیجه رضی الله عنه بفاطمه علیها السلام حامله شد از غم [illegible] خلاصی
یافت فاطمه با او صحبت و مونس او بود و این از رسول الله صلی الله علیه و آله پنهان میداشت تا روزی آنحضرت

رسید که شنید که خدیجه با کسی در حدیث است پرسید که با که حرف میزنی گفت با این جنینی که در شکم دارم
گفت ای خدیجه بشارت باد ترا که این دختریست که حق تعالی او را گردانیده از نسل من و بعد از انقضای وحی
خلفای طاهرین از وی بهم خواهند رسید و بعد از آنکه تولد یافت و بحضرت بدر بزرگوار بود تا روزی که ملکی محمود نام
از جانب رب العزت آمده گفت امر حق تعالی است که فاطمه را با علی تزویج کنی که حضرت عزت در بالای هفت آسمان
در حضور جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و هفتاد هزار از ملائکه کرام که هر یک چون سر بسجده نهند تا روز قیامت بر نمیدارند
امر شد که سرها از سجود بردارند و بر عقد علی و فاطمه گواه باشند و جبرئیل خطبه خوانده و اسرافیل و میکائیل گواه شدند
و امر شد که جمیع حوریان در زیر شجره طوبی حاضر آیند و شجره را امر شد که آنچه ودیعت بود بر حوریان نثار کند و جوز
و لوز و شکر از در و یاقوت و شکر جنبت بر ایشان نثار کرد و حوریان آنچه گرفته بودند و به تبرک نگهداشتند بآن فخر میکنند
از نثار تزویج فاطمه و علی است و حضرت رسول نیز اصحاب را جمع نموده خطبه ادا فرموده گفت که اشهدکم انی
زوجت فاطمة لعلی یعنی گواه میکنم شما را بآنکه من تزویج کردم فاطمه را بعلی پس چون ملاقات کردند بهم بحر نبوت
از طرف فاطمه و بحر فتوت از جانب علی مرج البحرین یلتقیان تحقیق یافت و چون وجود حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله سبب آنست که نه فاطمه را بر علی دعوی ایست و نه علی را از و شکوه معنی بینهما برزخ لا یبغیان
بظهور رسید چون سیدین شهیدین ختنین سبطین یعنی حسنین که دو ریحانه او بودند و هر وقت بایشان
نظر میکرد میگفت هذان سیدا شباب اهل الجنة یعنی این هر دو بهترین جوانان اهل بهشتند و پدر ایشان بهتر است
از ایشان و فاطمه پاره ایست از من آزار کننده ایشان آزار کننده منست و خوشحال سازنده ایشان
خوشحال کردانندهٔ من بجمال با کمال خود باعث روشنی دیده و سرور سینه سید کائنات شدند مصرح یخرج منهما
اللؤلؤ والمرجان ظاهر گشت تا اینجا کلام شیخ عبد العلام است و نقل این حکایت از علمای ایشان
در استحقاق خلافت آنحضرت تمام است آیت دیگر قول حق تعالی است در سوره احزاب که فرموده
ان الله وملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و آله وسلموا تسلیما و در صحیح مسلم مذکور است
که چون این آیه آمد پرسیدند که یا رسول الله سلام بر شما دانسته ایم صلوة بر شما چگونه است حضرت فرمود
که بگوئید اللهم صل علی محمد و آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید و در صحیح بخاری از کعب

بن عجره نقل نموده که او گفت سؤال کردیم از رسول خدا و گفتیم یا رسول الله چگونه [illegible] صلوات بر شما
و اهل بیت بفرستیم درستی که حق تعالی تعلیم کرد ما را سلام بر شما پس آنحضرت فرمود که بگوئید اللهم صل علی محمد و آل
محمد کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید و هر گاه خدا و رسول امر بصلوة بر آل کرده باشند
و درین شکی نیست که امیر المؤمنین افضل آل محمد است پس البته او اولی و انسب باشد بنیابت و خلافت
رسول صلی الله علیه و آله و در بیان آنکه با انبیای سابق آل را ذکر نمیکرده اند از صلوات و در صلوة بر خاتم
انبیا اللهم صل علی محمد و آل محمد باید گفت و بی ذکر آل صلواة نباید فرستاد سلطان فاضل سید غیاث الدین اولجایتو
محمد خدابنده دو وجه بخاطر رسیده در تواریخ ذکر نموده اند و صحت عقیده و مقدار دانش و فهم آن پادشاه
مغفور از آن استنباط فرموده مشهور است که روزی در مجلس وعظ نشسته بود که واعظ در فضیلت صلوات
سخن میکرد پرسید که چرا در صلوات با انبیای دیگر آل مذکور نشده و در پیغمبر ما با قران آل شده واعظ
در فکر جواب متأمل بود که سلطان گفت مرا درین مسئله دو نکته بخاطر میرسد بر علما عرض نمایم اگر پسندند
افتاد انصاف بدهند والا غرامت بکشیم یکی آنکه چون دین و ملت پیغمبران سابق در معرض تبدیل و تغییر
و منسوخ شدن بود امضای احکام آن لازم نبود اما دین محمدی چون تغیر و تبدیل در آن راه ندارد
و تا دامن قیامت بر یک قرار است و هر که تابع این دین است احکام آنرا از اولاد او صلوات الله علیه و آله
اخذ کنند باید که در صلوات ذکر آل و فرزندان نیز کرده پیوسته باشد تا امت و متابعان را معلوم شود که
ایشان حافظ دین و ملت اند و حرمت و عزت ایشان نیز واجب و لازم دانند و از جمله فرایض شناسند وجه
دوم آنکه چون دشمنان آنحضرت را ابتر میخواندند حق تعالی ابتریت را بر دشمنان آنحضرت انداخت که کس
ایشان را نام نبرد و ذکر نکنند و نسلشان منقطع کرد و نام آل را با نام پیغمبر مقرون ساخت تا هیچکس ذکر پیغمبر را
صلی الله علیه و آله بی ایشان نکنند و نسل ایشان روز بروز زیاده شود و تا نام او باشد نام ایشان با آن
متصل و مقرون باشد چون سلطان از تقریر جواب فارغ شد فضلای مجلس زبان بتحسین و آفرین گشودند
و بعضی از علما وجه دیگر گفته اند و آن اینست که هر گاه در نماز که افضل اعمال بدنیه است صلواة بر ایشان [illegible]
صلوة نوشته
باشد بی آنکه آن نماز درست نباشد یقین که در دیگر امور تابعیت ایشان اولی خواهد بود و این حجه کلی ار

متعصبان سنت است در باب دهم از کتاب صواعق از شافعی شعری باین مضمون نقل کرده و آن اینست

یا اهل بیت رسول الله حبکم فرض من الله فی القرآن انزله کفاکم من عظیم القدر انکم من لا یصلی علیکم لا صلوة له یعنی ای اهل بیت رسول دوستی شما دوستی است که حق تعالی در قرآن عزیز آنرا واجب ساخته و بخلق فرستاده در بزرگی مقام و مرتبه شما همین بس است که هر که در نماز بر شما صلواة نفرستد نماز او مرتبه قبول نمی یابد و در استدلال باین آیت بر کرامت و بزرگی اهل بیت گفته که رسول الله صلی الله علیه و آله ایشان را قایم مقام خود کردانیده و چنانچه صلواة بر آنحضرت موجب تعظیم ایشان صلواة بر ایشان نیز باعث تعظیم آنحضرت است و مرویست که در روزی که ایشان را در عبای خود داخل کرد فرمود اللهم انهم منی و انا منهم فاجعل صلواتک و مغفرتک و رحمتک و رضوانک علی و علیهم یعنی بار خدایا ایشان از منند و من از ایشانم پس بگردان صلوات و آمرزش و رحمت و بخشایش خود را بر من و بر ایشان و چون در وقت دعا ایشانرا با خود شریک ساخته از مؤمنان نیز طلب فرموده که از حق تعالی در وقت سؤال رحمت ایشانرا با او شریک سازند و در حدیث وارد شده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که لا تصلوا علی صلوة البتراء فقالوا و ما صلوة البتراء قال تقولون اللهم صل علی محمد و تمسکون بل قولوا اللهم صل علی محمد و آل محمد یعنی صلواة بتر بر من نفرستید پرسیدند که صلوات بتر کدام است فرمود آنکه بگوید اللهم صل علی محمد و بس کنند بلکه بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد چه بتر ابتر یعنی بریده است یعنی آن قسم صلوات فرستادن موجب بیزاری و ناخشنودی آنحضرت است نعوذ بالله منه و همچنین ذکر علی بعد از نام حضرت رسالت و فاصله کردن میان نام حضرت و آل بلفظ علی باین طریق که بگویند صل الله علیه و علی آله یا بگویند اللهم صلی علی محمد و علی آل محمد چه مشهور است که من فصل بینی و بین آلی بعلی لم ینل شفاعتی یعنی هر که فاصله کند میان من و اهل بیت من بلفظ علی شفاعت مرا در نمی یابد و چون صلوات از حق تعالی رحمت است و از غیر او طلب رحمت و نزد بعضی معنی اللهم صل علی محمد و آله اینست که بار خدایا تعظیم کن محمد و آل او را در دنیا باعلای دین و اظهار دعوت و ابقای شریعت و در آخرت بقبول شفاعت در امتش و ثواب و اظهار فضل ایشان بر اولین و آخرین گفته اند که این تشریف ابلغ است از تشریف آدم بسجود ملائکه چه در هر تشهد واجب است و شیخ طوسی رحمه الله آنرا از ارکان نماز شمرده و از امام جعفر صادق مرویست که هر که نماز کند

وصلوات نفرستند وعمداً ترک کند نماز او صحیح نیست اما در غیر نماز خلافست بعضی گفته اند در هر مجلسی
یکبار واجب است و بعضی بر آنند که در عمر یکبار واجبست و مذهب ابن بابویه آنست که هرگاه نام آنحضرت مذکور شود صلواة
بر او واجبست چه این دلالت بر رفعت شان آنحضرت و شکر احسان او میکند و ما بآن مأموریم لا تجعلوا دعاء الرسول
کدعاء بعضکم بعضا یعنی مگردانید خواندن رسول را چون خواندن بعضی از شما بعضی را و مرویست که پرسیدند یا
رسول الله چگونه است قول حق تعالی ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یعنی سر این چیست که حق تعالی گفته بدرستی که خدای
تعالی و ملائکه او صلوات بر پیغمبر میفرستند آنحضرت در جواب فرمود که این از علم مکنون است یعنی پوشیده از خلایق و اگر
سوال نمیکردید از آن خبر نمیدادم حق تعالی دو فرشته را بر من موکل کرده اینده نام برده نمیشوم من نزد بنده مومن که بر من صلوات
فرستد مگر آنکه آن دو فرشته میگویند حق تعالی ترا بیامرزاد پس حق تعالی و ملائکه در جواب آن ملک میگویند آمین و ذکر
کرده نمیشوم نزد بنده مسلمان که صلوات بر من نفرستد الا آنکه آن دو ملک گویند نیامرزد خدای تعالی ترا و گویند
خدا و ملائکه در جواب ایشان آمین و نزد امامیه آنست که بتنهائی بر هر از ائمه علیهم السلام صلوات میتوان فرستاد
و صاحب کشاف و شارح بخاری گفته قیاس مقتضی آنست که صلوات بر هر یک از آحاد مسلمین توان فرستاد
لیکن چون رافضیان در ائمه خود این را شایع میدانند ما منع میکنیم و در اصل میتوانیم نیز بجهت آنکه برفض
متهم نگردیم مکروه میداریم چنانکه مصنف هدایه حنفی گفته که انگشتری در دست راست کردن سنت است
لیکن چون شعار رفضه است ما در دست چپ میکنیم و بعضی گفته اند ما تجویز فاصله میان نبی و آل رغماً
للشیعه کرده ایم و بعضی از علمای شافعیه گفته اند تسطیح قبور سنت است لیکن چون شعار شیعه شده است ما تسنیم را
اولی میدانیم و جمعی گفته اند وضو ساختن از حوض افضل است از وضو ساختن از آب جاری رغماً لهم و
خوش گفته هرگاه رافضیان زنده اند سنیان رغماً لهم حرام مردن را اختیار میکنند درین مراجز تست و همچنین
آیه والذین یؤذون المؤمنین والمؤمنات بغیر ما اکتسبوا نازل شده است در شان امیر المومنین علیه السلام چه جماعتی
از منافقان ایذاء آنحضرت میکردند و تکذیب او مینمودند و این آیت بآیه سابق مربوطست و هرگاه حق تعالی صلوات
بر رسول فرستد پس ایذای حق تعالی هم ایذاء آنحضرت خواهد بود چه ایذاء رسول چنانست پس ایذای رسول هم ایذای
خداست چه ایذاء علی علیه السلام ایذاء رسول است پس ایذای او هم ایذای خدا باشد و این صفت دیگری از آنست

پس او علیه السلام افضل باشد و از مقاتل منقول است که آیه سابق نیز که ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا
والآخرة است هم در شان امیر المومنین نازل شده و مرویست که بعد از نزول این آیت حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله یکتا موی خود را گرفته فرمود که یا علی من اذی شعرة منک فقد اذانی و من اذانی فقد اذی الله و من اذی
الله فعلیه لعنة الله یعنی ای علی هر که برنجاند یک موی از ترا بتحقیق که مرا رنجانیده و هر که مرا برنجاند خدا را رنجانیده و هر که
خدای را برنجاند بر و لعنت الهی ریزان گرددو او را از رحمت خود دور گرداند و بعینه مثل این حدیث در شان فاطمه
علیها السلام واقع شده این دو آیت نیز نص است بر افضلیت مثل آیه سابق ایت دیگر قول حق تعالی است فسوف
یاتی الله بقوم یحبهم و یحبونه که ثعلبی در تفسیر خود ذکر کرده که این آیت نازل شد در شان امیر المومنین علی بن ابی طالب
علیه السلام و اول آیت اینست که یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف الی حق سبحانه خبر میدهد که هر که از
شما از دین برگردد و مرتد شود پس زود باشد بیارد حق تعالی قومی را که دوست دارد ایشان را و ایشان دوست دارند
او را مهربان باشند بر مومنان و سخت دل باشند بر کافران جهاد کنند در راه خدا و از ملامت کسی نترسند و از امامین
همامین امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام مرویست که فرمود این آیت در شان امیر المومنین
علیه السلام و اصحاب او که مقابله کردند با ناکثین و قاسطین و مارقین که جنگ جمل و نهروان و صفین است
و اینها خوارج و نواصب و اهل ارتداد بودند و بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله کسی که متصف باین پنج صفت
مذکوره باشد نبود الا امیر المومنین علیه السلام و موید این است قول رسول صلی الله علیه و آله که فرمود که
در غزوه خیبر فردا رایت را بکسی دهم که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول او را دوست دارند
و کرار غیر فرار باشد و باقی صفات در وی چون روز روشن است و فخر رازی نیز گفته که بدو دلیل باید که این
آیت در شان علی علیه السلام نازل شده باشد یکی آنکه در روز خیبر رسول خدا فرمود لاعطین الرایة
غدا الخ و صفاتی که درین آیت مذکور است همان صفات است بعینها و وجه دوم آنکه بعد از این آیت مبارکه
انما ولیکم الله و رسوله واقع شده بی فاصله و این آیت در شان علی علیه السلام است پس اولی آنست
که آیه متصله سابق بر او باشد هم در شان آنحضرت باشد ولیکن بعد از آن تشکیکات واهیه کرده و اکثر جواب
آن همه که هر کجای بیشتر که آب نباشد جواب هم حاضر هست اما بجهت خوف ملال از درازی نفس ترک نقل

انتهی آیت دیگر قوله حق تعالی است در سوره الحاقه تعیها اذن واعیه یعنی و نگاه دارد این پند را گوش
نگاهدارنده که نفع گیرد از آنچه شنود و در حدیث وارد است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از نزول آیت فرمود
که من از خدای تعالی درخواستم که بگرداند اذن واعیه گوش ترا ای علی چه گوش نفع گیر آنحضرت را بود که هرگز نسیان
بر وطاری نشد و در کشف الغمه از بریده و در مناقب خوارزمی از ابی احمد عاصمی نقل کرده که رسول صلی الله علیه و آله
گفت حق تعالی امر کرد مرا که تو نزدیک باشم و از تو دور نباشم و آنکه تعلیم کنم ترا و آنکه تو بشنوی و یاد گیری و این آیه
نازل شد در تفسیر ثعلبی مسطور است که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت از حق تعالی درخواستم که بگرداند گوش بندگان
نگاهدارنده گوش ترا و ترا تعلیم کند و سزاوار است حق تعالی را که ترا بشنواند و ترا لازم است که یادگیری پس این
آیه نازل شد و حافظ ابونعیم در حلیه از امیر المومنین علیه السلام نقل کرده و ابو القاسم در تفسیر خود او نیز از علی علیه السلام
که آنحضرت فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله مرا بسینه بی کینه خود چسبانید و گفت پروردگار من مرا امر کرده که نزدیک
سازم بخود ترا و دور نگردانم از خود ترا بشنوانم ترا و تو فرا گیری و تعیها اذن واعیه در همین نازل گشته و در مناقب
از ابن عباس نقل نموده که چون این آیت نازل شد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که از حق تعالی در
خواستم که بگرداند این گوش را گوش علی و علی علیه السلام گفت بعد از آن هیچ خبر نشنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله
مگر آنکه آنرا حفظ کردم و در گوش نگاهداشتم و فراموش نشد و صاحب کشاف و فخری رازی هر یک بعد از ذکر
روایت نزول آیت در شان امیر المومنین علیه السلام نکته آنکه ذکر کرده اند در بیان آنکه چرا اذن واعیه
واقع شده بصیغه واحد نکره نکته آنکه تا اشعار باشد بآنکه گوش پندپذیر در میان خلق کم است و سرزنش کند
مردمان را بآنکه گوش نمیکنند و فرا نمیگیرند و مولوی در وصف حال این طایفه گفته شعر که هر چه ناصح را بود صد داعیه
پند را اذنی بباید واعیه پس وصیت کرد و تخم وعظ کشت چون زمینشان شوره بد سودی نداشت
و آنکه مراد آنست که یک گوش که پند فرا گیرد و فرمان بردار حق تعالی گشته نزد حق تعالی بعالمی برابر است و آن یک سواد اعظم است
و غیر از او اگر عالمی پر باشد التفاتی از جانب حق تعالی بطرف ایشان نیست و وجود شان با عدم یکسان است و هم طفیلی
وجود آن یک کسند چنانچه مولوی رومی گفته است قطب شیر و صید کردن کار او باقیان خلق باقی خوار او
پس بگواهی دو کس که رأس و رئیس اهل سنت اند حضرت امیر المومنین علیه السلام مخصوص باشد بآنکه دعای پیغمبر

صلی الله علیه و آله در حق او مستجاب شده و غیر او همه محل سرزنش و هدف تیر ملامتند و التفاتی بسوی ایشان نیست.

و از منظور نظر الهی است پس او احق و اولی بامامت و خلافت رسول صلی الله علیه و آله باشد و هر عاقل که تامل

در کتاب خدا و حدیث مصطفی صلی الله علیه و آله کند میداند که زیادتی نمی باشد الا بعلم حق تعالی فرمود انما یخشی الله

من عباده العلماء یعنی خوف و خشیت منحصر است در علما و رسول او گفته فضل العالم علی العابد کفضلی علی ادناکم یعنی

زیادتی صاحب علم بر عبادت کننده بی دانش همچو زیادتی منست بر یکی از شما که از همه فروتر مرتبه تر باشد

و در این نیز کسی را شک و شبهه نیست که امیر المومنین علیه السلام اعلم و افقه از باقی صحابه بود و استغنا او از همه

در همه باب خصوصا در علم مشهور است و قرار دیگران بنادانی خود و احتیاج در همه چیز بتخصص در حل مشکلات

در همه جا نزد همه کس مذکور حتی اکه خلیفه دوم در هفتاد مقام باعتراف هم لولا علی لهلک عمر گفته و خلیفه اول بار بر

که بر منبر رفت میگفت اقیلونی بر ین قیاس حال دیگران پس آنحضرت اعلم باشد و هر که اعلم است افضل است و بعد از ثبوت

این دو مقدمه نتیجه بدیهیست و انکارش مکابره و عناد و السلام علی من اتبع الهدی آیت دیگر ان الذین امنوا

و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه آنست که جمهور اهل سنت حتی ابن حجر در صواعق از ابن

عباس نقل کرده اند و صاحب کشف الغمه نیز از حافظ ابن مردویه که چون این آیت نازل شد حضرت رسالت

پناه صلی الله علیه و آله فرمود یا علی هم انت و شیعتک تأتی انت و شیعتک یوم القیمة راضین و یاتی

اعداؤک غضبانا مقمحین یعنی یا علی اهل آیت توی و شیعیان تو خوشوقت و راضی خواهید آمد روز

قیامت تو و شیعیان تو و آزرده و غضبناک خواهند آمد در آنروز دشمنان تو چه معنی آیت آنست

که آنانکه گرویدند و کردند عملهای پاک و ستوده ایشانند بهترین همه آفریدگان و بهترین ایمان درست

به عمل صالحست و این هر دو در امیر المومنین و ائمه معصومین و تابعان و دوستان صفت کمال دارند

و غیر ایشان این دو صفت را دعوی میکنند و گفته اند فرق است میان آنکه جان بخرد یا آنکه بخود

برب بماند پس بندی آیت دیگر قول حق تعالی و العصر ان الانسان لفی خسر الا الذین امنوا و همچنین آیه آخر

این سوره و تواصوا بالصبر که هر یک بسر خود دلیل جداییست بر امامت آنحضرت در آیه اول

مراد از الا الذین امنوا امیر المومنین است علیه السلام و سلمان رضی الله عنه و انسانی که در زمانی

زیانکار است ابوجهل است بنابر تفسیر مشهور و نیشابوری در تفسیر خود گفته که از مقاتل منقول است که مراد از انسان
ابولهب است که ابوجهل با ابولهب میگفتند که محمد در زیان کار است پس قسم یاد کرده حق تعالی بعصر که مراد
نماز عصر است یا عصر هر پیغمبری یا زمان پیغمبر ما یا روزگار چه مشتمل است بر عجایب و غرایب بسیار بر آنکه امر بقدر آن خبریست
که یکی از آن دو توهم کرده اند و الف لام در الانسان الف لام جنس است و تنکیر خسر از جهت تعظیم یعنی بدرستی
که همه از آدمیان در زیان کاری اند که عمر را در مطالب ناپایدار دنیا صرف مینمایند و هر روز عمر ایشان در کاستی است
و با چشم بهم زدن سرمایه از دست رفته و کسب طاعتی نکرده پس همه عمر در نقصان و زیان اند مگر آنهاکه ایمان آورده اند
و کرده اند کردارهای پسندیده و آخرت را ابد بنا خریده اند و رستکاری یافته و فاضل نیشابوری در تفسیرش گفته و اگر چه بنده
بمناجات و تحصیل عبادات مشغول باشد که هنوز در زیان کار است چه هیچ طاعتی و عبادتی نیست که به از آن نتوان بجا
آورد و بنده را ممکن نبوده باشد که عملی بکند که اثر آن باقی ماند و لذت آن دایمی باشد چه جای آنکه عمر را در غفلت بسر برد
و وقتی خبردار شود که بجز حسرت و ندامت چیزی نداشته باشد چنانکه حکیم سنائی گفته شعر مثلت هست در سرای غرور
مثل آن یخ فروش نیشابور در تموز آن یخک نهاده به پیش یک خریدار نی و او درویش یخ گدازان شده ز گرمی و مرد
با دل دردناک و با دم سرد این همی گفت و اشک می بارید که بسی مان نماند و کس نخرید و تواصوا بالصبر
از ابن عباس رضی الله عنه مرویست که گفت هو علی علیه السلام و ضمیر راجع است بمدلول ضمیر جمع بجهت تعظیم یعنی آنانکه
وصیت کرده اند یکدیگر را بعمل درست و امر بطاعات و صبر از معاصی و اقامت بر طریق حق مستقیم و دوری از
مناهی و نافرمانی پس هرگاه ایمان و عمل صالح در اول و وصیت بصبر در آخر بعلی علیه السلام مخصوص باشد
او اولی باشد بجانشینی پیغمبری که حق تعالی او را بهمین کار بخلق فرستاده است است دیگر یا ایها الذین
امنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین است که حق تعالی واجب ساخته [illegible] بر ما بندگان بودن با
صادقان و آنهائی که معلوم است از ایشان راستی و درست کرداری و درست گفتاری و آنها نیستند مگر جمعی
که معصوم باشند چه تجویز کذب و دروغ در غیر معصوم میرود و آن معصوم امیر المومنین است علیه السلام [illegible] داف
دوست و دشمن معصومی غیر از و نبود پس او امام باشد و حافظ ابونعیم از اهل سنت از ابن عباس نقل کرده
که این آیت در شان آنحضرت نازل شده و همچنین و ارکعوا مع الراکعین که آن نیز نازل شده است در شان حضرت

رسالت پناه صلی الله علیه و آله و مرتضی علی علیه السلام و بندگان را امر شده برکوع یعنی خضوع و خشوع و حضور قلب
با ارکان و از ابن عباس مرویست که گفت مراد از و ارکعوا مع الراکعین رسول الله و مرتضی علی علیه السلام است
چه این هر دو اول انکسانند که سجود و رکوع نموده اند پیش از همه دیگر از آیات آیات سوره برات است و این
سوره را سوره برائت و توبه و فاضحه و مخزیه و عذاب گویند چه در وی برائت از کفار و در وی ذکر توبه مومنانست
و فضیحت کننده اهل نفاق است و رسوا کننده منافقان است و ذکر عذاب در وی بیشی از ذکر سورها است
و ترک بسمله در وی جهت آنست که بسم الله الرحمن الرحیم امانست و این سوره برای رفع امان آمده نقله آثار
از موالف و مخالف متفق اند بر آنکه چون سوره برائت نازل شد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله سی یا چهل آیت
از اوایل سوره بابی بکر داده فرستاد که بمکه رود در موسم بر اهل مکه بخواند چون او پاره از راه را قطع نمود جبرئیل
علیه السلام نزول نموده گفت بدرستی که حق تعالی ترا سلام میرساند میگوید لا یؤدی عنک الا انت او رجل منک
یعنی باید که تو خود متصدی این امر شوی یا مردی که از تو باشد پس آنحضرت صلی الله علیه و آله امیر المومنین علیه السلام
را فرمود که بر ناقه غضبا سوار شده خود را برساند و سوره را از و گرفته خود طریق رسالت بجا آورد و حضرت امیر
بموجب فرمان روان شده سوره را از و گرفت با اهل مکه رسانید و چون ابوبکر برگشته از سبب آن پرسید فرمود که
امر الهی شد که من خود آنرا برسانم یا کسی که از من باشد و چون علی از من بود او را فرستادم و این دلالت صریح
دارد بانکه امیر المومنین علیه السلام از حضرتست و بمنزله آنحضرتست در تبلیغ احکام الهی و دیگری نشد و علما
این حدیث را نیز دلیلی جداگانه شمرده اند بر همین مطلب و این نیز معلوم شد که شخصی که حق تعالی اهلیت رسانیدن
آیتی چند از [illegible] بعضی از مردم او را امین نداند چگونه صلاحیت آن دارد که در رسانیدن
تمام آیات کتاب کریم [illegible] امت جمیع امت رسول عظیم او را امین دانند و امام خوانند و چگونه
امین باشد در [illegible] جمیع دین الهی و حال آنکه خدای تعالی در بالای هفت آسمان او را عزل
نموده [illegible] عزل نمودن و دو تی ساختن فرقی که بر عقلا نیست و در مثل است که عزل طلاق
[illegible] دانند [illegible] از فرمان الهی معلوم شد که او بمنزله پیغمبر نیست در تبلیغ احکام چه روا نیست نزد
هیچ [illegible] تقدیم مفضول بر افضل و ابن بابویه رحمه الله در همین مقام افاده نموده که هر گاه بموجب

خبر ندکو را ابوبکر از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله غایب شد هر آینه تابع او نخواهد بود بدلیل قول حق تعالی فمن تبعنی
فانه منی و هرگاه تابع حضرت پیغمبر باشد محبت و دوستداری او نیز نخواهد بود بدلیل قول باری تعالی قل
ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و یغفر لکم ذنوبکم و هرگاه محب خدا نباشد مبغض او خواهد بود و حب
نبی ایمان و بغض او کفر است و چنانچه باین خبر درست شد که علی علیه السلام از حضرتست دیگر روایات نیز
بر آن دلالت دارد از آنجمله مخالفان در تفسیر قول حق تعالی افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه
روایت کرده اند که مراد بصاحب بینه حضرت پیغمبر است و مراد بشاهد که تالی او باشد امیر المومنین است و ایضا
روایت کرده اند از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که فرمود طاعة علی کطاعتی و معصیته کمعصیتی و روایت
کرده اند که حضرت جبرئیل در غزای احد نظر بحضرت امیر علیه السلام انداخت و دید که آن شهسوار معرکه لافتی
و مبارز میدان هل اتی در پیش روی معرکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مجاهده مینماید گفت یا محمد
این غایت یاری و جان سپاری است که علی در نصرت تو بجا می آرد حضرت رسالت فرمود که یا جبرئیل
انه منی و انا منه و جبرئیل فرمود و انا منکما تا اینجا سخن ابن بابویه است و آیه دوم از ابتدای سوره که و اذان
من الله یوم الحج الاکبر است و در مسند احمد بن حنبل مسطور است که هو علی حین اذن بالایات من سورة براءة حین
انفذها النبی صلی الله علیه و آله مع ابی بکر و اتبعه بعلی فرده و مضی بها علی علیه السلام و قال النبی صلی الله علیه و آله قد امرت
ان لا یبلغها الا انا او واحد منی یعنی آن موذن علی بود که آن احکام را باهل مکه رسانید در وقتی که آگاه
ساخت بآن آیات که از سوره برائت بود اهل مکه را هنگامی که فرستاد آن آیات را با ابابکر و علی علیه السلام را از
پی او فرستاد و او را برگردانید و خود آیات را برد و خوف نداشت با آنکه حضرتش بسی از اکابر و اهالی مکه را
کشته بود و موسی علیه السلام با آنکه یک کس را کشته بود چون مامور شد که بهدایت فرعون رود گفت خوف دارم
که از ایشان مردی را کشته ام چون ابوبکر برگشت و از وجه برگردانیدن پرسید رسول صلی الله علیه و آله گفت از
جانب خدا مامور شدم که نباید که آن آیات را برساند مگر من یا شخصی که از من باشد و کسی من مانند و مروی است
که امیر المومنین علیه السلام عذر گفت که من خطیب نیستم و خورد سالم و رسول الله فرمود که بامر الهی ناچار است
که یا من بروم یا تو گفت پس هرگاه چنین است بروم و رسول الله گفت برو که حق تعالی که زبان و دل ترا گویا و ثابت

بتوان از رانی میدند [illegible] یکی از معاندین گفته که فرستادن علی را بعد از ابی بکر بجهت این بود که در میان عرب مقرر
و معهود بود که اگر عهد و پیمانی در میان آید بغیر از قول آن عهد کنند یا یکی از خویشان او را اعتبار نمایند و چون رسول خدا
صلی الله علیه و آله در مکه با قبایل عرب عهد کرده و دو سه قبیله نقض عهد کرده بودند بجهت تنبیه ایشان بایست که خود برود
یا خویشی از و علی را فرستاد نه آنکه ابا بکر را قابلیت این کار نبود و جوابش آنکه خدا و رسول خدا منزه و مبرا اند از
آنکه فعل عبث کنند پس فرستادند کسی را اول بار و باز او را برگردانیدن باید که بنا بر غرضی متعدیه باشد چون تنبیه
بر فضیلت و بزرگی آن شخص و بلند شدن نام و آوازهٔ او و یا آنکه مردمان بدانند که از دیگران این کار نمی آید یا این امر
از آن مرد متمشی نمیشود و اگر در همین مقام اول بار سوره را بامیر المؤمنین علیه السلام داده میفرستادند مردمان را
گمان آن می شد که درین جماعت غیر از آن حضرت کسی نبوده که صلاحیت این کار داشته است و آنکه گفته در
میان عرب مقرر بود الخ اگر این قاعده مقرر میبود البته رسول الله میدانست و برو مخفی نمیبود و آنکه آخر از قاعده
عرب خبردار شده باشد معنی ندارد پس مشخص شد که مراد آنست که ابی بکر نزد الله تعالی قابلیت این کار نداشته
و هرگاه کسی از این قسم امری عاجز باشد بیقین امر امامت را قابل نخواهد بود و هر که در علم خود زبون باشد
عارف کردگار چون باشد آیت دیگر آیه منوره نور است حق تعالی فرموده الله نور السموات و الارض
مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجة کانها کوکب دری یوقد من شجرة مبارکة زیتونة
لا شرقیة و لا غربیة تا آخر آیت که اهل سنت از حسن بصری که رئیس و مقتدا و واعظ و صاحب مجالس میدانند
نقل کرده اند که گفت مراد از مشکوة فاطمه است و مصباح امام حسن و امام حسین اند و زجاجه گویا ستاره
درخشنده است فاطمه است در میان زنان دنیا و شجرهٔ مبارکه ابراهیم است علیه السلام نه شرقی است و نه غربی
یعنی نه یهودی است [illegible] نی یکاد زیتها یضیء علی است که از و بدیگران رسیده نور علی نور امام بعد از امامی است
که از ذریت او [illegible] باشند و حق سبحانه راه نماید بسبب آن هر که را خواهد که واسطه هدایت
خلایق شوند و [illegible] چون حق تعالی در شان فاطمه و حسنین این مثل زده باشد و این مرتبه قرار داده
نظر [illegible] حضرت امیر المؤمنین را که اکمل و افضل است باین محل مرتبه اولی خواهد بود پس از باقی
امت نفس اقدم و افضل و اتم و اکمل باشد و معنی آیه آنست که حق تعالی نور آسمانها و زمینها است

دیگر از نامهای حق سبحانه نور است و نور کیفیتی است که باصره اول او را دریابد و بواسطهٔ او چیزها را ادراک نماید
چون کیفیتی که فایض گردد مثلا از نیر اعظم بر جرمها و باین معنی اطلاق نور بر حق سبحانه روا نباشد و چون خود را
باین نام خوانده پس معنی آنست که الله ذو نور است یعنی خداوند نورها یا بمعنی منور است یعنی نور دهنده و روشن کننده
آسمانها بملایکه مقربین و زمینها بانبیا و مرسلین یا روشنی بخش دلها بانوار معرفت یا آنکه چون نور سبب ادراک
چیزهاست و حق تعالی بیان کننده است هرچه بندگان را بکار آید و راه نماینده پس او را نور توان گفت و نزد
محققان نور حقیقی هستی حق است که در وسط قندیلها شد و بدو ظاهر اند و او از همه مخفی و مشکوة انبوبهایست
آهنی که در وسط قندیل باشد و مصباح فتیله و آن انبوبه در قندیلی از آبگینه که گویا ستاره ایست درخشنده
از روغن بسیار نفع که زیتون است از درخت مبارک نه در طرف مشرق است از معموره و نه در طرف مغرب
بلکه محل روییدن او دلالت شام است یا اصل او از بهشت است یعنی از درختهای این جهان نیست
که شرقی یا غربیش توان گفت نزدیکست که روغن آن درخت روشنی دهد بنفس خود و اگرچه آتش
بوی نرسیده باشد یعنی بمثابه درخشنده است که بی آتش روشنی دهد بر روشنی افزودن یعنی صفات زیت
با نور چراغ نار رسیده و لطافت زجاجه بر آن افزوده راه مینماید حق تعالی بنور معرفت خود هر که را میخواهد
و مثلها میزند خدا تعالی برای مردم تا زود دریابند و او بهمه چیزها داناست و گفته اند مراد نور ایمان است
تشبیه کرده سینه مومن را بمشکوة و دل او را در سینه بقندیل زجاجه در مشکوة و ایمان بچراغی افروخته
در قندیل و قندیل را بکوکبی درخشنده و کلمهٔ اخلاص را بشجرهٔ مبارکه که فیض بی آنکه بر زبان مومن گذرد
عالم را منور کند و چون بر زبان گذرد عالم را منور کند و چون بر زبان جاری [illegible] دلها آن
بازگشت نور علی نور بظهور آید یا آنکه نور معرفت الهی در زجاجه دل عارف [illegible] سینهٔ او افروخته از
برکت زیت تلقین شجره وجود مبارک محمدی صلی الله علیه و آله که نه شرقیست [illegible] غربی بلکه مکیست و از فرا
گرفتن عارف آن اسرار را از تعلیم سید ابرار ستر نور علی نور معلوم تواند کرد یا نور قرآن است در دل
مومن زجاجه و زبان او مشکوة و قرآن مصباح و شجره وحی الهی که حد وسط است هنوز ناخوانده دلایل او
روشن است چون قرائت کنند نور علی نور باشد و علی بن ابراهیم از امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده که

مشکوة حضرت [illegible] است مصباح حسنین و حضرت فاطمه علیها السلام در میان زنان عالم گویا کوکبی است
درخشنده افروخته شده از شجره مبارکه حضرت ابراهیم نه مایل بیهودیت است و نه بنصرانیت نزدیکست
که علوم محتاج که در چشمه دل آنحضرت جا گرفته نور آن بخاص و عام برسد و چون امامی از و بوجود آمد
نور علی نور بحصول رسید و حق سبحانه راه نماید بسبب آن امامان هر کرا خواهد که واسطه هدایت خلق
ایشان ساخته و امام محمد باقر فرموده مصباح نور علم است در سینه پیغمبر و زجاجه سینه علی بن ابی طالب
که علم خود در سینه بی کینه او بودیعت نهاده نزدیکست که عالمی از آل محمد صلوات الله علیهم تکلم
فرماید باین پیش از آنکه از وی بپرسند نور علی نور امامی مؤید منور علم کامل و حلم شامل بر اثر امامی از
آل محمد تا قیام قیامت حق تعالی هدایت کند باین نور و راه نماید هر کرا خواهد از اهل استحقاق و مهدی
هادی صاحب زمان علیه السلام در آخر زمان آن نور است که واسطه هدایت مردم گردد نور علی نور
بر کل ائمه انام علیهم الصلواة والسلام صادق است زیرا که هم نور نبوت و هم نور ولایت در ایشان
سرایت دارد چنانچه گفته اند بدر نور و پسر نور است مشهور از اینجا فهم کن نور علی نور آیت
دیگر عم یتساءلون عن النبإ العظیم است که حافظ ابونعیم باسناد خود از سدی روایت میکند
که او گفت از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که در وقت تلاوة این آیت فرمود ان ولایته
علی یتساءلون عنها فی قبورهم فلا یبقی میت فی شرق ولا غرب ولا فی بر ولا بحر الا و منکر و نکیر یسالانه
عن ولایة امیر المؤمنین بعد الموت یقولون للمیت من ربک و ما دینک و من نبیک و من امامک
یعنی بدرستی [illegible] بندگان می پرسند ولایت علی علیه السلام را در قبرهای ایشان پس نمیماند هیچکس در مشرق
و مغرب و خشکی [illegible] [illegible] چون از دنیا بیرون رود و ولایت امیر المؤمنین را از و بپرسند و منکر
و نکیر واز دو سوال نمایند [illegible] خدای تو کیست و دین تو چیست و پیغمبر تو که بود کرا امام و جانشین رسول خدا
میدانستی و همان [illegible] حافظ از ابن مسعود روایت کرده که گفت واقع شده است تصریح بخلافت
از الله تعالی در قرآن از برای سه کس از بندگان اولا از برای آدم صفی علیه السلام آنجا که فرموده
انی جاعل فی الارض خلیفة یعنی بدرستی که من گردانیدم در روی زمین خلیفه را در وقتی که آدم را

علی نبیا وعلیه السلام آورده دوم از برای داود نبی علیه السلام که در خطاب با [illegible] انا جعلناک
فی الارض یعنی بدرستی که ما کردانیدیم ترا خلیفه در زمین وسیوم از جهت امیر المومنین علی علیه السلام
که فرموده لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم داود وسلیمان ولیمکنن لهم دینهم الذی
ارتضی لهم ولیبدلنهم من بعد خوفهم امنا یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا ومن کفر بعد ذلک فاولئک هم
الفاسقون یعنی هر آینه خلیفه میگردانیم ایشانرا در زمین چنانکه خلیفه کردانیدیم انکسانی راکه پیش
از ایشان بودند داود وسلیمان علیهم السلام وهر آینه تمکین وقوت میدهیم از برای ایشان دین ایشانرا
انچنان دینی که پسندیده است مر ایشانرا یعنی دین اسلام وبآن راضی شده اند وهر آینه بدل میدهیم ایشانرا
از پس ترس از دشمنان یعنی اهل مکه ایمنی در مدینه که پرستند مرا در زمان خلافت وشریک نسازند
با من چیزی را یعنی محبت مال وجاه ایشانرا از عبادت وتوحید باز ندارد وهر که کفران ورزد در دین
نعمت که ولایت علی بن ابی طالبست بعد از وعده الهی پس آن کروه کافر نعمتانند در فسق وعاصیانند
خدا ورسول را واینچه نقل کرده شد جمهور اهل سنت بهمین تفصیل نقل کرده اند واین از مشهورات
ومتواترات پس کسی را انکار آن نرسد ودر تفسیر اهل بیت علیهم السلام مذکورست که کفران این نعمت
اولنا بر طایفه کردند که بنیاد بنای مخالفت اهل بیت نهادند وایضا مذکورست که مراد باین خلیفه
حضرت صاحب الامرست که حضرت عزت جمیع بلاد مشرق ومغرب بدست وی خواهد کشود نه آنانی که
بعد از رسول خلافت کردند ودر زمان ایشان بعضی بلاد مفتوح شد چنانچه اهل خلاف میکویند
ودلیل بر حقیت این قول انکه حق تعالی وعده فرموده ووعده در آینده می باشد وانچه در عهد رسول
صلی الله علیه واله بظهور آمد حال بود ودیگر انکه تمکین از دین پسندیده وتبدیل خوف بامن بان حد رسید
که در ایه دیگر شده وآن در زمان صاحب بفعل خواهد آمد وانانکه حمل کرده اند خلافت را در صحابه
نص این آیت غلط کرده اند چه اگر نص خدا ورسول بودی احتیاج باختیار صحابه ابی بکر را ونص
ابوبکر بر عمر از عمر شوری نبودی وهرگاه نص صریح مثل انا جعلناک خلیفه فی الارض نباشد باجماع
وبیعت حاجت نمی افتد ودلیل بر انکه مراد بنبا عظیم که در عم یتساءلون عن النبا العظیم واقع است

علیه السلام است انکه عمرو عاص در آن قصیده گفته شعر هو النبأ العظیم و فلک نوح و باب

الله و انقطع الخطاب دلیل دیگر انکه حافظ ابو نعیم از سدی نقل کرده و او از علقمه که در روز

حرب صفین مردی از لشکر شام جدا شد مکمل و مسلح و مصحفی حمایل کرده و میخواند باواز بلند که عم

یتساءلون عن النبأ العظیم اراده کردم که در برابر او روم و با وی حرب کنم که حضرت امیر علیه السلام

چون بر اراده من مطلع شد فرمود که یا علقمه مکانک یعنی بر جای خود باش و خود بنفس نفیس متوجه

آن مرد شد فرمود که اتعرف النبأ العظیم الذی هم فیه مختلفون یعنی تو این را میخوانی آیا

میدانی و می شناسی که نبأ العظیم که اختلاف در او کرده اند کیست آن مرد گفت نمیدانم پس

آنحضرت فرمود و الله انا النبأ العظیم الذی فیه اختلفتم و علی ولایتی تنازعتم و رجعتم بعد قبلتم

و ببغیکم هلکتم بعد ما بسیفی نجوتم و یوم غدیر قد علمتم و یوم القیمة تعلمون ما عملتم ثم علا بسیفه

در فرق راسه و بدیه ثم قال الی الله الا ان صفین دارنا و دارکم ما لاح فی الارض کوکب و حتی تموتوا

و ما لنا و ما لکم عن حومة الحرب مهرب یعنی بخدا قسم که منم آن نبأ عظیم که در و اختلاف کردید و بر

ولایت من نزاع کردید از دوستی من بر گشتید بعد از انکه قبول کرده بودید و بدشمنی من هلاک شدید پس

از انکه بشمشیر من نجات و هدایت یافته بودید و در روز غدیر حق را دانستید و در روز قیامت هم خواهید

دانست آنچه کرده اید و جزای عملهای خود خواهید یافت و چون سخن بانجا رسید شمشیر را حرکت داده

بنصف بالای مرد رسانده که زد و انداخته این دو بیت را ادا فرمود و سبب نزول آیت آنست که

چون حضرت رسالت صلی الله علیه و اله دعوت اشکار اکرد و قرآن بر خلق خواند و بروز قیامت بیم کرد و

در فضیلت امیر المومنین سخن گفت اختلاف کردند و از آن یکدیگر را می پرسیدند آیت آمد و اصل

و از ان یکدیگر را می پرسیدند عم عن ما بوده است نون را در میم ادغام کردند و الف را بجای کثرت

استعمال انداخته اند عم شده و ضمیر راجع باهل مکه است یعنی از چه چیز می پرسند کافران و معاندان از نبوی

نبأ عظیم نبوت آنحضرت است که میگفتند او شعر است یا نه یا بعث است که آیا قیامت خواهد بود یا نه

و علی بن ابراهیم گفته نقل از امام ثامن ضامن امام رضا علیه السلام که نبأ عظیم امیر المومنین است علیه السلام

که فضیلت وی در همه کتابها مساوی و مذکور بود و بعضی منکر شدند و جمعی قبول [illegible] طایفه اختلاف
کردند که امام و وصی پیغمبر صلی الله علیه و آله هست یا نه و بعضی در غلو نمودند و بطرف افراط افتادند.
و جمعی نغض [illegible] زیدیه بطرف تفریط رفتند و مؤمنان یکدل و یکرو حد وسط اختیار نمودند و از اختلاف
گذشتند و مخالفان در آن اختلاف ماندند کلا سیعلمون یعنی زود باشد که بدانند که آنچه در آن اختلاف
میکرده اند حق است در روز قیامت عقیده هر کسی ظاهر شود آیت دیگر والذی جاء بالصدق وصدق به
حافظ ابو نعیم و فقیه ابن مغازلی شافعی از مجاهد نقل کرده اند که مراد از الذی جاء بالصدق
رسول الله است صلی الله علیه و آله و مقصود از وصدق به امیر المؤمنین است علیه السلام یعنی آنکسی که
آمده است از جانب حق تعالی بصدق و راستی بخلق و آنکه تصدیق باو کرده قبل از همه کس و امام
فخر رازی را درین مقام کاوشی بخاطر رسیده و گفته سبقت اسلام مخصوص بعلی و ابی بکر است
و چون علی در آنوقت طفل بوده و معلوم است که تصدیق او در زمان باعث فزود قوتی و شوکتی نبود پس
حمل این لفظ را که صدق به است بر ابی بکر نمودن اولی مینماید لیکن دلیل او از بس که شبهات او ظاهر
البطلان است چه اگر روایتی در شان ابوبکر واقع میبود او را احتیاج بزحمت کشیدن و دلیل گفتن
نبودی با آنکه اولویتی که دعوی کرده است باطل است زیرا که درجه نبوت بسی بلندتر از مرتبه اسلام
است هرگاه حق تعالی در شان یحیی و عیسی علیهم السلام در طفولیت تجویز نبوت کند چنانچه از آیات
قرآنی ظاهر است و آتیناه الحکم صبیا و جعلنی نبیا ولتنتهم با مرهم و هرگاه طفل صاحب نبوت
و وصی تواند بود بطریق اولی صاحب ایمان و اسلام تواند بود دیگر آنکه [illegible] در اسلام
تولد نموده باشد او را نمیگویند ایمان آورد و علی علیه السلام نیز در خدمت [illegible] صلی الله [illegible] بود و با آنحضرت
بزرگ شد و گرد بت نپرستیده بود پس تصدیق نمودن با او اولی تر [illegible] ایمان آوردن ابی بکر
که چهل سال یا بیشتر در بت پرستی عمرش گذشته بود و دیگر آنکه بعضی از اصحاب [illegible] عمر آنحضرت
وقت تصدیق پانزده بود و بعضی چهارده نیز گفته اند و از اهل سنت نیز بعضی چون شارح
طوالع و شارح مصابیح از حسن بصری نقل کرده اند و برین رفته و دیگر آنکه حضرت علی علیه السلام

از جمله ایشان که بمعویه علیه ما یستحق نوشته بود یکی این بود که سبقتکم الی الاسلام که هنوز
بالغ نشده اسلام آوردم و هرگاه معویه با آن دشمنی و راه بیدینی منکر این قول نشد بلند پروازی
رازی از معویه مزه دارد و دیگر آنکه مرجع اسلام تصدیق بما جاء به النبی است و اینکه او رسول خداست
و این از تکالیف عقلیه است و موقوف بر کمال عقل خواه پنجساله باشد شخص یا پنجاه ساله و دیگر آنکه
ابن حجر در شرح بخاری گفته که او در حالت شیرخوردن مطالعه لوح محفوظ میکرد میشود که انهم
مخصوص او باشد که در صغر سن اسلام او صحیح باشد و مظهر عجایب و منبع غرایب را بر دیگران قیاس
نمیتوان کرد آیت دیگر حق تعالی فرموده انّ الّذین امنوا وعملوا الصّالحات سیجعل لهم الرّحمن
وُدّاً فخر رازی و نیشابوری و بغوی در تفسیرهای خود و جمهور اهل سنت از ابن عباس نقل کرده اند
که او گفت این آیت در شان امیر المومنین علیه السلام نازل شد و گفته اند وُدّاً یعنی محبت است
در دلهای مومنان و ابن حجر در کتاب خود نقل مذکور را بعینه آورده و بعد از ان گفته بصحت
رسیده است که عباس عم حضرت بحضرت شکوه نمود که قریش چون ما را می بینند خشم و روی درهم میکشند
و اگر حرف میزنند از رسیدن ما قطع حرف و حدیث میکنند پس رسول صلی الله علیه وآله غضبناک شد
غضبی سخت بطریقی که رنگ مبارکش سرخ شد و پیشانی نورانیش عرق کرد و گفت بآن خدائی که
نفس من بدست اوست که داخل نمیشود در دل هیچکس ایمان الّا بدوستی شما بجهت خدا و رسول و معنی
آیت آنست که بدرستی که آنانکه گرویدند و اعمال پسندیده کردند زود باشد که پدید کند از برای ایشان
حق تعالی دوستی در دلهای خلق یعنی محبت ایشان در دلها افکند بی سببی و بی واسطه و در حدیث است
که چون حق تعالی بنده [illegible] را دوست دارد جبرئیل را گوید من فلانی را دوست دارم تو نیز او را دوست دار
جبرئیل او را دوست دارد و منادی جبرئیل در آسمان ندا کند که حق تعالی فلانی را دوست دارد
شما هم دوست دارید پس آسمانیان او را دوست دارند و محبت او را وضع کنند در زمین
تا زمینیان نیز او را دوست دارند و از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که ودّی که حق سبحانه
و تعالی فرموده ولایت امیر المومنین است و هم آنحضرت فرموده و ابن بابویه در اعتقاد دانسته ذکر

کرده که ولایتی جنة احبّ من ولا وتی منه یعنی دوستی من امیر المومنین را نزد من دوستتر است از فرزندی
من و ولادت من از دو چون آیت در مقام امتنان واقع شده باینکه فرموده من محبت او را در دلهای
خلق می افکنم البته دلالت بر عصمت آنحضرت نیز دارد چه دوست داشتن را سببی به از عصمت نیست
و هر گاه حق تعالی با شخصی درین مقام باشد که محبت او را در دلها افکند یقین که او را بخلافت و نیابت
از دیگران اولی خواهد دانست آیت دیگر وقفوهم انهم مسئولون است که این معنی نیز در معنی نزدیک
بآیه سابق است و جمهور اهل سنت از ابن عباس و ابی سعید خدری نقل کرده اند و ابن حجر از دیلمی نقل
نموده و او از ابو سعید خدری که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده باز میدارند خلقان را در موقف
و سؤال کرده میشوند از ولایت علی علیه السلام و واحدی گفته سؤال کرده میشوند مردمان از ولایت
علی و اهل بیت او از جهت آنکه حق تعالی امر کرد پیغمبر را که بخلق بفهماند که مزدی از شما نمیخواهم و اجری
الا مودت ذوی القربی چنانکه گذشت و معنی آنست که سؤال خواهند کرد که آیا دوست داشتند ایشان را
حق دوستی چنانچه پیغمبر وصیت کرده بود یا ضایع و مهمل گذاشتند پس از عهده جواب برآیند و شیخ طبرسی نیز
از سعید بن جبیر نقل کرده و در تفاسیر مذکور است در موقف یا بر پل صراط از امامت و ولایت امیر المومنین علیه
السلام خواهند پرسید و هر که قایل بامامت او و ائمه اطهار که بنص خدا و رسول ثابت شده نشده باشد باید آنجا
از عهده جواب برآید آیت دیگر و اسئل من ارسلنا قبلک من رسلنا ابن عبد البر و حافظ ابو نعیم و غیرهما
از اهل سنت از رسول صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که گفت در شب اسری حق تعالی جمع کرد میان من
و میان انبیا و بمن خطاب نمود که از ایشان بپرس یا محمد که بر چه چیز شما را انگیخته [illegible] ال کردم
همه گفتند علی شهادة ان لا اله الا الله و علی الاقرار بنبوتک و بولایتک لعلی بن [illegible] ب یعنی همه مبعوث
شدیم بگواهی دادن برآنکه خدائی بغیر از خدا نیست و براقرار بنبوت تو و بولایت [illegible] ابن ابی طالب و این
صریح است در امامت آنحضرت علیه السلام و محتاج بیان نیست آیت دیگر هو الذی ایدک بنصره و بالمومنین
که حافظ ابو نعیم از ابو هریره نقل کرده که او گفت از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که گفت دیدم بر عرش
مجید نوشته بود که لا اله الا الله وحده لا شریک له محمد عبدی و رسولی ایدته بعلی بن ابی طالب و این است معنی قول.

حق تعالی در قرآن مجید هو الذی ایدک بنصره و بالمؤمنین یعنی حق تعالی تا نشد و قوت داد مر ترا بیاری کردن
و بالمؤمنین یعنی علی بن ابی طالب ع اینجا سخن در محض مددکاری و همراهی نیست که همه مومنان در آن شریک اند
ملک سخن در نوشتن اسم آنحضرت بصفت تا شد در پهلوی اسم خدا و رسول بر عرش اعظم فضایل و بزرگترین مراتب است
که هیچکس را بغیر از آنحضرت نصیب نشده و کسی را انکار آن نمیرسد و مداحی خدا و همتایی رسول که ملا حسن کاشی رحمه الله
علیه گفته که هر که مداحش خدا باشد هم رسول الله بود گر کسی همتاش باشد هم رسول الله بود از این حدیث
ظهور میرسد و بهترین نصی و خوبترین دلیلی است بر امامت آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه و همچنین آیت
و حسبک الله و من اتبعک من المؤمنین که صاحب کشف الغمه از کتاب عز الدین عبد الرزاق محدث حنبلی و حافظ
ابو نعیم و جمهور اهل سنت نقل کرده و روایت شده و بر آن رفته اند که در شان علی علیه السلام نازل شده و این فضیلت است
که هیچ احدی از صحابه را بغیر از امیر المؤمنین علیه السلام حاصل نشده پس او امام و قایم مقام باشد و معنی آیت
اینست که یا محمد در دفع شر دشمنان بس است ترا خدای تعالی و آنکسی که تابع شده است ترا از مومنان و کسی را مناقشه
نمیرسد که شاید در شان همه مومنان باشد و بر تقدیری که در شان علی باشد از جمله فضایل اوست و آنرا کسی منکر
نیست اما لا نسلم که نص در امامت باشد چرا که اگر مراد کافه مومنین نمیبود بایستی چنین باشد که حسبک الله والمؤمنون
پس چون قید من اتبعک شد دلالت میکند بر اراده تخصیص و اما وجه دلالت بر مدعی اینکه چون حق تعالی حصر
کرد کفایت شر را از پیغمبر علیه السلام در خود و در آنکسی که تابع او شد و همچنین حصر تابع بودن نبی را علیه السلام
در و بمقتضای روایت دلالت میکند از فضیلت او علیه السلام از سایر مومنان و همچنین آیه و من
عنده [illegible] حافظ ابو نعیم از ابن حنفیه نقل شده که آنکسی که نزد او علم کتاب یعنی علم قرآن است
آن علی بن ابی طالب است علیه السلام و در تفسیر ثعلبی نیز از عبد الله بن سلام منقول است که او گفت که پرسیدم
که کیست آنکسی که نزد اوست علم کتاب و رسول خدا صلی الله علیه و آله در جواب فرمود انما ذلک علی بن
ابی طالب یعنی نیست آنکس مگر علی بن ابی طالب ع این دلالت بر آنکه او افضل باشد پس او امام باشد
علیه السلام نه انانی که مطلقا ازین علم بیخبر بودند و آنکه گفته اند مراد از انانی که نزد ایشان علم کتاب است
علمای یهود بودند که مسلمان شده بودند چون عبد الله بن سلام و یاران او و از آن غافل است که سوره مکیه است